

جامعیت قرآن (۱)

حاوی مباحث

جامعیت

خاتمیت

مقایسه کتب مقدس

بررسی مصادیق جامعیت

تبیین اخلاق

زن در نگاه قرآن

آرامش روان در قرآن

بهداشت

دکتر علی غضنفری

بسم الله الرحمن الرحيم

جامعیت

جامعیت از واژگان نو پیدایی است که وارد حوزه‌ی علوم قرآنی شده است. در میان پیشینیان و در آثار مکتوب ایشان عنوانی به این نام مورد بحث قرار نگرفته است بلکه نظریات مربوط و مرتبط با این عنوان در ذیل مباحثی چون علوم مستنبط از قرآن سیوطی، الاتقان فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۲۹۳. و یا دایره شمول و قلمرو معارف قرآنی، مورد اشاره قرار گرفته‌اند.

تعریف لغوی

جامعیت در لغت به معنی «فراگیری، وضع یا کیفیت جامع بودن، نزدیک و پیوستن چیزی به چیز دیگر» و در برخی دیگر از منابع به معنی «شمول و فراگیری» آمده است.^۱

تعریف اصطلاحی

اختلاف دیدگاه اندیشمندان قرآنی موجب شده است دو تعریف برای جامعیت بیان شود که عبارتند از

۱- جامعیت قرآن به این معناست که در قرآن از هیچ نکته‌ای غفلت نشده است و این کتاب همه چیز را در خود دارد. به عبارت دیگر مجموعه نیازهای انسان در قرآن هست چه نیازهای دینی و چه نیازهایی که وصف دینی ندارند.

۲- عده‌ای دیگر جامعیت قرآن را محدود نموده‌اند و گفته‌اند: منظور از جامعیت قرآن، جامع بودن در حوزه‌ی مسؤولیت دین است، یعنی آنچه را دین موظف به بیان آن بوده است رساندن انسان به کمال معنوی است و اسباب این مهم را قرآن بیان کرده است. بنابراین مراد از جامعیت بیان امور غیر مرتبط با حوزه‌ی مسؤولیت دین نیست تا کسی انتظار بیان علوم و فنون مختلف را از قرآن داشته باشد.

^۱ ر. ک فرهنگ لغت تاج العروس، الصحاح، لسان العرب، مقائیس اللغه، مفردات و ...

۳- ممکن است گفته شود هر چند قرآن وظیفه بیان نیازهای انسان برای نیل او به سعادت را دارد، ولی الزاماً بایستی آنچه را که نیاز او در این راستا شمرده می‌شود بیان نماید، حال چه در حوزه مستقیم او باشد و یا اینکه مقدمه‌ای برای آن محسوب شود پس با این وصف قرآن جامع همه نیازهای مادی و معنوی بشر است.

۴- بعضی از صاحب نظران جامعیت قرآن را با سایر کتب مقدس مقایسه نموده‌اند و معتقدند: جامعیت قرآن به این معنی است که هرآنچه از متون وحیانی دیگر ناب و خالص بوده است و باقی بوده تا زمان بعثت نبی اسلام و یا تحریف شده است و در زمان وحی نبوده است، در این متن وجود دارد. به بیان دیگر قرآن جامع معارف وحیانی است که در دیگر متون دینی بوده است.

نتیجه آنکه جامعیت در اصطلاح به معنی فراگیری و شمول است، حال برخی این شمول را در عرصه آموزه‌های دینی می‌دانند و عده‌ای آن را توسعه می‌دهند و بعضی آن را با سایر کتب مقدس می‌سنجند.

واژه جامعیت در آیات

واژه «جامعیت» در قرآن کریم نیامده است. ولی قرآن از کمال کلام خود و تبیان بودن آن سخن گفته است .

رابطه جامعیت قرآن و جامعیت دین

شاید به نظر رسد که دین اعم از قرآن بوده و قرآن تنها یکی از منابع دین محسوب می‌شود. اما باید اذعان کرد که قرآن تنها منبع دین محسوب می‌شود و سایر منابع صرفاً در شرح و بسط آیات قرآن قابل استفاده هستند. به عبارت دیگر روایات معصومین علیهم السلام شرح و بسط آیات قرآن یا بیان مصادیق نامحدود قرآن کریم است و در واقع طریق فهم قرآن می‌باشد. اعتبار اجماع به عنوان منبع دیگر از منبع مشهور نیز طریقی است و زمانی حجت شرعی محسوب می‌شود که کاشف از نظر معصوم باشد. همچنین عقل فقط مدرک کلیات و اصول است. شیخ مفید می‌گوید: عقل راه معرفت حجیت قرآن و روایات است.^۱ البته برخی اندیشمندان اسلامی حجیت عقل را بعد از کتاب و سنت پذیرفته‌اند. ابن ادریس حلی می‌گوید: وقتی کتاب و سنت و اجماع نبود، عقل مستند مسائل است. (السرائر؟؟) ولی به هر حال عقل توان بیان جزئیات را ندارد. بنابراین دین چیزی جز همان قرآن نیست.

^۱ مصنفات شیخ مفید، ج ۹، التذکره باصول الفقه، ص ۲۸.

جامعیت و اکملیت

جامعیت و الملّیت مترادف نیستند بلکه هر یک به موضوع خاص خود اشاره دارند. همان‌طور که از واژه‌ها بر می‌آید مراد از جامعیت همه گرا بودن قرآن است ولی آنچه از واژه اکملیت به ذهن تبادر می‌کند مقایسه قرآن با سایر کتب مقدس و بیان برتری قرآن می‌باشد. پیداست نگاه جامعیت کلی است ولی نگاه اکملیت نسبی می‌باشد. طبعاً هرکس در بحث جامعیت رویکرد عام را بپذیرد، همان دید در نوع نگاهش در بحث اکملیت تاثیر خواهد گذاشت ولی آنکس که رویکرد دیگری را قبول کند الزاماً چنین نخواهد بود که به اکملیت مطلق قائل شود

دو نگاه کلی

جامعیت قرآن از دو نظر قابل بحث و بررسی است؛ نظر اول، جامعیت بیانی قرآن است، متکفل این بحث که خود بحثی مستقل محسوب می‌گردد یکی از مباحث مهم علوم قرآنی تحت عنوان اعجاز قرآن است. در مبحث اعجاز به اعجاز بیانی قرآن و نیز اعجاز علمی آن، پرداخته می‌شود و این مهم مورد مطالعه قرار می‌گیرد.

نظر دوم، جامعیت مفهومی قرآن می‌باشد. نگاه این بحث به آن است که قرآن از نظر بیان موضوعات و معارف لازم برای هر انسان راهی به سوی کمال پیموده و کامل‌ترین دیدگاهها را نسبت به مخاطبین خود و غیر آنها تا روز قیامت ارائه داده است. کمال مفهومی قرآن توانسته است نسبت به سایر ادیان زمان خود خاصه یهود که صاحب شریعت و مقررات و کتاب آسمانی تورات بوده‌اند. مراحل بسیار قوی‌تر و جدی‌تر را بیاماید و ضمن بدور ماندن از تعارض با خود و تضاد با آنچه هست و خواهد بود، زیباترین مفاهیم را در قوی‌ترین متد ارائه نماید.

نگاه ما در این بحث به همین موضوع است. ما ابتدا حدود و صغور این موضوع یعنی جامعیت مفهومی قرآن را بررسی کرده و دلائل و نگرشهای مختلف را نقد و بررسی می‌نمائیم.

نظریات مختلف در مورد جامعیت قرآن

در باره جامعیت قرآن رویکردهای مختلفی وجود دارد که عبارتند از:

۱- جامعیت بالجمله

بنا بر این رویکرد، قرآن جامع همه علوم و معارف بشری است و در همه‌ی عرصه‌های زندگی مادی و معنوی، همه‌ی مسائل نظری و عملی را در سطح کلان و جزئی بیان می‌کند و تعالیم آن ما را از هر گونه تلاش فکری در شناخت انسان و جهان و ابعاد مختلف زندگی بی‌نیاز می‌نماید. و لذا می‌توان علوم اجتماعی، سیاسی و تجربی نظیر

جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، اقتصاد، علم سیاست، فیزیک و شیمی و حتی علوم کامپیوتری و... را از قرآن استخراج کرد.^۱

از جمله طرفداران این نظریه ابن مسعود است، وی معتقد است: خداوند در قرآن همه علوم را نازل کرد پس قرآن مشتمل بر همه علوم اولین و آخرین است. محی الدین عربی، ابوحامد غزالی، جلال الدین سیوطی، آلوسی بغدادی، شیخ محمد سبزواری، فیض کاشانی، ابن کثیر، طنطاوی و اسکندرانی، بر همین عقیده می‌باشند.

این رویکرد بین اندیشمندان حوزه قرآن جایگاه توانمندی ندارد ولی همواره بوده اند کسانی که از آن دفاع کنند و بر آن اصرار ورزند بطوری که از برخی نقل شده که اگر زانو بند شترم گم شود آن را در قرآن می‌یابم.

بی شک این نگاه بالجمله قابل پذیرش نیست. اما تفسیر عده ای از آن که اصول تمام علوم در قرآن یافت می‌شود. حرفی قابل بررسی می‌باشد. مثلاً اینکه گفته شود: علم خیاطی در ۲۲ اعراف، نویسندگی در ۴ علق، کشاورزی در ۶۳ واقعه ... آمده است. به دیگر سخن قرآن آیاتی دارد که کلیات هر چیزی را از قبیل: احکام، عقائد، اخبار جهانی و... بیان می‌کنند. و بیان جزئیات آنها به عهده‌ی پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله و اهل بیت علیهما السلام نهاده شده است.^۲

۲- جامعیت فی الجمله

در مقابل دیدگاه اول، نظریه دومی مطرح است که قرآن را فی الجمله جامع می‌داند. طبق این رویکرد جامعیت قرآن نسبی است. یعنی جامعیت هر چیزی در حیطه خود بررسی می‌شود. البته تعبیر نسبی قدری قابل تأمل و بهتر است از واژه دیگری بهره ببریم. این نگاه خود به چند دسته قابل تقسیم است.

الف) جامعیت هدایتی

گروهی معتقدند که تنها وظیفه‌ی متن مقدس، ارائه‌ی رهنمودهایی برای رسیدن به سعادت و کمال اخروی انسان است. آنان مدعی‌اند دین برای اداره‌ی شئون دنیوی نیامده است و اساساً کاری به دنیای انسانها ندارد و جامعیت قرآن را در این می‌دانند که آنچه در هدایت به کمال و سعادت اخروی انسان نقش دارد در اختیار بشر قرار دهد و

^۱ ر. ک سید محمد علی ایازی، جامعیت قرآن، چاپ اول، رشت، انتشارات کتاب مبین، ۱۳۷۸، ص ۶۷-۵۹.

^۲ تفسیر آسان، ج ۹، ص ۲۶۸-۲۶۷.

اما چگونگی شناخت علوم انسانی و تجربی، تشکیل حکومت، روش اداره‌ی حکومت، چگونگی مبارزه با مشکلات و مفاسد اجتماعی، مهار قدرت سیاسی در جامعه دینی، چگونگی ایجاد عدالت اجتماعی و ده‌ها پرسش دیگر از قلمرو دین خارج است و این آدمی است که باید بدون استمداد از آموزه‌های قرآنی خود به سامان‌دهی مناسبات اقتصادی، سیاسی، و... جامعه بپردازد. و دین در این زمینه‌ها تنها به کلیات بسنده کرده و از راهکار معین پرهیز نموده است و در صورتی که به تدبیر امور دنیوی و تنظیم معیشت و تعیین نظام بپردازد خود نیز دنیوی و ایدئولوژیک می‌شود و این با جاودانگی آن در تضاد است. رک عبدالکریم سروش، کیان، دین اقلی و اکثری، سال هشتم، ش ۴۱، ص ۹-۲.

پس با این توضیحات، جامعیت، محدود به حیطه‌ی مورد انتظار و محدوده‌ی مسؤولیت قرآن است. به بیان دیگر قرآن چون برای هدایت است، جامعیتش نیز در همین قلمرو قابل پذیرش است و نه بیشتر، سید غلامرضا حسینی، ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، انتشارات مرتضوی، تهران، ش ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۳۷-۲۹: خداوند از بیان علوم مختلف که برای رشد انسان و هدایت او به سوی کمال هستی واللّه لازم و ضروری است و هر آنچه مربوط به آن باشد فرو گزاری و کوتاهی نموده است. سید محمد طنطاوی، التفسیر الوسیط للقرآن الکریم، ج ۸، ص ۲۱۹-۲۱۸

این باور به نیامدن علمی مانند ریاضی، فیزیک، و... در قرآن تقویت می‌شود. مطلبی که بر همه عیان بوده و احتیاج به بیان شاهد نخواهد داشت.

علاوه اینکه نوع انتظار بشر از قرآن چیزی جز هدایت یابی او نیست و قرآن این مهم را پاسخ داده است. اساساً نیازهای بشر در بیرون این حوزه نامحدوده است و قرآن نمی‌تواند جامعیت نیازهای نامحدود باشد.

ثانیاً: با نگاهی به آیات و روایات به روشنی ثابت می‌شود که در بسیاری از احکام، دستورات و رهنمودهای اجتماعی، سیاسی و... جهت هدایت جامعه‌ی اسلامی در آنها مشاهده می‌شود. که اگر وجود این آیات در قرآن نشانگر گستردگی قلمرو دین در امور اجتماعی نباشد وجود چنین قوانینی لغو خواهد بود.

ب) رفع نیاز

صاحبان این اندیشه می‌گویند: جامعیت قرآن را باید در راستای هدف و رسالت آن ملحوظ داشت و باید از هر گونه افراط و تفریط در این زمینه پرهیز کرد. با نگاهی اجمالی به قرآن و روایات در می‌یابیم که هدف دین، تأمین سعادت دنیا و آخرت او است و چون امور دنیوی و مناسب اجتماعی تأثیر شگرفی در روحيات و کمال انسان و

تأمین سعادت واقعی وی دارند، دین خاتم هرگز نمی‌تواند از دخالت در این امور چشم‌پوشی کند و باید برای تمام آنها برنامه‌ای جامع ارائه دهد. به بیان دیگر، قرآن برنامه‌ی سعادت را بر خداشناسی و اعتقاد به یگانگی خدا بنا نهاده است، خدا نیز برای هدایت خلق خود، او را مورد خطاب مستقیم در تمام اعصار قرار می‌دهد، پس از اصل توحید، اصولی چون نبوت و امامت نیز قابل استخراج است. معاد نیز نتیجه‌ی اعمال بشر و اطاعت و عدم اطاعت وی از خداست. عدل را نیز هم می‌توان به توحید نسبت داد و هم لازمه معاد شمرد. قرآن علاوه بر اعتقادات، به بیان اصول اخلاق نیکو و صفات حسنه‌ای می‌پردازد که مناسب با اصول مزبور باشد، و آن گاه قوانین عملی را که در واقع حافظ سعادت حقیقی و پرورش دهنده‌ی اخلاق نیکو و بالاتر از آن، عامل رشد و ترقی اعتقادات درست و اصول اولیه می‌باشند، پایه‌ریزی می‌کند. بدین ترتیب قرآن مشتمل بر سه بخش کلی است:

۱- اصول عقاید اسلامی، اعم از توحید، عدل، نبوت، امامت و معاد و سایر اعتقادات مبتنی بر آنها. مثل لوح، قضا و قدر، ملائکه، عرش، خلقت آسمان و زمین. بی‌تردید تبیین دعوت و ترغیب آدمیان به شناخت هر چه بیشتر و اعلام عواقب سوء بی‌اعتمادی نسبت به این اصول، بیشترین حجم آیات را به خود اختصاص داده است.

۲- اخلاق پسندیده و نیکو.

۳- احکام شرعی و قوانین عملی، که کلیات آنها در قرآن آمده و تفصیل و جزئیاتشان به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله واگذار شده است و آن حضرت نیز بر اساس احادیث متواتری نظیر حدیث ثقلین، بیان اهل بیت علیهما السلام را جایگزین بیان خود ساخته است. این مقررات شامل یک جهان‌بینی نظری و جامع با برنامه‌ای عملی و سعادت بخش و مشتمل بر همه‌ی ابعاد زندگی انسان، اعم از فردی و اجتماعی و دنیوی و اخروی است. قرآن همان طور که برای وظایف عبادی قانون دارد، برای امور اجتماعی و حکومتی نیز قانون و راه و رسم دارد.^۱ بنابراین، مقصود از جامعیت قرآن آن است که این کتاب در راستای هدف و رسالت خود رئوس کلی همه‌ی معارف لازم را برای تحقق این هدف در اختیار بشر قرار دهد، به گونه‌ای که بشر با تطبیق آن اصول کلی، به صورت نظام‌مند بتواند همه‌ی معارف و رهنمونهای مورد نیاز را برای رسیدن به سعادت خویش به دست آورد.^۲

^۱ ر.ک. امام خمینی، ولایت فقیه، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار، ۱۳۷۸، ص ۹.

^۲ ر.ک. علی ربانی گلپایگانی، جامعیت و کمال دین، ج اول، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۷۹، ص ۱۶.

در ادامه طرح همین دیدگاه، برخی مفسران قرآن را بیان هر امر مشکلی می‌دانند. یعنی قرآن بیانگر هر امر مشکلی است که مورد احتیاج مردم باشد. زیرا هیچ چیزی نیست که از لحاظ دینی مورد احتیاج مردم باشد و در قرآن کریم تصریح به آن نشده باشد یا ارجاع به بیان پیامبر و جانشینانش نداده باشد، یا به اجماع امت واگذار نشده باشد، بنابراین حکم، همه‌ی اینها از قرآن کریم استفاده می‌شود.^۱

برخی نیز آن را مربوط به تمام امور دینی می‌دانند که نصی بر آنها وجود دارد و یا در باره آنها به پیروی و اتباع از پیامبر صلی الله علیه و آله امر شده است.^۲ بنابراین به لحاظ آنکه مبین حلال و حرام است «تبیانش» گویند.^۳ برخی نیز معتقدند قرآن تمام کلیات علوم را در بر دارد، اما آن اموری که بشر با اراده خود و با کمک اعضای خدادادی خویش به آن می‌رسد، جزئیاتش در قرآن مطرح نشده است ولی امور اخلاقی و قوانین مدنی و فردی که بشر توان یافتن آنها را ندارد، قرآن بصورت نسبی به آن پرداخته است

انسان موجود مادی و محدود به دنیا نیست و بلکه فراتر از ماده و دارای زندگی جاوید است، ولی همه‌ی شئون و اعمال او در دنیا با سرنوشت نهایی او ارتباط دارد. یعنی هر گونه تلاشی در این زندگی در سعادت ابدی و یا شقاوت او تأثیر خواهد داشت. «الدنیا مزرعة الاخرة»^۴، از این رو نوع رفتار اجتماعی و سیاسی که انسان بر می‌گزیند به مانند رفتارهای فردی او تأثیر قطعی در سعادت و خوشبختی و یا شقاوت و بدفرجامی اخروی او دارد.^۵ ولذا قرآن علاوه بر مسائل فردی، به مسائل اجتماعی انسان و سعادت و هدایت جامعه می‌اندیشد و نسبت به اجرای احکام و چگونگی اداره جامعه، تعیین ساختار حکومت، اصل عدالت و قیام به قسط، ایجاد تعاون و امنیت در جامعه و... طرح و نظری دارد.

همان طور که متوجه شدیم بین دو دیدگاه الف و ب تفاوت چندانی مشاهده نمی‌شود چه اینکه قائل به جامعیت هدایتی قرآن، هدایت را نیاز بشر دانسته و این همان است که نظریه بعد بر آ پافشاری می‌کند.

ج) جامعیت مقایسه ای

^۱ ر. ک مجمع البیان فی علوم القرآن، ج ۱۴، ص ۳۴.

^۲ ر. ک کشف ج ۲ ص ۳۴۱ و مجمع البیان ج ۶ ص ۳۸۰ و بیضاوی ص ۳۶۴.

^۳ ر. ک بانوی اصفهانی سیده نصرت امین، مخزن العرفان در تفسیر قرآن، نهضت زنان مسلمان، تهران، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۱۷۰.

^۴ بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۲۲۵.

^۵ ر. ک محمد تقی مصباح یزدی، نظریه سیاسی اسلامی، ج ۱، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۱، ص ۵۰-۴۶.

برخی قرآن را با سایر کتب مقدس مقایسه نموده اند و با بررسی مفاهیم مطرح شده در آنها و نیز سند متقنی که قرآن دارد به جامعیت قرآن پی برده اند. طبعاً با این رویکرد اثبات جامع بودن قرآن، صرفاً در مقایسه با کتاب های مقدس خواهد بود و معاف مطرح شده در قرآن تنها از این زاویه مورد توجه قرار می گیرد.

۳- عدم جامعیت

ممکن است کسی که قرآن را یک رویداد تاریخی می داند و آن را محدود به بستر زمانی خاص کرده است، خود را ملزم نداند که جامعیت قرآن را مورد بررسی قرار دهد.

سروش می گوید دین کمال دارد ولی جامع نیست. قرآن نیز به کمال خود اشاره کرده است و به صراحت کمال خود را مطرح کرده است. (مآئده/۳) ولی جامعیت ندارد.^۱ ایشان بدون ارائه دلیلی با بیان مثالی می گوید: برای مثال شما مثلثی رسم می کنید، این مثلث در مثلث بودن کامل است، ولی البته چهار ضلعی یا پنج ضلعی نیست. و کسی نمی تواند بگوید چون این مثلث چهار ضلعی یا صد ضلعی نیست پس ناقص است، هدف شما ترسیم یک مثلث بوده است و مثلثی که شما کشیده اید از این حیث کامل است، ولی البته سه ضلع، جامع الاضلاع مقدر و ممکن نیست.

پذیرش این نظریه مستلزم بیان تفاوت معقول بین دو مفهوم جامعیت و کمال است.

یادآوری: هر چند بین دین و قرآن در این نظریات تفاوتی بیان نشده است اما بی شک هرآنچه در باره هرکدام گفته شود به دیگری سرایت می کند چرا که دین از مجموعه آیات و روایات اخذ می شود.

جامعیت قرآن در قرآن

آیات الهی قرآن خود از مهمترین دلایل اثبات جامعیت آن است، که در این بخش به معرفی و تبیین برخی از این آیات می پردازیم. آیاتی را که غالباً در بحث جامعیت مورد استناد قرار می گیرند، به سه دسته می توان تقسیم نمود.

۱- آیاتی که در آن واژگان تبیان و تفصیل و معنای اشتغال آمده است مانند:

^۱ سروش، عبدالکریم، فربه تر از ایدئولوژی، مقاله باوردینی، تهران، مؤسسه فرهنگی صراط، چاپ اول، ۱۳۷۲ش، ص ۵۰.

« وَ يَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِّنْ أَنفُسِهِمْ وَ جِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَىٰ هَؤُلَاءِ وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَيِّيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً وَ بُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ . نحل / ۸۹ .

وبه یاد آور روزی را که در هر امتی گواهی از خودشان برایشان برانگیزیم و تو را هم بر این امت گواه آوریم و این کتاب را که روشنگر هر چیزی است و برای مسلمانان رهنمود و رحمت و بشارتگری است بر تو نازل کردیم .

« لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولَى الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَكِن تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ تَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ » يوسف / ۱۱۱ .

به راستی در سر گذشت آنان برای خردمندان عبرتی است، سخنی نیست که به دروغ ساخته شده باشد بلکه تصدیق آنچه (از کتابهایی) است که پیش از آن بوده و روشنگر هر چیز است و برای مردمی که ایمان می آورند رهنمود و رحمتی است .

وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَ جَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِّتَبْتَغُوا فَضْلًا مِّن رَّبِّكُمْ وَ لَتَعْلَمُوا عَدَدَ السَّيِّئَاتِ وَالْحِسَابَ وَ كُلَّ شَيْءٍ فَصَّلْنَا تَفْصِيلًا . اسراء / ۱۲

ما شب و روز را دو نشانه توحید و عظمت خود قرار دادیم. سپس نشانه شب را محو کرده، و نشانه روز را روشنی بخش ساختیم تا فضل پروردگارتان را بطلبید و عدد سالها و حساب را بدانید و هر چیزی را بطور مشخص و آشکار، بیان کردیم.

« وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ » انعام / ۳۸ .

و هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست و نه هیچ پرنده‌ای که با دو بال خود پرواز می کند مگر آنکه آنها (نیز) گروه‌هایی مانند شما هستند ما هیچ چیزی را در کتاب (لوح محفوظ) فرو گذار نکرده‌ایم سپس (همه) به سوی پروردگارتان محشور خواهند گردید .

« وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَ الْبَحْرِ وَ مَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَ لَا حَبَّةٌ فِي ظُلْمَاتِ الْأَرْضِ وَ لَا رَطْبٍ وَ لَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ » انعام / ۵۹ .

وکلیدهای غیب تنها نزد اوست جز او (کسی) آن را نمی‌داند و آنچه در خشکی و دریاست می‌داند و هیچ برگی فرو نمی‌افتد مگر (اینکه) آن را می‌داند و هیچ دانه‌ای در تاریکیهای زمین و هیچ تر و خشکی نیست مگر اینکه در کتابی روشن (ثبت) است.

۲- آیاتی که قرآن و دین اسلام را دینی جهانی معرفی می‌کند، از آنجا که دستورهای آیین جهانی باید چنان باشد که نیازهای عرصه‌های مختلف زندگی بشر را تأمین کند، از این رو، جهانی بودن قرآن مستلزم جامع بودن آن است .

« وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ » انبیاء/ ۱۰۷ .

و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم .

« وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ » قلم/ ۵۲ .

و حال آنکه (قرآن) جز تذکری برای جهانیان نیست .

« وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ » سبا/ ۲۸ .

و ما تو را جز (به سمت) بشارتگر و هشدار دهنده برای تمام مردم نفرستادیم لیکن بیشتر مردم نمی‌دانند.

۳- آیاتی که فرمان قرآن را جاودانه معرفی می‌کند. بی تردید چیزی که تا ابد استمرار دارد، باید به تمام نیازهای انسان در زندگی فردی و اجتماعی، برای تحقق هدایت و سعادت، پاسخ دهد .

« تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِّلْعَالَمِينَ نَذِيرًا » فرقان/ ۱ .

بزرگ و (خجسته) است کسی که بر بنده خود فرقان (= کتاب جدا سازنده حق از باطل) را نازل فرمود تا برای جهانیان هشدار دهنده‌ای باشد .

« حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخَنزِيرِ وَ مَا أَهْلٌ لِّغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَ الْمُنْخَنِقَةُ وَ الْمَوْقُودَةُ وَ الْمُتَرَدِيَةُ وَ النَّطِيحَةُ وَ مَا أَكَلَ السَّبْعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَ مَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَ أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكُمْ فَسْقُ الْيَوْمِ الْيَسِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَ اخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِآثِمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ » مائده/ ۳ .

بر شما حرام شده است: مردار، خون، گوشت خوک و آنچه به نام غیر خدا کشته شده باشد و (حیوان حلال گوشت) خفه شده، به چوب مرده، از بلندی افتاده، به ضرب شاخ مرده و آنچه که درنده از آن خورده باشد مگر آنچه را (که زنده دریافته و خود) سر بریده و (همچنین) آنچه که برایتان سر بریده شده و (نیز) قسمت کردن شما (چیزی را) به وسیله تیرهای قرعه، این (کارها) همه نافرمانی خداست. امروز کسانی که کافر شده‌اند، از کارشکنی در دین شما نومید گردیده‌اند. پس از ایشان نترسید و از من بترسید. امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم، و اسلام را برای شما به عنوان آیینی برگزیدم. و هر کس که دچار گرسنگی شود، بی آنکه به گناه متمایل باشد اگر از آنچه منع شده است بخورد، بی تردید خدا آمرزنده مهربان است.

از میان آیات مذکور، به تبیین آیاتی می‌پردازیم که، از سوی صاحب نظران، همواره معرکه آراء بوده است و آن را برای اثبات جامعیت قرآن تقریر کرده‌اند.

۸۹ سوره نحل

این آیه از جمله آیاتی است که مورد توجه قرآن پژوهان قرار گرفته است. جمله مورد استشهاد در این آیه «تبیاناً لکل شیء» است که عموم مفسران برای جامعیت قرآن به آن استناد کرده‌اند.

اکنون به طرح دیدگاه‌های مفسران در تبیین این آیه می‌پردازیم.

نظریه استفاده از این آیه برای اثبات جامعیت قرآن، از پرتطرفدارترین نظریه در میان محققان علوم قرآنی و مفسران بوده است. چنانچه علامه طباطبایی می‌گوید: تبیان به معنای بیان است، و چون قرآن کریم کتاب هدایت برای عموم مردم است و جز آن کار و شأنی ندارد لذا ظاهراً مراد از «لکل شیء» همه‌ی آن چیزهایی است که برگشتش به هدایت باشد از قبیل معارف حقیقی مربوط به مبدأ و معاد و اخلاق فاضله و شرایع الهی و قصص و مواعظی که مردم در اهتداء و راه یافتن به آن محتاجند، و قرآن تبیان همه اینها است (نه اینکه تبیان برای همه علوم هم باشد). این معنا زمانی صحیح است که منظور از تبیان، همان بیان معهود و معمولی، یعنی اظهار مقاصد به وسیله کلام و دلالت‌های لفظی بوده باشد، قرآن کریم با دلالت لفظی به بیشتر از آنچه که گفته‌اند دلالت ندارد.^۱

۱- آیا (تبیان) به بیان تمام جزئیات نیز اشاره دارد؟

^۱ ر. ک المیزان، ج ۱۲، ص ۴۶۹.

موضوعات بسیاری در ذیل احکام و عقائد و اخبار جهانی به چشم می‌خورد که قرآن مجید نامی از آنها نبرده است. در صورتی که مقتضای «تبیان کل شی» این است که قرآن بیانگر هر چیزی می‌باشد. بی شک اگر قرآن می‌خواست به نام و جزئیات هر موضوع تصریح نماید از نظر حجمی چه اتفاقی می‌افتاد؟! و آیا اساساً این مهم قابل انجام بود.

۲- چه توجیهی برای روایات ذیل این آیه وجود دارد؟

روایات بسیاری در تفسیر این آیه از معصومین علیهما السلام نقل شده است، مبنی بر اینکه، قرآن تبیان هر چیزی است و علم ما کان و ما یکون و ما هو کائن یعنی آنچه بوده و هست و تا روز قیامت خواهد بود همه در قرآن هست. ع این روایات در قسم بعد بررسی خواهد شد. اگر این روایات صحیح باشد لازمه‌اش این می‌شود که مراد از تبیان اعم از بیان به طریق دلالت لفظی باشد و هیچ بعدی هم ندارد که در قرآن کریم اشارات و اموری باشد که آن اشارات از اسرار و نهفته‌هایی کشف کند که فهم عادی و متعارف نتواند آن را درک نماید.

نتیجه اینکه قرآن کریم در آیه مورد نظر اعلام می‌کند که تفصیل همه چیز در قرآن بیان شده است. چرا که تعبیر کل شیء یک تعبیر عام است و حتی علوم مادی و علوم خاص را هم در بر می‌گیرد و ظاهر این آیات می‌رساند که قرآن بیان‌کننده‌ی تمام علوم و معارف حتی آنهایی که هنوز بشر به آن نرسیده است، می‌باشد. قرآن کریم نسخه‌ای از لوح محفوظ و کتاب مبین و امام مبین است که طبق نص صریح قرآن همه چیز در آن احصا شده سوره یس، آیه ۱۲، و کل شیء احصیناه فی امام مبین. و همه چیز حتی چیزی که به سنگینی ذره یا کوچکتر از آن باشد، در آن وجود دارد.

مثلاً در آیه‌ی ذیل دقت کنید:

« وَكُلُّ أَنْ قُرْآنًا سِيرَتٌ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُلمَ بِهِ الْمَوْتى بَلْ لِلّهِ الْأَمْرُ جَمِيعاً » رعد/۳۱.

اگر قرآنی باشد که به وسیله آن کوه‌ها به حرکت در آیند و یا زمین قطعه قطعه شود و یا به وسیله‌ی آن با مردگان سخن گفته شود (همین قرآن است).

هدف آیه این است که اگر به وسیله قرآن چنین کارهایی هم انجام بگیرد، باز اهل عناد ایمان نخواهند آورد. اما به هر حال، این آیه می‌تواند اشاره‌ای باشد به اینکه اگر کسی کلید فهم قرآن و راز و رمزهای مربوط به آن را به دست آورده باشد می‌تواند در طبیعت این گونه تصرف کند. و این با وجود تصرفات برخی انبیاء چون حضرت سلیمان علیه

السلام قابل انکار نیست. در عین حال، پذیرش چنین مطلبی برای اذهان ما بسیار سنگین است و شاید هم مربوط به بطون قرآن و یا آن حقیقت بسیط قرآنی که در لوح محفوظ است باشد که هر دو از دسترس انسان عادی بیرون است، آنچه برای ما باقی می‌ماند ظواهر قرآن است.

انعام ۳۸

دومین گواه بر اثبات جامعیت، قسمتی از آیه ۳۸ سوره انعام است که می‌فرماید: «ما فرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ» یعنی ما راجع به کتاب یعنی قرآن، هیچ کوتاهی نکردیم و این قرآن از هر جهت، هیچگونه نقص و کمبودی ندارد. جمله «ما فرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ» جمله‌ای است معترضه، و ظاهرش این است که: مراد از آن چیز، که در آن تفریط و کوتاهی نشده، همان کتاب است، و مراد از شیء کوتاهیهای گوناگونی است که نفی شده، و خلاصه معنا اینکه، چیزی نیست که رعایت حال آن واجب و قیام به حق آن و بیان آن لازم باشد، مگر اینکه ما آن را در این کتاب رعایت نموده و در امر آن کوتاهی نکرده‌ایم، پس کتاب ما تام و کامل است.^۱

احتمالات در معنای «کتاب»

الف) قرآن

دومین احتمال این است که مراد از آن، همین قرآن باشد، به شهادت اینکه در چند جا قرآن را کتاب نامیده است. و در این صورت معنای آیه چنین می‌شود: قرآن مجید از آنجایی که کتاب هدایت است و بنایش بر اساس بیان حقایق و معارفی نهاده شده که چاره‌ای در ارشاد به حق صریح جز بیان آن نیست، از این جهت، در این کتاب، در بیان جمیع آنچه که در سعادت دنیا و آخرت آدمی دخیل است دریغ و کوتاهی نشده است.

ب) لوح محفوظ

یک احتمال در معنای (کتاب) این است که مراد از آن لوح محفوظی باشد که خدای سبحان در مواردی از کلام خود آن را کتابی نامیده که تمامی اشیائی که بوده و هست و خواهد بود، در آن نوشته شده است.^۲ بنابراین احتمال،

^۱ المیزان، ج ۷، ص ۱۱۵-۱۱۷.

^۲ ملا فتح‌الله کاشانی، تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین، کتاب‌فروشی محمد حسین علمی، تهران، ۱۳۳۶ ش، ج ۳، ص ۳۸۷.

معنای آیه چنین می‌شود: این نظام‌ها که در هستی جاری است، نظامی است که عنایت خدای سبحان بر آن تعلق گرفته است تا هستی را بر طبق آن ایجاد نماید.

ج) هم لوح محفوظ و هم قرآن

و نیز ممکن است آیه را طوری معنا کنیم که هر دو قسم کتاب را شامل شود، در این صورت معنای آیه این است، که خدای سبحان در آنچه که می‌نویسد (چه در کتاب تکوین و چه در قرآن که کلام اوست) تفریط و کوتاهی نمی‌کند.

اما اینکه نسبت به نوشته شده‌های موجود در کتاب تکوین کوتاهی نمی‌کند؟ برای اینکه در این کتاب آن مقدار کمال را که هر نوعی از انواع موجودات استحقاق رسیدن به آن را دارند، برای آن نوع مقدر فرموده است.

و اما اینکه در کتابی که کلام او است و بر بشر وحی شده، تفریط نکرده، برای اینکه در آن کتاب هر چیزی را که معرفتش برای بشر نافع و موجب سعادت دنیا و آخرت آنان است، بدون هیچ مسامحه و کوتاهی بیان فرموده است.

از جمله چیزهایی که دانستنش برای بشر مفید است اینست که خدای تعالی در باره‌ی امتهای و انواع حیوانات هم کوتاهی نکرده است و در آیه‌ی مورد بحث هم همین معنا را تذکر می‌دهد، و حقیقت آنچه را که خداوند از سعادت وجود به حیوانات بخشیده و آنها را امتهای زنده‌ای قرار داده که با هستی خود به سوی خدا در حرکت و تکاملند، و سرانجام هم مانند انسان به سوی او محشور می‌شوند، بیان می‌کند.^۱

د) کتاب آفرینش

برخی از مفسران احتمال داده‌اند که منظور از آن، کتاب آفرینش باشد، اما این احتمال بعیدی است، زیرا اطلاق کتاب به عالم آفرینش در قرآن نیامده، بلکه کتاب یا به معنی مکتوب که شامل قرآن و سایر کتب آسمانی و نامه است، آمده، و یا به لوح محفوظ اطلاق شده است. البته از عالم آفرینش و پدیده‌های هستی به عنوان «کلمه» و «کلمات» یاد شده است ولی بحث ما در واژه‌ی «کتاب» است. به احتمال زیاد منظور از «کتاب» در این آیه همان قرآن باشد. تفسیر کوثر، ج ۶، ص ۱۹۴-۲۰۰.

^۱ تفسیر کوثر، ج ۶، ص ۱۹۴-۲۰۰.

ه) اجل

برخی این معنا را برای کتاب آورده اند و گفته اند مدت زندگی همه آفریدگان نزد خداوند ثبت است و خدا چیزی از آن فرو گذار نکرده است.

بین احتمالات یاد شده، احتمال اول قوی تر به نظر می رسد. سایر احتمالات محتاج به قرائنی هستند که در این آیه نیامده است.

انعام ۵۹

و اما آخرین آیه‌ای که در این مبحث به تبیین آن می‌پردازیم آیه‌ی ۵۹ سوره‌ی انعام است، قسمت مورد استناد این آیه در بحث جامعیت عبارت «لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین» می‌باشد. و این بدان معناست، که چیزی از مایحتاج دنیوی و اخروی بشر نیست مگر اینکه تفصیلاً یا اجمالاً در قرآن بیان نشده باشد.

معنای رطب و یابس

«رطب» هر چیز تر و «یابس» هر چیز خشک و تعبیر «لا رطب و لا یابس» کنایه از عموم موجودات است .

ابو ربیع شامی می‌گوید از امام صادق علیه السلام در باره‌ی این سخن خداوند (وَمَا تَسْقُطُ مِنْوَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ)، پرسیدم، فرمود: ورقه، بچه سقط شده است و حبه بچه است و ظلمات زمین، رحم مادر است و رطب آنچه مرده را زنده می‌کند و یابس آنچه قبض می‌شود، همه‌ی اینها در کتاب مبین وجود دارد.^۱

در معنای رطب و یابس اقوال دیگری نیز آمده است، که عبارتند از:

۱- مراد مادیات و جسمیات است، زیرا جسم از رطوبت یا یبوست خالی نیست .

۲- رطب، روحانیات و یابس، مادیات است .

۳- رطب زمینی است که نبات رویاند، یابس زمینی که نروپاند .

^۱ تفسیر کوثر، ج ۳، ص ۴۱۸-۴۱۵.

۴ - رطب زبان مؤمن است در حالی که مشغول به ذکر خدا است. یابس زبان کافر است که از ذکر خدا خشک گشته .

۵ - رطب قطره‌ی باران است که نبات رویاند، یابس موقع نزول باران.^۱

معنای کتاب مبین

کتاب مبین، لوح محفوظ است، یعنی همه‌ی این امور در لوح محفوظ ثبت شده است. هر برگ‌گی که از درخت بیفتد یا بذری که در دل خاک دفن شود و بطور کلی هر تر و خشکی را خداوند می‌داند و در لوح محفوظ، ثبت است. بدیهی است که اینها را در لوح محفوظ ثبت نکرده است که از خاطرش نروند، زیرا او همواره به آنها عالم بوده و هست، بلکه منظور این است که در معرض تماشای فرشتگان باشند و آنها بفهمند که آنچه روزمره اتفاق می‌افتد، مطابق است با آنچه در لوح محفوظ ثبت شده است، تا بر علم یقین آنها به صفات خدا افزوده شود.^۲ بعضی از مفسرین معنایی برخلاف آنچه که گفته شد بیان می‌دارند، منظور از کلمه‌ی (کتاب) در این آیه‌ی شریفه قرآن مجید نیست. بلکه منظور از آن، شناسنامه‌ی هر چیزی است که نزد خدا و فرشتگان و خود آنان می‌باشد.^۳ اما اکثر مفسران برآنند که مراد از (کتاب) قرآن است و در آن، آن چه در امر دین نیاز است مفصلاً یا مجملاً مدون شده است، از جمله بیان حلال، حرام، قصص، امثال، مواظ و اخبار و در مورد آنچه مجمل است، تفصیل آن را به رسول خود باز می‌گرداند، «ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا».^۴

البته با توجه به آیه قد جائکم من الله نور و کتاب المبین (مائده ۱۵) احتمال مراد از کتاب قرآن باشد قوی تر است. روایات نیز این تفسیر را تقویت می‌کنند.

به نظر آلوسی الا فی کتاب مبین، تکرار الا یعلمها است، زیرا معنای هر دو چه علم خدا باشد و یا لوح محفوظ که محل علم خداست، یکی می‌باشد. روح المعانی، ج، ص. این نظریه را برخی دیگر از مفسران مانند علامه طباطبائی

^۱ حسین حسینی، تفسیر اثنا عشری، میقات، تهران، ۱۳۶۳ش، ج ۳، ص ۲۸۹۲-۹۰ .

^۲ ر. ک مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۱۲۰ .

^۳ ر. ک تفسیر آسان، ج ۹، ص ۲۶۷ .

^۴ تفسیر منهج الصادقین، ج ۳، ص ۳۸۷ .

آورده‌اند. به نظر ایشان آیه در مقام بیان علم غیب خدا از راه اشاره به نظام هستی (کتاب تکوین) و یا لوح محفوظ است. المیزان، ج، ص .

یوسف ۱۱۱ و اسراء ۱۲

تفصیل مطرح شده در این آیات نشان از جامعیت قرآن دارد.

در پاسخ به این مطلب باید گفت که دلالت تفصیل بر مدعا بسیار ضعیف تر از دلالت تبیان است علاوه اینکه تفصیل کل شی در سوره یوسف مربوط به داستان یوسف است و در سوره اسراء نیز مراد تفصیل تکوین است.

جامعیت قرآن در احادیث

در بررسی احادیث به روایاتی بر می‌خوریم که به صورت مستقیم و غیر مستقیم به مبحث جامعیت قرآن مربوط می‌باشند. این احادیث را می‌توان به دو دسته تقسیم نمود .

۱- احادیثی که به آنچه که در قرآن هست اشاره دارند.

۲- احادیثی که به آنچه که در قرآن نیست اشاره دارند.

به این ترتیب احادیث در دو بخش «آنچه در قرآن هست» و «آنچه در قرآن نیست»، طرح می‌شوند.

۱- آنچه در قرآن هست

این بخش احادیثی را در بر می‌گیرد که به نحوی معارف و علوم نهفته در قرآن را معرفی می‌کنند. این احادیث را می‌توان در چند گروه دسته بندی کرد:

الف) دین کامل

ب) خبرها و علوم نهفته در قرآن

ج) حوائج مردم

د) اختلافات مردم

ه) اساس هر چیز

و) ملاک ملاک حلال و حرام

ز) علم اولین و آخرین

ح) ناتوانی مردم از درک قرآن

ط) لزوم سوال از معصومین

الف) دین کامل

دین اسلام در روایات بسیاری به عنوان دین کامل معرفی شده است. امام علی علیه السلام با تردید در پاسخ به این نظریه می‌فرماید: آیا اساساً ممکن است خدا دین ناقص فرو فرستاده باشد. ام انزل الله دیناً ناقصاً فاستعان بهم علی تمامه... ام انزل الله دیناً تاماً فقصر رسول الله علی تبلیغه و ادائه والله سبحانه یقول ما فرطنا فی الكتاب من شیء و فیه تبیان کل شیء.^۱

در تفسیر عیاشی نیز از عبدالله بن ولید روایت می‌کند که گفت: امام صادق علیه السلام فرمودند :

خدای تعالی در باره‌ی موسی فرموده: «وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ» و ما فهمیدیم که برای موسی همه چیز را نوشته، (بلکه از همه چیز مقداری را نوشته) و در باره‌ی عیسی فرموده: «لَأَبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ» و در باره‌ی محمد صلی الله علیه و آله فرموده: «وَجِئْنَا بِكَ شَهِيداً عَلَى هَؤُلَاءِ وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَاناً لِكُلِّ شَيْءٍ»^۲

ب) خبرها و علوم نهفته در قرآن

ابا عبدالله علیه السلام یقول: اِنِّي لَأَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا فِي الْجَنَّةِ وَأَعْلَمُ مَا فِي النَّارِ وَأَعْلَمُ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ قَالَ ثُمَّ مَكَثَ هُنَيْئَةً فَرَأَى أَنَّ ذَلِكَ كَبِيرٌ عَلَيَّ مَنْ سَمِعَهُ مِنْهُ فَقَالَ عَلِمْتُ ذَلِكَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ فِيهِ تَبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ.^۳

^۱ نهج البلاغه، خطبه ۱۸.

^۲ المیزان، ج ۱۲، ص ۴۷۳.

^۳ کافی، ج ۸، ص.

امام صادق علیه السلام می فرمود: من آنچه را در آسمانها و در زمین است می دانم و آنچه را در بهشت است می دانم و آنچه را در جهنم است می دانم و آنچه را شده است و خواهد شد، می دانم. راوی می گوید: سپس امام اندکی سکوت کرد و وقتی دید که این مطلب برای شنوندهی آن سنگین است فرمود: همه اینها را از کتاب خداوند عزوجل آموختم. خداوند می فرماید: «در آن بیان همه چیز است».

قال ابو عبدالله عليه السلام نحن والله نعلم ما في السماوات و ما في الارض و ما في الجنة و ما في النار و ما بين ذلك قال فنيهت انظر اليه قال فقال يا حماد ان ذلك من كتاب الله ان ذلك في كتاب الله ان ذلك في كتاب الله ثم تلا هذه الآية «وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ جِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً وَ بُشْرَى لِّلْمُسْلِمِينَ» انه من كتاب الله فيه تبان كل شيء فيه تبیان كل شيء.^۱ حماد لحام گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: به خدا که ما آنچه را در آسمانها و در زمین و در بهشت و در جهنم و مابین آنهاست می دانیم. راوی گوید: من مبهوت به امام خیره شدم. پس فرمود: ای حماد اینها در کتاب خداست، اینها در کتاب خداست، اینها در کتاب خداست. سپس این آیه را تلاوت فرمود: به یاد آورید روزی را که از هر امتی، گواهی از خودشان بر آنها برمی انگیزیم و تو را گواه بر آنان قرار می دهیم و ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز، و مایه ی هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است. همه اینها از کتاب خداست در آن بیان همه چیز است در آن بیان همه چیز است .

عن عبدالاعلی بن اعین قال سمعت ابا عبدالله عليه السلام يقول قد ولدني رسول الله صلى الله عليه وآله و انا اعلم كتاب الله و فيه بدء الخلق و ما هو كائن الى يوم القيامة و فيه خبر السماء و خبر الجنة و خبر النار و خبر ماكان و خبر ما هو كائن اعلم ذلك كانما انظر الى كفى ان الله يقول فيه تبیان كل شيء. همان، ص ۱۹۷ .

عبدالاعلی بن اعین می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: من زاده پیامبر هستم و من به کتاب خدا آگاهی دارم کتابی که در آن مبدأ آفرینش است و هر آنچه تا روز قیامت آفریده خواهد شد و در آن خبر آسمان و خبر زمین و خبر بهشت و خبر دوزخ است و خبر آنچه بوده و آنچه خواهد شد. همه اینها را همچون کف دستم می شناسم که خداوند می فرماید: در آن تبیان هر چیزی است . به نظر می آید روایت موثقه باشد.

^۱ بصائر الدرجات، ص ۱۲۸ .

عن سماعة بن مهران قال سمعت ابا عبدالله عليه السلام يقول ان الله انزل عليكم كتاب الصادق النازل فيه خبركم و خبر ما قبلكم و خبر ما بعدكم و خبر السماء و خبر الارض فلو اُتاكم من يخبركم عن ذلك لعجبتم. المحاسن، ج ۱، ص ۲۶۷.

امام صادق عليه السلام فرمود: خداوند بر شما کتاب صادق را نازل کرده است که در آن خبر شما و خبر پیشینیان شما و خبر آیندگان شما و خبر آسمان و خبر زمین است که اگر کسی شما را از آنها خبر دهد تعجب خواهید کرد.

عن ابا عبدالله عليه السلام يقول...أنا امرؤٌ من قُرَيْشٍ قَدْ وَكِدَتْنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ عَلِمْتُ كِتَابَ اللَّهِ وَ فِيهِ تَبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ بَدَأَ الْخَلْقَ وَأَمْرَ السَّمَاءِ وَأَمْرَ الْأَرْضِ وَأَمْرَ الْأَوَّلِينَ وَأَمْرَ الْآخِرِينَ وَأَمْرَ مَا كَانَ وَأَمْرَ مَا يَكُونُ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى ذَلِكَ نَصَبَ عَيْنِي^۱.

امام صادق عليه السلام فرمود: من مردی از قریش و فرزند پیامبر خدا هستم و کتاب خدا را می‌شناسم که در آن تبیان هر چیزی است. شروع آفرینش و امر آسمان و امر زمین و امر اولین و امر آخرین و امر آنچه شده است و امر آنچه خواهد شد آنچنان که گویی آنها را به چشم خود می‌بینم.

قال الاصبغ بن نباته سمعت امير المؤمنين عليه السلام يقول لابنه عليه السلام يا بني الا اعلمك اربع كلمات تستغني بها عن الطب فقال بلى قال لا تجلس على الطعام الا و انت جائع و لا تقم عن الطعام الا و انت تشتهي و جود المضغ و اذا نمت فاعرض نفسك على الخلاء فاذا استعملت هذا استغنيت عن الطب و قال ان في القرآن لاية تجمع الطب كله «كلوا واشربوا و لا تسرفوا»^۲.

اصبغ بن نباته گوید: شنیدم که امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزندش امام حسن علیه السلام می‌فرمود: پسر من می‌خواهی چهار کلمه به تو یاد بدهم تا از طب بی‌نیاز گردی؟ گفت: بله پدر. امام فرمود: هیچ گاه بر سر سفره منشین مگر اینکه گرسنه باشی و هیچ گاه از آن بلند مشو مگر اینکه هنوز اشتها داشته باشی و غذا را خوب بجو و قبل از خواب خود را تخلیه کن پس هرگاه این‌ها را انجام دهی از طب بی‌نیاز خواهی بود و فرمود: همانا که در قرآن آیه ایست که تمام طب را در بر دارد: بخورید و بیاشامید اما اسراف نکنید.

^۱ اصول کافی، ج ۲، ص ۲۲۲.

^۲ بحار الانوار، ج ۵۹، ص ۲۶۷.

از این احادیث استنباط می‌شود که علمی پنهان در قرآن وجود دارد که اگر کسی از آن خبر دهد، شنونده را متعجب خواهد کرد.

ج) حوائج مردم

امام علی علیه السلام در این باره می‌فرماید: والذی بعث محمداً بالحق و اکرم اهل بیته، ما من شیء یطلبونه الا هو فی القرآن، فمن اراد ذلك فلیسألنی.^۱

به خدایی که مرا به حق فرستاد و اهل بیت پیامبر را اکرام کرد، چیزی نیست که مردم بجویند مگر اینکه آن را در کتابش نازل کرده است، هرکس چیزی می‌خواهد از من بپرسد.

امام باقر نیز می‌فرماید: ان الله تبارک و تعالی لم یدع شیئاً تحتاج الیه الامة الی یوم القیمة الا انزله فی کتاب الله.^۲ خداوند چیزی را که تا روز قیامت احتیاج امت بدان افتد فروگذار نکرده است، مگر اینکه آن را در کتابش نازل کرده است.

همچنین از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرموده‌اند: ان الله تبارک و تعالی لم یدع شیئاً یحتاج الیه الامة الی یوم القیمة الا انزله فی کتابه و بینه لرسوله.

خدا تا روز قیامت چیزی که احتیاج امت بدان افتد فروگذار نکرده است، مگر اینکه آن را در کتابش نازل کرده و برای پیامبر تبیین کرده است.

نیز سماعه از امام کاظم علیه السلام نقل پرسیده است: آیا پیامبر در زمان حیات خود همه احتیاجات را بیان کرده است؟ حضرت فرمودند: نعم و ما یحتاجون الیه الی یوم القیمة^۳

بلی، و هر چه تا قیامت مردم به آن محتاج شوند.

^۱ کافی، ج ۲، ص ۶۲۴.

^۲ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۶.

^۳ کافی، ج ۱، ص ۵۷.

عن عمرو بن قيس قال قال ابو عبد الله عليه السلام يا عمرو بن قيس اشعرت ان الله عز وجل ارسل رسولا و انزل عليه كتابا و انزل في الكتاب كل ما يحتاج اليه و جعل له دليلا يدل عليه و جعل لكل شىء حدّا و لمن جاوز الحد حدّا قال قلت ارسل رسولا و انزل عليه كتابا و انزل في الكتاب كل ما يحتاج اليه و جعل عليه دليلا و جعل لكل شىء حدّا.^١

خدای متعال چیزی را که روز قیامت احتیاج امت بدان افتد فروگذار نکرده است، مگر اینکه آن را در کتابش نازل کرده و برای پیامبر تبیین کرده است. و برای هر چیز حدی قرار داده است و دلیلی که بدان دلالت کند و برای هر که از آن حد تعدی کند نیز حدی قرار داده است .

عن ابی عبد الله عليه السلام قال ان الله عزوجل انزل في القرآن تبيانا لكل شىء حتى والله ما ترك شيئا يحتاج اليه العبد حتى والله ما يستطيع عبد ان يقول لو كان في القرآن هذا الا و قد انزله الله فيه.^٢

امام صادق عليه السلام فرمودند: خداوند در قرآن بیان همه چیز را نازل کرده است به نحوی که چیزی را که بندگان به آن احتیاج دارند، و انهداده تا بنده‌ای بتواند بگوید: ای کاش در قرآن این مطلب بود و همه چیز را در آن نازل کرده است .

عن عبدالعزيز بن مسلم قال كنا في ايام علي بن موسى الرضا بمرور فاجتمعنا في مسجد جامعها في يوم جمعه في بدء مقدمنا فأدار الناس امر الامامه و ذكروا كثرة اختلاف الناس فيها فدخلت علي سیدی و مولای الرضا فاعلمته ما خاض الناس فيه فتبسم ثم قال يا عبدالعزيز جهل القوم و خدعوا عن ادیانهم ان الله عز وجل لم يقبض نبيه حتى اكمل له الدين و انزل عليه القرآن فيه تفصيل كل شىء بين فيه الحلال والحرام والحدود والاحكام و جميع ما يحتاج الناس اليه كمالا فقال عز وجل «مَا فَطَرْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ» و انزل في حجة الوداع و هي آخر عمره صلى الله عليه وآله «الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْاِسْلَامَ دِينًا» و امر الامامة من تمام الدين.^٣ عبدالعزيز بن مسلم گوید: در روزگار علی بن موسی الرضا علیه السلام در مرو بودیم و در یک روز جمعه در آغاز ورود در مسجد جامع شهر جمع شده بودیم. مردم پیرامون امامت بحث می‌کردند و از کثرت اختلاف مردم در آن سخن می‌گفتند. من نزد پیشوا و مولایم امام رضا علیه السلام رفتم و گفتگوی مردم را به اطلاع ایشان رساندم. امام لبخندی

^١ اصول کافی، ج ١، ٧٥.

^٢ المحاسن، ص ٢٦٧.

^٣ امالی شیخ صدوق، ص ٦٧٤.

زد و فرمود: عبدالعزیز، مردم نمی‌دانند و از دین خود غافل شده‌اند، به درستی که خداوند پیامبرش را قبض روح نکرد تا دین او را کامل کرد. قرآن را که در آن تفصیل هر چیز است بر او نازل کرد و در آن حلال و حرام و حدود و احکام و تمام آنچه را مردم به آن نیاز دارند بطور کامل بیان کرد. خداوند فرموده است: «در این کتاب چیزی فروگذار نکردیم» و در حجة‌الوداع که در اواخر عمر پیامبر بود این آیه «امروز، دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آئین (جاویدان) شما پذیرفتم» نازل گردید. و امر امامت از کمال دین است. پیامبر از دنیا رفت تا نشانه‌های دین را برای امتش بیان کرد و راه آنها را روشن ساخت و آنها را در شاهراه حق، ترک کرد و علی را به عنوان پیشوا و امام منصوب کرد و چیزی را که امت بدان احتیاج داشته باشد وانتهاد مگر اینکه آن را تبیین کرد. پس هر که گمان کند که خدا دینش را کامل نکرده کتاب خدا را انکار کرده است و هر کس که کتاب خدا را انکار کند کافر است .

ظاهر این احادیث، حاکی از آن است که برای تمامی نیازهای مردم، پاسخی در قرآن پیدا می‌شود.

بنابراین، این احادیث دلالت بر این دارند که تمام آنچه که مورد نیاز مردم است در قرآن آمده و گستردگی این معارف به حدی است که هیچ کس نمی‌تواند به افسوس بگوید: «ای کاش فلان چیز هم در قرآن می‌بود».

(اختلافات مردم

عن سعید الاعرج قال لت لابی عبداللہ علیہ السلام ان من عندنا ممن یتفقہ یقولون یرد علینا ما لا نعرفہ فی کتاب اللہ و لا فی السنۃ نقول فیہ برایننا فقال ابو عبداللہ علیہ السلام کذبوا لیس شیء الا جاء فی الکتاب و جاء فیہ السنۃ. ^۱ سعید اعرج گوید: به امام صادق علیہ السلام گفتم: فقہائی را می‌شناسم که می‌گویند وقتی به مسئله‌ای برمی‌خوریم که آن را نه در کتاب خدا می‌بینیم و نه در سنت، نظر خودمان را می‌گوییم. امام فرمودند: به خدا که دروغ گفتند. هیچ چیز نیست مگر اینکه در کتاب آمده است و در باره آن سنتی هست.

^۱ همان، ص ۳۰۱.

عن سماعة عن ابي الحسن موسى عليه السلام قال قلت له اكل شيء في كتاب الله و سنة نبيه او تقولون فيه قال بل كل شيء في كتاب الله و سنة نبيه.^۱

به امام موسى کاظم علیه السلام گفتم: آیا همه ی چیزهایی که می فرمایید از کتاب خدا و سنت اوست یا از جانب خودتان هست؟ فرمود: بلکه همه چیز در کتاب خدا و سنت پیامبر اوست .

حدیث دیگری که در این بخش می توان بدان اشاره کرد، حدیثی از امام باقر علیه السلام است که به معضلات معروف است .

محمد بن الحسين و عبدالله بن محمد معاً عن ابن محبوب عن العلماء عن محمد بن ابي جعفر عليه السلام قال كان علي عليه السلام يعمل بكتاب الله و سنة نبيه فاذا ورد عليه الشيء الحادث الذي ليس في الكتاب و لا في السنة الهمة الله الحق فيه الهاماً و ذلك والله من المعضلات.^۲

حضرت فرمودند: حضرت علی علیه السلام همیشه به کتاب خدا و سنت پیامبرش عمل می کرد اگر به پدیده جدیدی برخورد می کرد که چیزی در باره آن در کتاب و سنت نبود، خداوند حق مطلب را به او اعلام می کرد و سوگند به خدا که آن از معضلات است.

ه) اساس هر چیز

به غیر از احادیث ذکر شده احادیث دیگری وجود دارد که بیان کننده این نکته هستند که ریشه هر چیز در قرآن است.

عن ابي بصير عن ابي جعفر عليه السلام قال نزل القرآن اربعة ارباع ربعٌ فينا و ربعٌ في عدونا و ربعٌ سننٌ و امثالٌ و ربعٌ فرائضٌ و احكامٌ.^۳

امام صادق علیه السلام فرمود: قرآن در چهار بخش نازل شده است، یک چهارم آن در مورد ما، یک چهارم آن در مورد دشمن ما، یک چهارم آن مستحبات و یک چهارم آن واجبات.

^۱ اصول کافی، ج ۱، ص ۶۲.

^۲ بحار الانوار، ج ۱۱۰، ج ۲۶، ص ۵۵.

^۳ همان، ص ۶۲۸.

و قال على عليه السلام الزهد كله بين كلمتين من القرآن قال الله سبحانه «لكيلا تأسوا على ما فاتكم و لا تفرحوا بما اتاكم» و من لم يأس على الماضي و لم يفرح بالآتي فد اخذ الزهد بطرفيه^۱

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: تمام زهد لا بلای دو کلمه از قرآن است. خداوند سبحان می فرماید: «این به خاطر آن است که برای آنچه از دست داده‌اید تأسف نخورید و به آنچه به شما داده شده است دل بسته و شادمان نباشید». هر آن که برای گذشته اندوهگین نشود و به آینده دلشاد نشود زهد را از هر دو سو به دست آورده است .

از این احادیث بدست می آید که ریشه همه علوم در قرآن قابل استنباط است.

(و قرآن ملاک حلال و حرام

برخی از احادیث ملاک حلال یا حرام بودن چیزی را، احکام ذکر شده در قرآن می دانند. امام رضا علیه السلام می فرماید: تنها آن چیزهایی حرام است که خداوند عزوجل آن را در قرآن حرام کرده باشد.

... إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يَقْبِضْ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَتَّى أَكْمَلَ لَهُ الدِّينَ وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنَ فِيهِ تَبْيَانٌ كُلُّ شَيْءٍ بَيْنَ فِيهِ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ وَ الْحُدُودِ وَ الْأَحْكَامِ وَ جَمِيعَ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ النَّاسُ...^۲

امام رضا علیه السلام می فرماید: خداوند عزوجل پیامبرش را قبض روح نفرمود مگر اینکه دینش را کامل نمود و قرآن را که تبیان همه چیز است، نازل فرمود که در آن حلال و حرام و حدود و احکام و تمام آنچه را مردم به آن نیاز دارند، بیان کرده است .

(ز علم اولین و آخرین در قرآن

در برخی روایات، به صراحت قرآن به عنوان جامع علوم اولین و آخرین معرفی شده است.

عن رسول الله ص من اراد علم الاولين و الاخرين فليقرأ القرآن.

کسی که دانش گذشتگان و آیندگان را می طلبد، قرآن تلاوت کند.

^۱ نهج البلاغه، ص ۵۵۳.

^۲ اصول کافی، ج ۱، ص ۱۹۹.

پیامبر خدا در این باره فرموده‌اند: من اراد العلم فليثور القرآن فان فيه علم الاولين و الآخريين.^۱

این مسعود نیز می‌گوید: اگر طالب علم هستید آن را با تفکر در قرآن بیاموزید. که خبر اولین و آخرین در قرآن آمده است.

إذا اردتم العلم فاثيروا القرآن فان فيه خير الاولين و الآخريين.^۲

امام علی همچنین می‌فرماید: فی القرآن نبأ ما قبلکم و خبر ما قبلکم و حکم ما بینکم.^۳

در این قسمت از بحث در باره چند موضوع مشخص، احادیثی گرد آوری شده است که دلالت بر این دارند برخی امور در قرآن نیامده‌اند.

(ح) ناتوانی مردم از درک قرآن

عن علی ع : ما من شی الا علمه فی القرآن و لكن عقول الرجال تعجز عنه.^۴

عن الصادق ع : ما من امر یختلف فيه اثنان الا و له اصل فی کتاب الله عز و جل و لكن لا تبلغه عقول الرجال.^۵

(ط) لزوم سوال از معصومین ع

عن علی ع : ما من شی الا تطلبونه الا و هو فی القرآن فمن اراد ذلك فلیسألنی عنه.^۶

عن الصادق ع: فيه خبرکم و خبر من قبلکم و خبر من بعدکم و خبر السماء و الارض ولو اتاکم ما یخبرکم عن ذلك لتعجبتم.^۷

^۱ کنز العمال، ج، ص.؟؟؟

^۲ فضائل القرآن ابو عبید، ص ۹۶.

^۳ نهج البلاغه، خطبه ۳۰۲.

^۴ مرآة العقول، ج ۱، ص ۲۰۵.

^۵ (کافی)؟؟؟

^۶ وسایل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۳۵.

^۷ (کافی؛ عیاشی)؟؟

۲- آنچه در قرآن نیست

بیان اینکه با این لحن مطلق، گفته شود که در قرآن همه گونه خبری وجود دارد، بسیار سخت است.

پیامبرانی که نام آنها در قرآن نیامده است

و رُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَ رُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَ كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا

و پیامبرانی که سرگذشت آنها را پیش از این، برای تو باز گفته‌ایم و پیامبرانی که سرگذشت آنها را بیان نکرده‌ایم و خداوند با موسی سخن گفت. (و این امتیاز از آن او بود).

... و کان من بین آدم و نوح من الانبیاء مستخفین و لذلك خفی ذکرهم فی القرآن فلم یسموا کما سمی من استعلن من الانبیاء و هو قول الله عزوجل و رسلاً قد قصصناهم علیک من قبل و رسلاً لم تقصصهم علیک یعنی لم اسم المستخفین کما سمیت المستعلنین من الانبیاء.^۱

امام باقر علیه السلام فرمودند: هر پیامبری که بین آدم و نوح آمد همگی خود را پنهان می‌داشتند و از این جهت نیز نامشان در قرآن مخفی شده است و مانند سایر پیامبرانی که به طور آشکار می‌زیستند و نامشان به صراحت در قرآن مذکور است، از ایشان نامی برده نشده و این است معنای سخن خداوند عزوجل که: و پیامبرانی که سرگذشت آنها را پیش از این، برای تو باز گفته‌ایم و پیامبرانی که سرگذشت آنها را بیان نکرده‌ایم، یعنی آنان که به طور پنهانی می‌زیستند نامشان را نبردم چنان که پیامبران آشکار را برایت نام بردم .

۲- امیرالمؤمنین علیه السلام فی وله و رسلاً قد قصصناهم علیک... و رسلاً لم تقصصهم علیک بعث الله نبیا اسود لم یقص علینا قصته^۲

امیرالمؤمنین علیه السلام در باره سخن خداوند که: «و پیامبرانی که سرگذشت آنها را پیش از این، برای تو باز گفته‌ایم و پیامبرانی که سرگذشت آنها را بیان نکرده‌ایم» فرمود: خداوند پیامبری سیاه را برانگیخت که داستانش را برای ما روایت نکرده است .

^۱ کافی، پیشین، ج ۸، ص ۱۱۵.

^۲ مناقب آل ابی طالب علیه السلام، ج ۴.

حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل رحمه الله قال حدثنا عبدالله بن جعفر الحميري عن احمد بن محمد عن الحسن بن محبوب عن ابن سنان عن جعفر بن محمد عن ابيه عليه السلام قال ان الله تعالى علما خاصا و علما عاما فاما العلم الخاص فالعلم الذي لم يطلع عليه ملائكته المقربين و انبياء المرسلين و اما علمه العام فانه علمه الذي اطلع عليه ملائكته المقربين و انبياء المرسلين و قد وقع الينا من رسول الله صلى الله عليه وآله^۱ امام باقر عليه السلام مي فرمايد: خداوند علمی ویژه دارد و علمی عام. اما علم ویژه او علمی است که از آن هیچ کس، نه فرشتگان مقرب و نه پیامبران مرسلش آگاه نیستند و اما علم عام او علمی است که فرشتگان مقرب و پیامبران مرسلش از آن آگاهند و ما نیز از طریق پیامبر خدا از آن آگاهیم.

در این روایت، امام باقر علیه السلام علم خداوند را به دو نوع تقسیم می‌کند. بخشی از این علم خاص خداوند است که البته هیچ نکته‌ای از این دانش خاص خداوند در قرآن وجود ندارد.

نتیجه بررسی روایات

در پایان بررسی روایات تذکر این مهم ضروری به نظر می‌رسد که هر بخش از روایات به موضعی خاص اشاره کرده‌اند و مجموعه آنها تعارضی با هم ندارند. اینکه از مجموعه روایات جامعیت مطلق قرآن استفاده شود، تکلف بزرگی است. چه اینکه در برخی روایات جامعیت در بیان نیازها و یا بیان همه ابزارهای هدایتی لحاظ شده است. از طرف دیگر در برخی روایات خبر از نیامدن اموری در قرآن مطرح است. به نظر می‌رسد چاره کار در اینجا با توجه به این مشکلات حمل روایات مطلق بر مقید است و حاصل آن بیان همه نیازهای بشر در قرآن می‌باشد.

جامعیت در نگاه عقلا

عقلا برای بیان جامعیت قرآن به چند شاهد تمسک می‌کنند که عبارتند از:

اول: رسالت پیامبر و ائمه علیهم السلام اقتضاء دارد علوم گسترده‌ای داشته باشند گرچه علم آنها به برخی امور دنیوی به طور مستقیم به هدف رسالت و امامت نیست ولی این هدف (رسالت و امامت) فقط با اعتماد به نبی و امام و اعتقاد به حقانیت هر آنچه می‌گویند حاصل می‌شود، زیرا مشاهده اشتباهی از جانب پیامبر و امام موجب شک به

^۱ توحید، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۱۳۸.

اصل رسالت او می‌شود و سؤال بر مردم پیش می‌آید که آیا تکالیفی که آنها از سوی خدا حکایت می‌کنند واقعاً تکالیف الهی است و آنها اشتباه نمی‌کنند .

دوم: کمال وجودی پیامبر و ائمه به ویژه پیامبر که انسان کامل است، شایستگی آن را دارد که چیزی از ممکنات خارج از علم آنها نباشد. در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل است که از حضرت سؤال شد: آیا نزد شما از رسول اکرم غیر از وحی خبری وجود دارد یا خیر؟ حضرت فرمودند: لا والذی فلق الحبّة وبرأ النسمۃ الا ان یعطى عبداً فهماً فی کتابه، علامه طباطبایی پس از نقل چنین حدیثی می‌گوید: این از غرر احادیث است و کمترین دلالتش این است که آنچه از معارف عجیب صادر از مقام علمی امام که عقل را متحیر می‌سازد از قرآن می‌باشد.^۱

سوم: اقتضای لطف خداست که دین و قرآن او دارای صفت جامعیت باشد چرا که اگر غیر از این باشد از لطف خدا به دور است و این امر از خدا قبیح است.^۲

چهارم: لازمه خاتمیت نبوت، جامعیت قرآن است. زیرا اگر دستورات قرآن جامع نباشد لازم می‌آید که بعداً قوانین و مقرراتی بیاید که یا آنها را نسخ و یا تکمیل کند و این امر با خاتمیت نبی در تضاد است.^۳

پنجم: عقل و حس برای کشف حقائق هستی ناکافی است و دین برای پاسخ گوئی به نیاز بشر به کشف هستی و نیز کشف جایگاه خود در هستی آمده است. خدا با ارسال رسل و انزال کتب، بشر نابرده راه را در مسیر اصلی وی قرار داده است. بشری که در عصر نزول کتاب زندگی می‌کرد، امور مادی خود را می‌توانست اداره کند. دین مسیر تعالی او را معین ساخت. بنابر این انتظار بشر از دین چیزی جز این نبوده و دین این انتظار را به زیبایی پاسخ گفته است. پیداست که سه شاهد اول قابل ارائه به عنوان دلیل منطقی نیستند. خاتمیت انشاءالله بزودی مورد بررسی قرار می‌گیرد و البته دلیل پنجم تنها بر جامعیت قرآن بر نیازها دلالت می‌کند.

^۱ المیزان، ج ۳، ص ۷۱ .

^۲ ر.ک: مقاله جامعیت از ریرگاه مفسران، ص ۵۹.

^۳ مقاله جامعیت قرآن، علی شفیعی، صدای عدالت، ۲۰/۸/۸۵

نقد نگاه جامعیت بالجمله

آیا قرآن جامع همه‌ی علوم و معارف بشری است و آیا می‌توان علوم انسانی و تجربی را از قرآن استخراج نمود؟ قرآن در همه‌ی عرصه‌های زندگی مادی، پاسخ همه‌ی مسائل نظری و عملی را در سطح کلان و جزئی بیان نکرده است چرا که لازمه‌ی معارف بشری به علت تأثیر محدودیت‌های تاریخی، اجتماعی، زبانی و معرفتی انسان، خطاپذیری است در حالی که دین الهی که از محدودیت‌های مذکور مصونیت داشته، دارای ویژگی حقانیت و خطاناپذیری است و لذا نمی‌تواند حاوی علوم و معارف بشری باشد. زیرا در صورت بطلان فرضیه‌ها و داده‌های عقلانی بشر، یا باید دین را تأویل کرد و یا قائل به بطلان آن شد.

افزون بر آن، معارف و علوم بشری نیز با یکدیگر ناسازگاری‌های فراوانی دارند. فرضیه بطلمیوس و کپرنیک، طرح فلک‌های نه گانه هیئت بطلمیوس به عنوان سموات سبع با افزودن عرش و کرسی، باطل شدن دهها فرضیه دیگر گواه غیر قابل انکار این حقیقت است.

از سوی دیگر اگر قایل شویم دین همه‌ی مسائل نظری و عملی را در سطح کلان و جزئی بیان کرده‌است، با جاودانگی آن در تضاد است. زیرا رمز جاودانگی قرآن آن است که خود را در قالب مخصوص و برنامه‌ای محدود محصور نسازد و جزئیات و برداشت متناسب به زمان و مکان را به اندیشمندان بسپارد تا آنان جزئیات را متناسب با شرایط و دگرگونی‌ها، از آن قالبهای کلی استخراج کنند.

از دگر سو، انتساب چنین دیدگاهی به قرآن مستلزم تأویل‌های ناروا در آیات و تحمیل آراء و نظریات علم تجربی بر قرآن خواهد شد که هزینه آن بسی بیشتر از کنار گذاشتن اصل این رویکرد خواهد بود.

اینکه گفته شود نیافتن علوم جدید دلیل بر نبود آنها در قرآن نیست. هرچند در جای خود صحیح است اما باید در نظر داشت که یافتن نابجا هم ارزشی نخواهد داشت. به بیان دیگر اینکه بعدها حقایقی از دل قرآن استخراج شود که سالها پیش کشف و اختراع شده اند، سودی نخواهد داشت. چه اینکه دین اسلام دینی جهانی است و امروزه توجیه وجود همه چیز در قرآن به اینکه امام عصر (عج) خواهد آمد و حقایق قرآن را به گونه‌ای آشکار خواهد کرد که همه چیز از قرآن بدست آید، قابل تأمل جدی بوده علاوه اینکه فایده‌ای بر آن مترتب نیست. بی شک بیان این نظریه برای سایر ملل قابل توجیه نیست.

نکته دیگر مقدم شدن علیک بر کتاب در آیه است که خارج از از شیوه عادی در ادب عربی است (مفعول به بر ظرف و جار و مجرور مقدم است) دلالت بر انحصار تبیان بودن قرآن برای پیامبر می نماید.

البته نتیجه این سخن به معنای انحصار تبیان برای پیامبر نیست، بلکه بیان رابطه تشکیکی در فهم قرآن است. به بیان دیگر قرآن برای پیامبر با توجه به سعه ی وجودی او نهایت تبیین را داراست و دیگران به اندازه دانش و تقریبشان از این فیض بهره می برند.

علاوه بر آنچه گفته شد، مهمترین دلیل بر جامعیت بالجمله قرآن آیه تبیان است و این آیه دلالت قعی بر این مهم ندارد و البته با توجه شبهاتی که در دلالت آیه مطرح شد، اثبات جامعیت کلی با آیه محتاج به دلیل است. چه اینکه اثبات جامعیت کلی قرآن با این آیه، ساده تر از استدلال به آیه در برهانی ساختن اقوال دیگر چون قرآن بیانگر قلمرو خاص خود است، نیست.

نظر نهایی

به چند دلیل برای پذیرش جامعیت فی الجمله و بیان تمام نیازهای بشر در قرآن می توان اشاره کرد.

- روایاتی که به طور مطلق حکایت از وجود همه چیز در قرآن می نمایند، به روایاتی که حاکی از وجود احتیاجات مردم در قرآن است تخصیص می خورند.

- آیه وَ رُسُلًا لَمْ تَقْضُصْهُمْ عَلَيْكَ دَلَالَت صریح بر نبود برخی چیزها در قرآن دارد. همان طور که آیه ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا، دلالت قطعی بر وجود انبیاء برای تمام امت ها دارد. و این در حالی است که تنها اسامی انبیاء خاورمیانه در قرآن آمده است.

- در آیه وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ، که مهمترین آیه قابل استناد برای رویکرد اول است ناسازگاری ظاهری وجود دارد، از طرفی قرآن می فرماید کل شیء، و از طرف دیگر می فرماید تبیاناً؛ اگر ما کل شیء را بپذیریم، نمی توان از این مهم دور شد که بیان ظاهری از همه چیز که بتوان آن را تبیان انمید، نداریم. پس یا باید در تبیان تصرف کنیم که خلاف ظاهر است و یا در کل دخالت نمائیم و بگوئیم مراد کل مطلق نیست، بلکه مراد کل نسبی می باشد. از آنجا که تخصیص عموماً در زبان عرب شایع بوده تا جائیکه گفته شده است ما من عام الا و قد خص، می توانیم کل را نسبی تلقی کنیم.

= اهداف انبیا عبارت است از:

- پاسخ به نیاز معرفتی انسان از سوی خداست که عالم علی الاطلاق است.
 - راه رسیدن به سعادت تنها با بینش صحیح امان پذیر نمی شود، بلکه منش درست نیز ضروری است. منش صحیح موجب می شود بعد از شناخت حقیقت، سیر به آن سو هموار گردد. و گرایش معتدل از جمله مسیرهای انحرافی آشکار شود.
 - ایجاد انگیزه برای راهیابی در مسیر درست نیز ضروری به نظر می رسد.
 - علاوه بر مسیرهای سابق، در مسی نسز ابزاری لازم است تا راه یافته به آن سو هدایت شود و در دام گسترده شده بها نام راهی روشن تر و سریع تر برای سیدن به حقیقت قرار نگیرد.
- قرآن نیز این اهداف به صورت کامل و جامع و بسیار مترقی تر از کتب پیشین ترسیم کرده است.

ملاکهای جامعیت

لازم است در این قسمت از بحث این نکته روشن شود که مراد ما از جامعیت قرآن، جامعیت آن بر اساس چه معیارها و ملاکهایی است و قرآن چه نظر کتاب جامع معرفی می شود؟ طبعاً چون انسان ابعاد مادی و نیز ملکوتی دارد، به فراخور هر بخش نیازهای ویژه دارد و قانون جامع قانونی است که به همه این ابعاد و نیازهای مبتنی بر این ابعاد توجه کند.^۱

برهمن اساس می توان وارد زیر را از معیارها و ملاکهای جامعیت دانست.

۱- عقلانی و مستدل بودن: متن جامع دینی است که احکام و فرامین آن با عقل در تعارض نبوده بلکه مهر صحه بر عقل می گذارد. اگر چه پاره ای از دستورات آن در محدوده عقل نمی گنجد و فراعقلی است.

۲- شمول و گستردگی: این ویژگی که در واقع خصیصه اصلی جامعیت است، همان فراگیر بودن و جهانی بودن قلمرو و یک آیین را بیان می کند. وقتی ادعا می شود متنی جامعیت دارد باید آن متن هیچ حوزه ای را فرو گذار نکرده باشد و یا حداقل حوزه ای متناسب خودش را بررسی کامل کرده باشد .

^۱ ر. ک. ولی...نقی پورفر، جامعیت و کمال قرآن، مجله پاسدار اسلام، ش ۲۴۵، ص ۲۶.

۳- مطابقت با فطرت: یکی از شاخصه‌های جامعیت وجود احکام و مقرراتی است که به نیازهای اصیل و اولی انسان توجه کرده باشد و دستورات آن مطابق با فطرت بوده و ویژگی دوبعدی انسان را لحاظ کرده باشد. تنها چنین متنی توان آن را دارد که در برخورد با تحولات زمانه پویا و فعال برخورد کند و احکام آن کهنه شود .

۴- سهولت و سادگی و انعطاف پذیری احکام: قانون تنها در صورتی مفید و حکیمانه تلقی می‌شود که در مرحله اجرا، مخاطبان خود را دچار مشکل نکند. در واقع دین با توجه به ضعف‌ها و مشکلات انسان دستور صادر کند و در محدوده توان و خصوصیات وجودی و غریزه بشری، اوامر و نواهی داشته باشد. در مورد انعطاف پذیری و پویایی این مطلب حائز اهمیت است که اگر قالب‌ها و عبارات دینی به گونه‌ای باشند که تنها به حالتی خاص از زندگی انسان توجه کند و برای شرایط و حالت اضطرار، عسر و حرج برنامه و حکم خاصی مدون نکرده باشد، آن آیین از جامعیت و فراگیری برخوردار نخواهد بود .

۵- پاسخ گویی به نیازهای گوناگون در طی اعصار مختلف: یکی دیگر از ملاک‌های جامعیت متن این است که پاسخ منطقی و قانع کننده داشته باشد و از پاسخ‌های ناقص و خاصه طفره رفتن از حل مشکل بدور باشد. به بیان دیگر دین باید در درون خود شایستگی عمومیت و جاودانگی داشته باشد و آن را با پاسخ حلی به مشکلات عیان سازد .

۶- سازگاری اجزای دین: یک متن جامع و جهان شمول باید بین تمام اجزا و احکام و محتوای آن هماهنگی و سازگاری وجود داشته باشد و از هر گونه تضاد و تناقض و اختلاف مصون باشد.

۷- آینده نگری: یک متن جامع باید علاوه به خبر از گذشته و برنامه ریزی مدون زندگی کنونی مخاطبان خاص عصر خود، چشم انداز و افق روشنی از آیندگان و حوادث آینده جهان و جهانیان ارائه دهد.

۸- ایجاد تفکر خلاق: متن جامع متنی است که مخاطب را وادار به تفکر نماید و حتی پذیرش خودش را منوط به حاصل اندیشه او نماید.

۹- برتری نسبت به سایر متون: این ویژگی برای متن جامع مهم است که حاوی تمام نقاط مثبت متون گذشته و بدور از نواقص آنه باشد.

۱۰- جاذبیت و همراهی آسان: نهایت اینکه متن جامع باید جذابیت دائمی داشته و همراهی آن با مخاطب آسان باشد. مخاطب بتواند آن را حفظ کند و به سهولت از آن بهره برد.

جامعیت قرآن و مستشرقان

کازیمیرسکی: قرآن مجموعه‌ای است دلچسب زیرا در آن اخلاق و مدنیت و علوم و سیاست و وعد و وعید وجود دارد.^۱

بارتلمی سنت هیلر (۱۸۰۵-۱۸۹۵) مستشرق فرانسوی: همانطور که ناچار جمال فصاحت قرآن را در ترجمه آن می‌بینیم، زیبایی مزامیر داوود و سرودهای «ودا» را نیز بوسیله ترجمه آنها درک می‌کنیم ولی داوود و مزامیرش برای یهودیان و «ودا» برای هندوان مجموعه قوانین مدنی را فاقد هستند در صورتی که این اسلوب خاص قرآن است که در آن واحد دارای مباحث متعددی می‌باشد و هم سرود مذهبی است هم ستایش الهی هم قانون مدنی و دعا و مناجات و وعظ و راه و رسم جنگ آوری و مناظرات و قصص و...^۲

شو: آئین محمدصلی الله علیه وآله به خاطر زنده بودن شگفت آور، معارفش جایگاه والایی را در تاریخ بشریت به خود اختصاص داده است. به نظر من این آئین شایستگی پاسخگویی به بشر در تمام دوره‌های متحول تاریخ بشریت را دارد. من حدس می‌زنم فردای اروپا روز قبول دین محمدی صلی الله علیه وآله خواهد بود.^۳

بورک: جداً قانون محمدصلی الله علیه وآله قانونی فراگیر و بزرگترین نظام علمی و عالی‌ترین قانون نورانی است که جهان مثل آن را ندید.^۴

^۱ پژوهش در باره قرآن و پیامبر، فخرالدین حجازی، تهران، بعثت، ۱۳۵۳، ص ۱۴۹ و ۱۵۰.

^۲ همان.

^۳ مستشرقان و قرآن، نعمد حسن زمانی، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۵، ص ۳۸۴، به نقل از کتاب قالوافی الاسلام والقرآن والرسول، حسین سلیم، ص ۱۱۴ و ۱۱۵.

^۴ همان ص ۳۷۶.

شیدل: بشریت باید افتخار کند که شخصیت بزرگی مثل پیامبر از آنهاست. زیرا او علی رغم امی بودنش در آن دوران قانونی برای زندگی بشر ارائه کرد که اگر ما اروپائیان بعد از ۲۰۰۰ سال بخواهیم به قله ارتقا برسیم باید به همان قانون عمل کنیم.^۱

ویل دورانت: قرآن بیشترین سهم را در ارتقای سطح اخلاقی و فرهنگی مسلمین داشته است. زیرا قواعد یک نظام اجتماعی و وحدت اجتماعی را پایه گذاری کرد. عقول مردم را از بسیاری از خرافات و اوهام آزاد کرد، ظلم و قساوت قلب را از آنان گرفت و روحیه خوش رفتاری به زیردستان را تعلیم داد، روحیه کرامت و عزت به انسانهایی بخشید که احساس ذلت و خواری آنان را کوچک کرده بود، عفت و پرهیز از شهوات را آنچنان در جامعه حاکم ساخت که تا کنون هیچ سرزمین، انسانهای سیاه و سفید مانند آن را ندیده است. قرآن روحیه تحمل مشکلات و بردباری و متانت و نشاط را در جامعه ترویج و آنچنان معارف انسانی جامعی را ارائه کرد که حتی هر مسیحی و یهودی صحیح العقیده نیز چاره‌ای از پذیرش معارف آن را ندارد.

کرلو آلفونسو نلینو: وی که دانشمند و ستاره شناس و خاورشناس ایتالیایی است (۱۸۷۲-۱۹۳۸م)، استاد دانشگاه پالیرم ایتالیا و دانشگاه مصر بوده است. او احکام فقهی شریعت اسلام و قرآن را عامل رشد دانش نجوم می‌داند و در کتاب «تاریخ نجوم اسلامی» که سلسله درس‌های او در دانشگاه مصر است می‌نویسد:

بر هر کسی که حتی اندکی به مسائل دینی اسلام توجه کرده باشد، این مطلب پوشیده نیست که میان بعضی از احکام عبادتی شریعت اسلامی با برخی از نمونه‌های آسمانی، ارتباطی واضح و آشکار وجود دارد که همین امر سبب زیاد شدن توجه مسلمانان به شناسایی امور آسمانی و ستارگان شد و علمای دینی را بر آن داشت. مانند اوقات نمازهای پنجگانه روزانه که از یک شهر به شهر دیگر و از یک روز به روز دیگر تفاوت پیدا می‌کند و محاسبه آن مستلزم شناختن عرض جغرافیایی مکان و حرکت خورشید از فلک البروج و شفق و فلق است. و مانند لزوم استقبال قبله در نماز که مبتنی بر مثلثات کروی علم هیئت است. نماز آیات برای خسوف و کسوف که پیش بینی آنها متوقف بر شناختن حرکات نیرین و استفاده از زیج‌های صحیح است و وجوب و حرمت روزه در اول ماه رمضان و شوال که شناخت آن نیازمند حرکات فلکی است.

^۱ مستشرقان و قرآن، محمد حسن زمانی، ص ۳۸۶ و ۳۸۷، به نقل از قالوا فی الاسلام، ص ۱۰۸ و ۱۱۷.

آلبرت انشتاین: قرآن کتاب جبر یا هندسه یا حساب نیست بلکه مجموعه‌ای از قوانین است که بشر را به راه راست، راهی که بزرگترین فلاسفه دنیا از تعریف و تعیین آن عاجزند، هدایت می‌کند.

ماکسیم رودنسون: وی که شرق شناس بزرگ و اسلام شناس معاصر فرانسوی است، یکی از اشتباهات غربیان را در مواجهه با اسلام و مسلمانان یکسان نگری آنان به دین اسلام و مسیحیت می‌شمرد و می‌نویسد:

غربیان دین اسلام را مانند دین مسیحیت می‌شمردند که مرکب از مجموعه‌ای از عقاید الهی و آداب و عبادت و کلیسا و نهایت خلاصی خود انسان متدین است، و تنها انتظاری که مسیحیت و کلیسایان در باب حکومت دارند آن است که دولت‌ها حضور آنها را به رسمیت شناخته و آزادی عبادت به آنها بدهند. احياناً اگر در برخی مقاطع تاریخ کلیساها قدرتی یافتند تمام آرزو و همتشان تأثیرگذاری دینی بر دولت و اشراف معنوی و عقیدتی بر دولت‌ها بود و هیچگاه کلیسا خواهان زمام داری سیاسی بر جامعه نبوده است.

شرایط پیدایش دین مسیحیت هم همین تفکر را ایجاب می‌کرد زیرا در گوشه‌ی جامعه‌ای پدیدار شد که نظام حکومتی خاصی بر آن حکومت می‌کرد. ادیان دیگر جهان هم غالباً (مثل بودا) چنین هستند.

اما دین اسلام از این جهت دقیقاً در نقطه مقابل مسیحیت قرار دارد، زیرا در سرزمین جزیره‌العرب ظهور کرد که هیچ نظام حکومتی مقتدری بر آنجا حکمفرما نبود.

به همین دلیل پیامبر اسلام همراه با اولین دعوت‌های معنوی، تشکیل یک نظام حکومتی را واجب شمرده و خود به آن اقدام کرد. اولین گروه مؤمنان به پیامبر اسلام، تشکیل دهندگان حکومت بودند و در طول قرون بعدی هر مسلمانی که قدم به عرصه می‌گذاشت اعتقاد به تشکیل حکومت دینی را با خود به همراه داشت، و در همه مقاطع تاریخی رهبری سیاسی جامعه اسلامی به عهده پیامبر یا جانشینان او بوده و همگی خود را در مقررات داخلی و روابط خارجی ملتزم به اطاعت از آنان می‌دانستند و همین اعتقادات و فعالیت‌های سیاسی مثل اعمال عبادی رنگ رضایت و خشنودی خدا را داشت.

این جامعیت دین اسلام که مشتمل بر همه قوانین سیاسی و مقررات اجتماعی نیز بود سبب شد که دین اسلام در روند تاریخ بهترین جوامع الگوی ممکن انسانی را بر صفحه زمین بیافریند. زیرا آنان معتقد بودند که چون خدا عادل

است جامعه هم باید عادل و منسجم باشد و از جهتی دیگر که مسلمانان معتقد به لزوم دعوت دیگر آحاد بشری به سوی اسلام و گسترش دین در همه ی سرزمین‌ها بودند بالطبع اندیشه عدالت را در زمین می‌گستراندند .

دین اسلام با داشتن این جامعیت توانست در طول چند قرن، ملت‌ها و اقوام گوناگون بشری را به خدا جذب کرده و امپراطوری و تمدن بزرگ اسلامی را در تاریخ ایجاد کند. ر.ک: قرآن و مستشرقان، محمد حسن زمانی .

جان دیون یورت به نقل از «گیبون» می‌نویسد: از اقیانوس اطلس تا کنار رود گنگ، قرآن نه فقط قانون فقهی شناخته شده است، بلکه قانون اساسی، شامل رویه‌ی قضایی، و نظامات مدنی، جزایی و حاوی قوانینی است که تمام عملیات و امور مالی بشر را اداره می‌کند و همه ی این امور که به موجب احکام ثابت و لا یتغیری انجام می‌شود ناشی از اراده‌ی خدا... به عبارت دیگر قرآن دستور عمومی و قانون اساسی مسلمانان است. دستوری است که شامل مجموعه ی قوانین دینی، اجتماعی و مدنی، تجاری، نظامی، قضایی و جنائی و جزایی، همین مجموعه ی قوانین از تکالیف زندگی روزانه تا تشریفات دینی از تزکیه نفس، تا حفظ بدن و بهداشت و از حقوق عمومی تا حقوق فردی، و از منافع فردی تا منافع عمومی و از اخلاقیات تا جنایات و از عذاب تا مکافات این جهان، تا عذاب و مکافات جهان آینده همه را در بر دارد. جان دیون، عذر تقصیر به پیشگاه محمد(ص) و قرآن. ترجمه سید غلامرضا سعیدی، قم دارالتقلین .

دیون یورت نیز این عقیده را تأکید می‌کند: قرآن مانند انجیل نیست که فقط به عنوان میزان و شاخصی در باره عقاید دینی و عبادت و عمل پیروان آن شناخته شده است بلکه دارای مکتب و روش سیاسی نیز است. زیرا تخت و تاج یا به عبارت دیگر دستگاه و سازمان سیاسی روی این شالوده ریخته شده است و هر نوع قانون برای اداره ی امور کشور از این منبع گرفته می‌شود. و بالاخره کلیه مسائل حیاتی و مالی با اجازه ی همین منبع و مصدر قانون گذاری و حل و تصفیه می‌شود.^۱

دکتر مارکس دانشمند انگلیسی: قرآن، شامل تمام پیام‌های خدایی است که در تمام کتب مقدسه، عموماً برای همه ی ملل جهان آمده است و آن از جمله مسائلی است که فکر و اندیشه‌ی خداشناسی و یگانه پرستی را تأیید نموده و

^۱ همان، ص ۹۹.

وحدانیت مصدری را تثبیت می‌کند که راهنمایان بشر و معلمین بزرگ تعلیمات خود را از آن گرفته و از آن استمداد می‌جویند.^۱

در قرآن آیاتی موجود است که اختصاص به طلب علم و دانش و بحث و تدریس دارد و چاره‌ای جز این اعتراف ندارم که این کتاب محکم بسیاری از اشتباهات بشر را تصحیح کرد .

لورا وکسیجا پرفسور مشهور ایتالیایی می‌نویسد: انجیلی که امروزه به عنوان کتاب مقدس تمام مردم مغرب زمین است، وقتی اوراق آن را باز می‌کنیم می‌بینیم که غالباً به دستورات اخلاقی و فردی پرداخته است. اما قرآن از مسلمانان، نه تنها در امور اخلاقی و معنوی، بالاترین دستورات را ارائه کرده است بلکه بخش عظیمی از آن در رابطه با امور اجتماعی، اخلاقی، اقتصادی، فرهنگی، نظامی، مبارزه با جهل، تشویق به علم و دانش، بهداشت، خانواده، اجتماع، حقوق همسایه، تجارت، جنگ، صلح، احقاق حقوق، حالات فرد، روابط اجتماعی، تأمین عدالت، رفع تجاوز، حقوق والدین، مسابقات و تفریحات سالم، لذت بردن و استفاده از نعمت‌ها است.^۲

وی در ادامه می‌افزاید: ما در این کتاب قرآن مخزن‌های عظیم و ذخایری از دانش را می‌بینیم که مافوق استعداد و ظرفیت باهوش‌ترین اشخاص و بزرگترین دانشمندان و فیلسوفان قوی‌ترین رجال سیاست است و به همین جهات است که قرآن را نمی‌توان گفت از مغز یک یا چند انسان نابغه یا تحصیل کرده تراوش کرده باشد، چه رسد به کسی که در تمام عمرش به کارهای عادی مشغول بوده، پس منشأ و مصدر قرآن فقط از ساحت آن خدایی سرچشمه گرفته است که علم او به آنچه در آسمان و زمین است احاطه دارد.^۳ گونه رایکسون دانشمند سوئدی: قرآن مقدس دلائل اثبات وجود خدا را به ما می‌دهد و آنچه آرزوی معنوی بشر است همین است. یک خصوصیت بزرگ دیگر اسلام، جنبه جهانی بودن آن است، قرآن خود را پروردگار اعراب نمی‌خواند بلکه پروردگار جهانیان می‌داند. سایر کتب مذهبی از خدا به عنوان پروردگار اسرائیل... یاد می‌کرده‌اند. قرآن از ما دعوت می‌کند که به تمام پیامبران ایمان داشته باشیم، خواه آنها که در قرآن اسم از آنها برده شده و خواه آنها که اسمی برده نشده.^۴

^۱ اعظم شاهد، اعجاز قرآن از دیدگاه مستشرقان، همان، ص ۱۵۰ به نقل از قرآن و دیگران، ص ۴۰.

^۲ همان، ص ۱۵۰، به نقل از اسلام از دیدگاه دانشمندان جهان، ص ۱۶۹ .

^۳ همان، ص ۱۵۱، به نقل از ایدئولوژی و فرهنگ اسلام، ص ۱۱۷ و ۱۱۸ .

^۴ همان، ص ۱۴۷، به نقل از عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن، ص ۱۷۱ .

جورج سیل (۱۷۳۴م) در مقدمه ترجمه قرآن اشاره به این دارد که منافع اجتماعی قرآن برای تمام دنیاست. او می‌نویسد: در قرون متمادی اطلاعاتی که اروپاییان از اسلام و قرآن گرفته بودند از مجرای متعصبانه مسیحی بود که با کینه توزی و افترا، محسنات مسلمانان را در بوته فراموشی گذاشته بودند و در ذکر معایب کاهی را کوهی جلوه می‌دادند آن‌ها اوضاع جهان در بعثت را فراموش کرده بودند که پر از شرک و بت پرستی بود و محمد(ص) دین معنوی در آسیا ایجاد کرد که مسیحیت را تحت تأثیر قرار داد. علت اصلی پیشرفت اسلام سادگی و بی‌پیرایگی عقاید اسلامی است، بنابراین شایسته است که این کتاب در اروپا به دقت خوانده شود و نکات باریک آن فهمیده شود زیرا منافع اجتماعی آن شامل یک دسته ی معین نیست بلکه از آن تمام دنیاست.^۱

از سخنان رابستون اسمیت می‌توان جامعیت قرآن در نظر او را اینگونه برداشت کرد. دین اسلام آنچنان جامع و فراگیر است که همه شئون زندگی بشری را در برمی‌گیرد و تمام آداب و سنت‌های جامعه را به نحوی زیر چتر داوری خویش قرار می‌دهد. این ویژگی از امتیازهای دین اسلام است. زیرا دین مسیحیت فقط جنبه‌ی معنویت و اخلاق و زهد و محبت دارد و نه تنها در شئون مادی زندگی بشر سخنی ندارد بلکه حتی فاقد شریعت و فقه است و در شریعت از دین یهود وام می‌گیرد.^۲

از دیگر معتقدان به جامعیت قرآن اندیشمند و فیلسوف بزرگ فرانسوی «روژ گارودی» را می‌توان نام برد او که پس از عضویت در حزب کمونیست فرانسه و اعتقاد به آیین مسیحیت، به اسلام روی آورده و نام اسلامی «رجاء» را برای خود برگزیده است. در کتاب «هشدار به زندگان» به مسأله فراگیر بودن قرآن و اسلام اشاره می‌کند.^۳

پیش از آن که به بحث خود در زمینه ی برداشت‌های مختلف غریبان از قرآن و جامعیت آن خاتمه دهیم، لازم است که به این نکته اشاره نماییم و آن علت مخالفت‌های بعضی پژوهشگران غیر مسلمان با اسلام و قرآن است. این مخالفت‌ها که عمری به قدمت حیات اسلام دارد، گاهی تنها به این دلیل بوده که اسلام به عنوان دینی برتر در مقابل دیگر ادیان قد علم کرده و خود نشان دادواست، بنابراین هر کس با آن مخالفت می‌کرده مورد قبول جامعه ی متعصب اروپا و به خصوص مسیحیت واقع شده است، دکتر بوکای در این باره می‌نویسد: هرگونه دشمنی با اسلام،

^۱ حسن زمانی، قرآن و مستشرقان قم، نشر بوستان کتاب، چاپ دوم، ۱۳۸۷، ص ۳۹۱.

^۲ همان، ص ۳۹۹

^۳ قرآن را چگونه شناختم، گوستا والوین، تمدن اسلام در عرب، سید هاشم حسینی، تهران، نشر کتابفروشی اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۵۸.

حتی ناشی از جانب مخالفان شناخته شده ی مسیحیت، در برهه‌ای از زمان، مقبولیت گرم مقامات عالی رتبه ی کلیسای کاتولیک را دریافت.^۱

و گاهی این مخالفت‌ها به دلیل تحریف‌ها و قلب واقعیت‌های اسلام از جانب برخی مسیحیان مغرض بوده است. مارسل بوآزار در این باره می‌گوید: « علل عدم درک اسلام توسط غرب متعدد و پیچیده است. این علل عمدتاً برانگیزه‌های مذهبی، تاریخی، روانی، فرهنگی و آموزشی استوار بوده اس.»^۲

^۱ تورات، انجیل، قرآن و علم، همان، ص ۱۵۵

^۲ مجله قرآن و حدیث، به نقل از اسلام و جهان امروز، ص ۱۱ .

خاتمیت

یکی از عناوینی که در مبحث جامعیت قرآن باید به آن پرداخته شود مبحث خاتمیت پیامبر اسلام می‌باشد. این مبحث ضمن اینکه از مباحث اعتقادی است، توان اثبات جامعیت قرآن را نیز دارد چه اینکه با اثبات قرآنی خاتمیت پیامبر اسلام، خاتمیت وحی نیز اثبات شده و لازمه آن جامعیت وحی خواهد بود.

پس اگر سؤال شود که نتیجه این مبحث چیست، گوئیم هر چند ممکن است که تصور شود چنین مباحثی اثر عملی برای کسی ندارد چرا که غیر مسلمانان اساساً نبوت را نپذیرفته‌اند و مسلمانان که نبوت پیامبر اسلام را پذیرفته، لاجرم خاتمیت او را نیز می‌پذیرند و هر کس قرآن را آخرین کتاب آسمانی می‌داند، قطعاً پیامبر را آخرین نبی می‌شمارد، ولی پیداست که این مباحث موجب اصلاح نگرش و جهان بینی مسلمان شده و اعتقاد و احیاناً تزلزل اعتقادی او را تصحیح می‌نماید. بنابراین چنین مباحثی علاوه بر ثمره علمی، نتیجه عملی داشته و مسلمان را با معارف حق قرآن کریم با استدلال و برهان آشناتر می‌سازد و تطابق معرفت‌های قرآنی با براهین عقلانی موجب می‌شود بر اعتقادات آنان افزوده شود.

مقدمه

قبلاً باید یادآور شویم که هر چند خداوند حس و عقل را در انسان به ودیعت گذاشته است اما این دو تنها توان درک محسوسات و کلیات را دارند. درک حسی ناشی از احساسی است که از تجربه حاصل شده است، عقل نیز تنها توان درک کلیات را دارد و از بررسی و فهم امور جزئی ناتوان است. همین امر باعث شده است خداوند رسولانی را فرو فرستاده تا نواقص حس و عقل را بیان کنند و راه و چاه زندگی در مسیر سعادت اخروی را بیان نموده و از راه شقاوت باز دارند.

تعالیم انبیا آثار فردی و اجتماعی ارزشمندی به دنبال دارد که برخی از آنها عبارت اند از:

(۱) شیوه ی صحیح برخورد انسان با محیط زندگی:

حرص و آز انسان از سوئی و محدودیت امکانات زمین از سوی دیگر، موجب اصطکاک وی با دیگر افراد جامعه می‌شود. به همین خاطر آنچه انسان می‌بیند یا به اجبار به او نشان می‌دهند هرگز با تمام خواسته‌های او متناسب نیست. بدیهی است که او چیزی بسیار گسترده می‌طلبد و اجتماع توان ارزانی تمام خواسته‌های او را ندارد. لذا اگر او باشد و او، تألم از نرسیدن به خواسته‌ها که ممکن است نام آن را خوشبختی نیز گذاشته باشد او را در دام

بیماریهای روحی قرار داده و به صورت ورشکسته‌ای در محیط اجتماعی رها می‌کند و نهایت کار او به روان درمانی منجر می‌شود. اگر وی زیر چتر دین می‌بود دارای چنان قدرتی می‌گشت که با نگاه به افق دور دست، خود را از مشکلات فراروی رها می‌ساخت و به اقیانوس متصل می‌شد.

۲) حمایت دائمی:

آدمی در بستر حیات اجتماعی چه بسا متزلزل گردد و راه‌های رفته خود را در نیمه راه رها نماید و هرگز به مقصد پیش بینی شده خود نرسد، دین که سخنی را از خالق انسان آورده است چنان روحیه‌ای به آدمی می‌بخشد که همواره به پیش تازد و متأثر از حوادث مقطعی نشود.

۳) بقاء ارزشهای اخلاقی:

طبیعی است که اخلاق و رفتار انسان تحت تأثیر اجتماع در سطح خرد و کلان، دچار نوعی رکود و سستی و احیاناً سیر قهقرائی می‌گردد. آدمی با الهام از دین چنان قوه و قدرتی می‌یابد که بتواند موجهای خروشان ضد تعالی را از خویش دفع نماید و راه مواجهه در برابر مشکلات را بیابد.

۴) سعادت اخروی:

انسان به تنهایی توان درک جهان ماوراء ماده را دارد؟ او می‌تواند جزئیات آنچه که برایش مهیا شده است درک کند؟ بی‌شک درک حسی امکان ندارد. دین این جزئیات را به وی می‌رساند. پیامبران الهی با بهره‌گیری از وحی آسمانی که خداوند متعال به اندازه عقول انسان‌ها به آنها ابلاغ می‌کند جزئیات حیات پس از مرگ از برزخ که نشئه‌ای از حیات دنیوی است تا حشر و نشر و حساب و میزان و بهشت و جهنم بیان نموده‌اند.

خاتمیت پیامبر اسلام

مقدمه گذشته این نکته را به ما یادآور شد که ارسال رسولان و انزال کتاب‌ها، امری لازم و در راستای هدف خدا در خلقت انسان و هدایت وی ضروری می‌باشد. اینک دنبال این مطلب هستیم که آیا احتیاج بشر به نبوت دائمی است و یا نسل نبوت باید محدود باشد و ارتباط و حیانی خدا با اهل زمین منقطع گردد. بدون هیچ مقدمه‌ای به دلائل این مهم می‌پردازیم.

آیات قرآن

آیات دال بر خاتمیت نبی مکرم اسلام صلی الله علیه وآله عبارتند از:

۱- ما كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّنْ رِّجَالِكُمْ وَلَٰكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ... احزاب/ ۴۰ .

محمد(صلی الله علیه وآله) پدر هیچ یک از مردان شما نیست. او رسول خدا و خاتم انبیاء است.

یک سنت در بین برخی مردم قبل از اسلام وجود داشت و آن اینکه پسر خوانده و دختر خوانده را فرزند خود می‌دانستند و چنین فرزندی از تمام حقوق سایر فرزندان اصلی برخوردار بود. وی از پدر خود ارث می‌برد و چون از دنیا می‌رفت اموالش از آن پدر بود. اگر پسر خوانده زن داشت و یا همسر می‌گرفت، این همسر نیز مانند عروس واقعی پدر محسوب می‌شد و محرم شمرده شده و پدر حق ازدواج با وی (اگر شوهرش می‌مرد یا طلاق می‌گرفت) نداشت. این یک رسم در جاهلیت عرب بود؛ در همین باره قرآن کریم در این آیه شریفه چنین سنتی را مردود شمرده و فرمود: محمد پدر هیچکدام شما نیست او رسول خدا و خاتم انبیا است و خدا بر همه امور آگاه است.

سبب نزول آیه چنین است «زید بن حارثه» غلام خدیجه بانوی مکرم اسلام بود، خدیجه کبری علیها السلام او را به پیامبر خدا صلی الله علیه وآله بخشید و حضرت وی را آزاد نمود. زید بعد از آزادی اصرار پدرش را به بازگشت نزد خانواده‌اش نپذیرفت و ماندن در کنار پیامبر خدا را ترجیح داد.

حضرت برای او از زینب دختر جحش که دختر عمه خودش بود خواستگاری نمود. زینب تصور کرد که پیامبر او را برای خودش می‌خواهد و لذا جواب مثبت داد ولی چون فهمید برای زید است نگران شد و شئون اجتماعی خود را بالاتر دید و پاسخ منفی داد . اما وقتی با استدلال‌های منطقی پیامبر روبرو شد که مؤمن کفو مؤمن است، به ناچار پذیرفت. آندو ازدواج کردند و مدتی با هم زندگی نمودند. ولی چون زینب زید را دوست نمی‌داشت دل‌خوشی نشان نمی‌داد و زید نیز از این بی‌اعتنائی آزرده بود بطوری که شکوه خود را بارها به پیامبر منتقل کرد. و در نهایت او را طلاق داد.

بر طبق عادت جاهلی، ازدواج با همسر پسر خوانده جایز نبود. اما خداوند که می‌خواست این رسم غلط برداشته شود، پیامبرش را دستور به ازدواج داد. وی با زینب ازدواج نمود تا هم این عادت نادرست را از بین ببرد و هم دختر عمه خود را که متأثر از زندگی بی نتیجه خود شده بود، دل‌داری داده باشد.

آیه شریفه ذیل در همین باره نازل شده است .

وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا. احزاب/ ۳۷ .

و تو به کسی که خداوند به او نعمت داده و تو نیز نعمتش دادی گفתי همسرت را برای خودت نگاهدار و از خدا بترس. و آنچه را در دل پنهان داشتی خدا آشکار ساخت و تو از مخالفت مردم ترسیدی با این که سزاوار بود از خدا بترسی. چون زید از همسرش کام گرفت، ما او را به نکاح تو در آوردیم تا مؤمنان در نکاح همسران پسر خوانده خود اگر از آنها کام گرفتند بر خود گناهی نپندارند که فرمان خدا انجام شده است .

البته برخی سبب نزول آیه را با حواشی غیر واقعی مطرح کرده اند.

علی بن ابراهیم در تفسیرش آورده است که رسول خداصلی الله علیه وآله زید بن حارثه را دوست می داشت و هرگاه زید دیر می کرد پیغمبرصلی الله علیه وآله به منزل او می رفت و از او پرسش می نمود، یکروز زید تأخیر کرد. حضرت به منزل او آمد و در آن حال زینب در میان حجره اش نشسته بود و چیز خوش بویی را می سایید. وقتی پیامبر خدا در را باز کرد و نظرش به زینب افتاد، گفت: سبحان الله خالق النور تبارک الله احسن الخالقین و برگشت. زید آمد و زینب جریان را برای او گفت. زید گفت شاید محبت تو در دل رسول خدا نشسته است. آیا می خواهی تو را طلاق دهم تا پیامبر با تو ازدواج کند.^۱

این سبب باطل و غیر قابل قبول است و پیرایه ای بیش نیست چه اینکه، رسول خدا برای زینب غریبه ای نبود که تا کنون او را ندیده باشد، زینب دختر عمه رسول خداصلی الله علیه وآله بود، وی بارها و بارها نزد پیامبر آمده و پیامبر او را دیده بود.

علاوه اینکه اگر پیامبر او را می خواست، مانعی بر سر راه ازدواج آنها نبود و زینب هم هنگام خواستگاری از وی برای زید، همین را تصور کرده بود.

^۱ تفسیر مجمع البیان، ج ۸، ص ۱۶۰.

با این وصف این سبب نزول، علاوه بر عدم تطابق با آیه شریفه خصوصاً با عبارت آیه شریفه: «گفتی همسرت را نگه دار»، جز خرافه‌ای که برخی برای تعرض به شخصیت پیامبر بسته باشند، چیزی نیست. و البته اگر کسی بر صحت چنین سبب نزولی که بدون سند صحیحی است، اصرار بورزد، مطابق نص آیه شریفه این داستان هرگز باعث ازدواج پیامبر با زینب نبوده است.

به هر حال، آنچه در آیه مورد بحث آمده است، نفی ابوت و بنوت بین پدر و فرزند خوانده است. در این آیه آمده است که پیامبر پدر هیچ کدام از مردان شما نیست. او فقط پدر فرزندان خود است، او رسول خدا و خاتم پیامبران است. واژه «خاتم» چه به فتح و یا کسر «ت» خوانده شود مدعای ما را اثبات می‌کند.

خاتم

خاتم به معنای پایان است. به انگشتر خاتم می‌گویند، چون پایانِ نامه را با آن مهر می‌زدند. امضا و مهر پایانِ نامه نشانه اتمام نامه بوده که چیزی به آن اضافه یا کم نمی‌شد. این واژه در قرآن کریم هم استعمال شده است: خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ... بقره، ۷. الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَ... یس، ۶۵. طبق این معنا در این آیه شریفه پیامبر به عنوان پایان انبیاء معرفی شده است.

خاتم

خاتم اسم فاعل است و به معنای پایان دهنده می‌باشد. خاتم النبیین یعنی پایان دهنده انبیاء. رک. کتب لغت، از جمله التحقيق فی کلمات القرآن مصطفوی؛ مفردات من غریب القرآن راغب.

پس این آیه به صراحت پیامبر اسلام را آخر پیامبران نامیده بطوری که با آمدن وی سلسله رسالت بسته شده و ارسال رسل پایان پذیرفته است.

پاسخ به چند شبهه

شبهه اول

گفته شده است ممکن است منظور از خاتم النبیین این باشد که رسول اکرم صلی الله علیه وآله از حیث کمالات و مقامات به جایی رسیده است که زینت سایر پیامبران می‌باشد. همانطور که انگشتری زینت انگشت انسان است. و نیز

گفته‌اند ممکن است «خاتم النبیین» هم به معنای تصدیق کننده پیامبران باشد همانطور که خاتم وسیله تصدیق مضمون نامه است .

این شبهه وارد نیست چرا که: «خاتم النبیین» چه به کسر تاء و چه به فتح آن، به عقیده تمام مفسران و دانشمندان علم لغت به معنای آخرین و یا ختم کننده پیامبران است، و اصلاً دیده و شنیده نشده است که «خاتم» را بر انسانی اطلاق کنند و از آن معنای زینت یا تصدیق کننده، اراده نمایند. و ناگفته پیداست که اگر گوینده‌ای بخواهد لفظی را در غیر معنای حقیقی خود بکار برد، لازم است استعمال آن لفظ در آن معنی، رایج و متعارف و یا لااقل مورد پسند طبع و ذوق سلیم باشد و اینجا هیچ کدام نیست. گذشته از این برای استعمال کلمه‌ای در غیر معنای رایج آن، لازم است نشانه‌ای باشد که شنونده و خواننده بوسیله آن قرینه از معنای حقیقی اعراض کند و در اینجا قرینه‌ای وجود ندارد. علاوه اینکه انگشتر بودن پیامبر بین انبیاء در قرآن، چه بسا نوعی تنزل شأن پیامبر تلقی شود . چه اینکه انگشتر ابزاری برای انسان است تا او را برای هدفی که دنبال کرده است، یاری رساند.

شبهه دیگر

برخی گفته‌اند در آیه شریفه، پیامبر خاتم انبیاء معرفی شده است نه خاتم رسولان و این منافات ندارد با اینکه رسولان دیگری از جانب خدا برای هدایت مردم ارسال شوند .

در پاسخ می‌گوئیم که واژه «نبی» و «رسول» دو واژه مابین نیستند، دو واژه یا عام و خاص و یا حداقل مساوی هستند. چرا که در موارد متعددی این دو واژه به عنوان صفت یک نفر در کنار هم آمده‌اند.^۱ مثل همین آیه و توصیف ابراهیم به نبی بودن «انه كان صدیقاً نبیاً» و رسول بودنش «و لقد ارسلنا نوحاً و ابراهیم» و...

نیز از روایات استفاده می‌شود، برخی از پیامبران صاحب شریعت و قانون بوده‌اند و مکلف به اجرای فرامین شده‌اند، آنان را رسول می‌نامند و برخی صرفاً اخبار الهی را به خلق منتقل کرده‌اند. آنان نبی نامیده می‌شوند. پس این دو واژه، مساوی و یا عام و خاص خواهند بود.

^۱ ر. ک: مریم ۳۰ و ۵۴؛ آل عمران ۴۹؛ طه ۷۷.

ابوذر از پیامبر خدا تعداد انبیاء را پرسید، حضرت پاسخ فرمود که تعداد آنها یکصد و بیست و چهار هزار است، ابوذر سؤال کرد مرسلین آنان چه تعداد است، حضرت پاسخ داد: سیصد و سیزده نفر. این خبر نشان دهنده آن است که این دو عام و خاص بوده و نبی اعم از رسول است.

برخی در بیان فرق بین رسول و نبی چنین آورده‌اند که رسول کسی است که به او به سه طریق (خواب، شنیدن صدا و نزول ملک) وحی نازل می‌شود و نبی کسی است که فقط در خواب و یا شنیدن صدا به او وحی نازل می‌گردد.^۱ با توجه به آنچه گفته شد، آنچه در آیه آمده است ختم نبوت است و طبعاً وقتی نبوت ختم شود، ختم رسالت نیز اثبات خواهد شد.

به بیان دیگر در آیه شریفه پیامبر اسلام هم رسول است و هم نبی، وقتی این دو صفت در یک شخص جمع شد، معنای آنها فقط اختلاف لفظی پیدا می‌کند چرا که مصداق آنها یکی بیش نیست، پس اگر پیامبر خاتم نبیین باشد لاجرم باید خاتم مرسلین هم باشد. آیات دیگر

غیر از آیه‌ای که گذشت و به صراحت به خاتمیت پیامبر اسلام دلالت دارد، آیاتی هستند که به نحو عموم همین فائده را ابلاغ می‌کنند که از جمله آنها :

قُلْ أَيْ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ... انعام/ ۱۹ .

بگو: بالاترین گواهی، گواهی کیست؟ بگو: خداوند، گواه میان من و شماست و بهترین دلیل آن این است که این قرآن بر من وحی شده، تا شما و تمام کسانی را که این قرآن به آنها می‌رسد، بیم دهم و از مخالفت فرمان خدا بترسانم .

مطابق این آیه، هدف نزول قرآن این است که مخاطبان و تمام کسانی که صدای پیامبر را در طول تاریخ به آنها می‌رسد از مخالفت فرمان بیم داده شوند.

پس هر چند خطاب آیه به مشرکین مکه و یا عموم قریش است ولی واژه «من بلغ» دلالت دارد بر اینکه رسالت پیامبر، عمومی و قرآنش ابدی و جهانی است. و از نظر دعوت به اسلام، هیچ فرقی بین کسانی که قرآن را از خود او می‌شنوند و کسانی که از غیر او می‌شنوند نیست و به عبارت دیگر آیه دلالت می‌کند بر اینکه قرآن کریم حجت

^۱ ر. ک احسن الحدیث، ج ۸، ص ۳۶۸ .

ناطقی است از ناحیه خدا و کتابی است که از روز نزولش تا قیام قیامت به نفع حق و علیه باطل احتجاج می‌کند. ر. ک: تفسیر المیزان .

آیه سوم

تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا. فرقان / ۱ .

زوال‌ناپذیر و پربرکت است کسی که قرآن را بر بنده‌اش نازل کرد تا بیم دهنده جهانیان باشد.

هدف نهائی فرقان در این آیه، انذار جهانیان می‌باشد. اندازی که نتیجه‌اش مسئولیت در برابر تکالیف و وظایفی است که بر عهده انسان قرار گرفته‌است. تعبیر «للعالمین» روشن‌گر آنست که آئین اسلام جنبه جهانی دارد و مخصوص به منطقه و نژاد و قوم معینی نیست. می‌شود از این تعبیر استفاده خاتمیت پیامبر صلی الله علیه و آله کرد، چرا که عالمین نه فقط از نظر مکانی محدود نیست که از نظر زمانی هم قیدی ندارد و همه آیندگان را نیز شامل می‌شود.

راغب اصفهانی «عالم» را مجموع جهان آفرینش می‌داند. به نظر ایشان علت اینکه این لفظ به صورت جمع آمده آنست که هر نوعی از انواع جهان برای خود عالمی است مانند عالم خاک و عالم انسان و عالم حیوان و چون انسان از ذوی العقول است از باب غلبه عاقل بر غیر عاقل، جمعی که مناسب با انسان است، آورده شده است.

امام صادق علیه السلام فرموده‌اند: منظور از عالمین انسانها هستند و خداوند هر انسانی را عالمی جدا به حساب آورده و نیز آنحضرت فرموده‌اند: عالم دو عالم است، عالم بزرگ منظور جهان خلقت است و مراد از عالم کوچک انسان است. چرا که نقشه خلقت انسان با نقشه خلقت جهان شباهت دارد. -؟؟-

نظر طبرسی آنست که؛ خداوند قرآن را نازل کرد تا همه افراد مکلف را بترساند و آنها را دعوت به رشد کند.^۱

و سیوطی می‌نویسد: عالمین شامل همه انسانها و جن است ولی ملائکه را شامل نمی‌شود. تفسیر جلالین، سوره فرقان، ص ۳۶۲، الانس والجن دون الملائكة .

با توجه به آنچه مطرح شد، باید گفت: عالمین در این آیه، منظور انسانها و صاحبان عقل هستند. عقل‌هایی که مکلف باشند، یعنی از طرف خداوند موظف باشند که از روی اختیار کارهایی را انجام دهند چون کلمه «نذیر»

^۱ مجمع البیان، ج ۱۷، ص ۱۸۳ .

بزرگترین دلیل برآنستکه منظور از عالمین کسانی هستند که قابل بیم و انذار باشند و آنها فقط صاحبان عقل و کسانی که به تکالیف الهی مکلف هستند می‌باشند، پس روشن می‌شود که رسالت و انذار قرآن و پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله مربوط به همه زمانها و همه مردم است و اختصاص به زمان و مردمی معین ندارد، زیرا آیه به طور مطلق و بدون قید و شرط می‌گوید: قرآن یا پیامبر را برای آن فرستادیم تا نذیر و بیم دهنده همه انسانها باشند و هرگز آنرا به زمان و مکان خاصی محدود نکرده است.^۱

آیه چهارم

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا... سبأ/ ۲۸ .

این آیه به وسعت دعوت پیامبر و عمومیت نبوت او اشاره دارد. در این آیه، کلمه «کافه» از ماده «کف» به همان معنی کف دست است و از آنجا که انسان با دست خود اشیاء را می‌گیرد یا از خود دور می‌کند این کلمه گاهی به معنی «جمع کردن» و گاهی به معنی «منع کردن» آمده است. در آیه مورد بحث نیز مفسران هر دو معنا را احتمال داده‌اند نخست آنکه به معنی منع کردن» باشد در این صورت کافه، صفت برای پیامبر است.^۲ یعنی وی مانع شرک مردم می‌باشد. و اگر به معنای «جمع کردن» باشد، مفهوم آیه اینست که: ما تو را جز برای مجموع جهان نفرستادیم. نیز می‌توان گفت که «کافه» به معنای عامه و حال از الناس است و تقدیر آیه این گونه است: «و ما ارسلناک الا للناس کافه» یعنی ما تو را مبعوث نساختم و نفرستادیم مگر برای همه مردم.^۳

روایات زیادی نیز ذیل این آیه از طریق شیعه و اهل سنت وارد شده از جمله روایتی که ابوهریره از رسول اکرم نقل کرده است در این خبر حضرت فرمود: من به سوی همه مردم مبعوث شده‌ام و پیامبران الهی به من ختم شدند و پس از من پیامبر دیگری نخواهد آمد.^۴

شیخ طبرسی ذیل آیه می‌گوید: مراد از ناس عامه مردم عرب و عجم و سایر امتهاست وی این نکته را با حدیثی از ابن عباس که از پیامبر نقل می‌کند تأیید می‌کند. در این حدیث پیامبر فرمود: پنج چیز به من داده شده است و آن را

^۱ ر. ک: خاتمیت از دیدگاه عقل و قرآن، ص ۵۸.

^۲ ر. ک: تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص ۹۱ و ۹۲.

^۳ خاتمیت، ص ۷۱.

^۴ ر. ک: طبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۲۸.

به عنوان فخریه و مباحات نمی‌گوییم؛ ۱ - من مبعوث شدم برای سرخ و سیاه (همه اقشار مردم) ۲ - زمین برای من طهور و مسجد و طهارت (تیمم) قرار داده شده و سجده گاه که بر آن سجده می‌کنم ۳ - غنایم جنگی و غیره برای من حلال شده که برای هیچ کس از پیامبران قبل از من حلال نشده بود ۴ - من یاری شده به رعب هستم و آن در جلوی من مسیر یک ماه می‌رود ۵ - مقام شفاعت که به من داده شده و آن را ذخیره کردم برای امتم در روز قیامت.^۱ این حدیث در درالمنثور نیز آمده است.

شیخ طوسی در معنای «کافه» هر دو معنا را قبول کرده و اینگونه تفسیر نموده‌اند که: ای پیامبر تو را به سوی همگی خلق فرستادیم و تو مانع شرک برای آنها هستی که در اینصورت «هاء» را در آخر کلمه، هاء مبالغه - گرفته‌اند.^۲

در تفسیر قمی نیز حدیثی ذیل آیه از عبدالله بن بکیر آمده که فرمود: امام صادق علیه السلام فرموده است: خبری از رسول خدا دارم که بشارت دهنده‌ای برای همه مردم است مگر خداوند در کتابش نفرموده: «و ما ارسلناک الا کافه» یعنی برای اهل شرق و غرب و اهل آسمان و زمین از جن و انس. آیا رسالتش را به آنها رسانید؟ ابن بکیر گفت: نمی‌دانم. امام صادق فرمودند: یا ابن بکیر قطعاً رسول خدا از شهر خارج نشد پس چگونه به اهل شرق و غرب پیام رسانیده است. گفت: نمی‌دانم. گفت: خداوند به جبرئیل امر کرد پس زمین در پیش رویش همچون کفه‌ای که بر راحتی به شرق و غرب نگاه می‌کند گشت و همه قومش را با زبان خودشان خطاب کرد و آنها را به سوی خدا و به سوی نبوت خودش خواند و هیچ شهر و روستایی باقی نماند مگر آنکه پیام رسول خدا به آنها رسید.^۳

آیه پنجم

... وَأَنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ * لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ. فصلت/ ۴۱ و ۴۲ .

منظور از ذکر در این آیه قرآن است بدلیل آیات انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون حجر، ۲. ، و قالوا یا ایها الذی نزل علیه الذکر انک لمجنون حجر، ۶. ، و بالبینات والذبر، و انزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم و لعلهم یتفکرون. نحل، ۴۴؛ از این آیه بدست می‌آید که کتاب خدا تا روز قیامت از نفوذ باطل مصون و محفوظ است و

^۱ مجمع البیان، ج ۲۰، ص ۲۶۷ .

^۲ التبیان، ج ۸، ص ۳۹۵ .

^۳ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۰۳ .

نتیجه می‌شود که حجیت قرآن ابدی است و ابدی بودن حجیت قرآن مساوی با ابدی بودن رسالت پیامبر گرامی اسلام و شریعت اسلام و اینکه پس از او پیامبر و شریعت دیگری نخواهند بود. ر. ک: خاتمیت از دیدگاه عقل و قرآن، ص ۶۰.

آیه ششم

إِنَّا نَحْنُ نُزَلِّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ حجر/ ۹ .

ما قرآن را نازل کردیم و ما آن را حفظ می‌کنیم.

این آیه دلالت بر دوام و استمرار قرآن کریم می‌نماید، بر این اساس قرآن برای همیشه بین مردم زنده خواهد بود. و طبعاً با ماندگاری قرآن، احتیاج به نبی دیگر و معجزه‌ای دیگر نخواهد بود.

براهین عقلی

بعد از استناد به برخی آیات قرآن کریم، می‌توان به براهین عقلی ذیل نیز اشاره کرد.

۱ - تکامل عقلانی بشر

هر اندازه میزان شعور و عقل در موجودات کمتر باشد احتیاج به الهام غریزی و هدایت عقلانی بیشتری دارند تا بتوانند مسیر صحیح زندگی را بیابند. به عنوان مثال پشه برای اینکه زندگی کند حوائج غریزی زیادی به وی اعطا شده است تا رشد و نمو بیابد و این غرایز در وجود وی به خاطر میزان شعور اندک اوست. پس میزان رشد عقلانی هر موجودی تناسب معکوس با الهام الهی بر او دارد و هر قدر میزان ادراک وی بالاتر رفته، از غرایز او کاسته شده است.

انسان‌های گذشته چون عقل آنان ضعیف‌تر بود، قدرت تشخیص آنان پائین‌تر بود، امکان انتقال داده‌ها را به نسل‌های بعد به سادگی نداشتند و... به وحی و الهام بیشتری محتاج بودند، اما اکنون هیچ کدام از این موارد صحیح نیست و یا حداقل اطلاق آنها قابل خدشه است، بنابراین میزان هدایت‌های فطری کمتر می‌شود.

به بیان دیگر در گذشته میزان احتیاج بشر بیشتر بود و انبیاء هم زیاد بودند، اکنون این نیاز با پیشرفت انسان و پیشرفت امکانات مادی در اختیار او کمتر شده است، او یک حرف را کافی است بشنود تا به عمق زوایای مختلف آن پی ببرد. بنابراین چون گذشته محتاج به انبیاء نیست .

توجه اسلام به علم و دانش و عقل و تدبر نیز از همین زاویه قابل بررسی است. از همان آغاز اسلام، علم ادبیات عرب تدوین شد تا زبان عربی که زبان قرآن است قابل تفهیم باشد، علم لغت تدوین گشت تا لغات عربی را به زبانهای مختلف و به زبان عربی ترجمه و تفسیر نماید و... این امکانات از همان آغاز چنان گسترش یافت که اسلام از دوران ماقبل خود، به عنوان جاهلیت یاد می‌کند. ... وَلَا تَبْرَحْنَ تَبْرِجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى... احزاب، ۳۳ .

البته لازم به توضیح است که خاتمیت نبوت را پایان یافته می‌داند نه الهام، پس الهام خدا به وسیله فرشتگان رحمانی به بشر هرگز قطع نمی‌شود. هر لحظه در بزنگاه‌های زندگی آنجا که بخواهد کفه میل انسان به رذائل با وسوسه‌های ابلیس برتری یابد، الهام رحمانی حاضر شده و حالت تعادل را در آدمی ممکن می‌سازد تا او هرگز با جبر و سلطه یک طرفه، راهی را انتخاب ننماید .

۲- لزوم ایمان غیبی

یکی از مهمترین دلایل دال بر خاتمیت، این است که ارزش ایمان به آن است که انسان به غیب ایمان آورد نه به شهود. به بیان دیگر اعتقادی ارزش دارد که از راه آثار و علائم حاصل شود. پس ایمانی که از راه شهود و کشف حقیقت عیان شود، ارزش نداشته و مثبت الهی را در پی ندارد. انسانی که بهشت و جهنم را با چشمان خود ببیند، نمی‌تواند ایمان وی به این دو، ارزشی داشته باشد.

بنابراین انسانی که با چشم سر و نه دل، پی به نبوت پیامبری ببرد و سپس به او ایمان آورد، ایمان او ایمان به شهود است و نه غیب و شایسته مثبت نمی‌باشد .

بشر امروزی بسیار پیشرفته‌تر از بشر عصر پیامبر است. اگر او به سختی پیامبر اسلام را پذیرفت چه بسا بشر امروزی اگر در عصر ظهور آن حضرت قرار می‌گرفت با کمترین مؤنه‌ای و با کوچکترین آزمایشی، رسالت پیامبر را بپذیرد، و در این صورت ایمان که با این رشد والای عقلانی در عصر صنعت و تکنولوژی پیدا شده‌است، ایمان به

غیب نمی‌بود. چه اینکه اکنون مردم ایمان به پیامبری دارند که او را ندیده‌اند و فقط سخن او را شنیده‌اند و توصیف وی را در ذهن دارند.

۳- نقص شرایع گذشته

شرایع گذشته به شدت دچار تحریف شده بودند و این بیماری مهلک در هر کدام از کتب آسمانی، همه آن را دچار انحطاط کرده بود به طوری که امروزه سخنان غیر معقول و مخالف صریح مسلمات آئین‌های توحیدی و متعارض با سایر مطالب همان کتاب‌ها، طعنی بزرگ بر پیکره آنها زده است.

از سوی دیگر محدودیت تعالیم انبیاء گذشته و معجزاتی حسی آنان، قابل انکار نیست. آنان تنها می‌توانسته‌اند مخاطبان خود را قانع نمایند و طبعاً دستورات آنها نیز به مخاطبان نشان منحصر می‌گشت و با گذشت زمان به باد فراموشی سپرده می‌شد. هر چند بعد از هر کدام از انبیاء، رسولانی نیز مأمور ابلاغ شرایع آنها بوده‌اند اما این رسولان نیز در همان بسترهای زمانی و مکانی خویش محصور می‌شدند.

وجود این مشکلات در آن شرایع می‌طلبید که شریعتی بدور از هرگونه نقصی که به تصور بشر خطور کند، ظهور یابد و با ظهور این اندیشه، دیگر نیازی به شریعت جدید احساس نمی‌شد.

۴ - بیان مطابق خرد

شکی نیست که عقل آدمی کافی است تا وی را هدایت کند و توان یافتن راه سلیم از ناقص را بیابد. اما آیا عقل شیوه راهیابی انسان را در مسیر هدایت معین می‌کند؟

عقل تنها مدرک کلیات است و امور جزئی در حیطه تسلط عقل نیستند، عقل شکر منعم را واجب می‌شمارد، اما کیفیت شکر از دایره فعالیت عقل خارج است. بنابراین از همان آغاز خلقت اولین بشر، وی محتاج به رسول از ناحیه خدای متعال است که راه شکر را به او بنمایاند و جزئیات مستنبطات عقلی را به او بشناساند.

این امر با گسترش جامعه بشری و زندگی اجتماعی وی و در نتیجه اصطکاک او با هموعان برای رسیدن به دنیای برنگین‌تر، جدی‌تر گردید و لذا انبیاء و اوصیاء آنان شریعت‌های خدا را برای خلاقیت مطرح و راهکار حل مشکلات آنان را بیان می‌نمودند و اختلاف آنان را بر سر منابع زمین برطرف می‌ساختند.

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَزَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ... بقره، ۲۱۳ .

مردم در آغاز یک دسته بودند، (پس از آشکار شدن اختلافات) خداوند انبیاء را به عنوان بشارت دهنده و بیم دهنده فرستاد و با آنان کتاب نازل نمود تا بین مردم در آنچه که اختلاف نموده‌اند داوری کنند.

برهمن اساس خداوند رسولانی را به سوی خلائق از جنس خودشان گسیل داشت تا قوانین مورد نیاز آنان را ابلاغ نمایند. طبعاً این مقررات می‌بایست مطابق نیاز جامعه و مشکلات آنان و نیز متناسب با فکر و خرد آنان بوده باشد، قانونی که این دو مهم یعنی مطابقت با نیاز و متناسب با فکر مردم نباشد به کار نیامده و راه به جایی نمی‌برد.

مطابق همین روند انبیاء پی در پی آمدند و برابر نیاز و متناسب عقل و خرد انسان‌ها، قوانین الهی را ابلاغ کردند. این امر کماکان ادامه یافت تا اینکه فکر بشر به نهایت خود رسید، در این عصر لازم است پیامبری بیاید که نیازهای بشر تا روز قیامت را مطابق تفکر مردم بیان فرماید. طبعاً با آمدن چنین پیامبری و سپس رفع نیازهای بشر، دیگر حاجتی به ارسال رسل و نزول صحف نیست.

از سوی دیگر قرآن کریم حساب قیامت را منوط به ارسال رسل و اتمام حجت نموده است.

... وَ مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا اسراء، ۱۵

با این وصف قطعاً تا حجت تمام نشود سیر ارسال رسل ادامه می‌یابد .

به عبارت دیگر می‌توان گفت آنچه اسلام بیان کرده است یا کلیاتی است که هرگز امکان خدشه ندارند و یا اموری است که سلامت و فساد آنها عقلانی بوده و قابل انکار در هیچ زمانی نیستند.

اسلام با بیان قواعد کلی چون قاعده لا ضرر که هیچ کس و هیچ چیزی حق ضرر رساندن به کس دیگر و یا متعلقات او را ندارد و یا با بیان اصل برائت پاکدامنی انسان را تا زمان اثبات جرم وی معین نموده است. این قواعد و صدها نمونه دیگر، قواعد کلی و مطابق با نیاز بشر و همگام با خاسته وی است. نیز اسلام گوشت خوک، شراب، ربا، منع مولید و... را تحریم کرده است، هم اکنون هم با این همه پیشرفت بشر از نظر علمی، وی توان آن را نیافته که ضرر این محرمات را انکار نماید و بلکه هر لحظه به بیان ضررهای آن واقف‌تر می‌شود. همچنین آنچه در اسلام واجب شمرده شده است مصالحی مفید برای مردم هستند.

هر چند که گهگاهی انسان برای رسیدن به طمع‌های اقتصادی و سیاسی، احیاناً در برهه‌ای از زمان چیزی می‌گوید و چون قوانین اسلام را فراروی خود می‌بیند، داد بر می‌آورد که اسلام مطابق زمان پیشرفت نکرده است. اما طولی نخواهد کشید که حقیقت آشکار می‌شود.

انسان می‌خواهد حقوق دیگران را نادیده بگیرد، لذا قوانینی وضع می‌کند تا به آمال خود برسد، چیزهایی که ضررهای دائمی و شادکامی آنی دارند چون موسیقی، بی‌حجابی و... روا می‌دارد و... پیداست اینها راه نیستند که اسلام با آنها مبارزه کند، اینها بیراهه‌هایی برای رسیدن به خواهش‌های نفسانی هستند. هر کدام اینها آثار زیانباری بر نفس و اجتماع وارد می‌کنند که قابل انکار نیستند.

پس در واقع اسلام با نیاز بشر معارضه نکرده است و اساساً تعارضی بین نیاز بشر و اسلام نیست، اسلام با خواهش‌هایی که در برابری‌های سایر انسان‌ها هستند، مبارزه می‌کند چه اینکه این طمع‌ها، حیات را از فرد و جامعه سلب کند.

۵- بیان همه نیازهای بشر

یکی از دلائل ختم نبوت و شریعت این است که معجزه آخرین پیامبر خدا، قرآن کریم و نیز سنت و سیره آن حضرت، پاسخگوی تمامی نیازها و حاجت‌های بشریت است.

این امر مسلم است که هر قدر پیش می‌رویم حوائجی از قرآن را بدست می‌آوریم که در گذشته قابل کشف نبود. به بیان دیگر مفسران گذشته به شکلی ساده قرآن کریم را تفسیر می‌کردند و از آن می‌گذشتند، اما امروزه با برخی موشکافی‌ها، چیزهایی بسیار تازه از قرآن کریم استخراج می‌شود به طوری که گفته شده است، هر کتاب تفسیری، دو سال بیشتر دوام ندارد و باید جای خود را به کتاب تفسیری دیگر بدهد.

در کنار این کتاب مقدس، سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سنت حضرت و نیز اولیاء دین علیهم السلام، افقی در پیشاپیش اندیشمندان قرار می‌دهد که غور و غوص در آن اگر آسان باشد اما به نهایت رسیدن آن میسر نیست.

پرداختن به این مقوله یعنی بیان گستردگی مفاهیم قرن کریم، دقت گسترده و خاص را می‌طلبد و البته چون ما در راستای بحث جامعیت به بحث خاتمیت پرداخته‌ایم حاجتی به یادآوری برخی از مباحث نداریم، چه اینکه همه دلائل جامعیت مفهومی قرآن کریم، دلیل بر خاتمیت دین نیز می‌باشند.

دلایل روایی

موضوع خاتمیت پیامبر اسلام در صدها روایت نیز مورد تصریح و تأکید قرار گرفته که به مهمترین آنها اشاره می‌شود.

۱- حدیث منزلت

پیامبر در پی درخواست حضرت علی علیه السلام برای رفتن به تبوک فرمود: اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی الاّ انه لا نبی بعدی.

در این روایت پیامبر خدا می‌فرماید: آیا راضی نیستی که نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی باشی و همان منزلتی که هارون نسبت به موسی داشت تو نسبت به من داشته باشی یعنی همانطور که وقتی موسی در میان بنی اسرائیل نبود، هارون جانشین و خلیفه او بود تو هم خلیفه و جانشین من باشی، فقط فرق بین من و موسی آنست که بعد از موسی پیامبری بود و بعد از من پیامبر نخواهد آمد.

این حدیث مورد قبول تمام مسلمانان اعم از شیعه و سنی است و هیچ کس در استناد آن به پیامبر گرامی اسلام شک و تردید ندارد.^۱

۲- حدیث تمثیل

پیامبر فرمودند: مثلی و مثل جمیع الانبیاء کمثل رجل بنی بنیاناً و اجمله فجعل الناس یطوفون به یقول ما رأینا بنیاناً احسن من هذه اللبنة فکنت انا تلک اللبنة. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۷۹۰

مَثَل من و مَثَل پیامبران قبل از من مانند این است که شخصی خانه‌ای زیبا و کامل بسازد اما آجر یک گوشه آن را کار نگذارد. مردمانی که وارد آن خانه می‌شوند، از همه جهت آن خانه، نظرشان را جلب می‌کند و می‌پرسند: چرا آجر این گوشه کار گذاشته نشده، همان طور که آن آجر تکمیل کننده آن خانه است، من هم آخرین پیامبر الهی هستم که نبوت بوسیله من تکمیل و ختم می‌شود.

^۱ خاتمیت، ص ۷۸. و. مجمع البیان، ج ۲۰، ص ۱۳۴؛ حارالانوار، ج ۳۷، ص ۲۵۴ تا ۲۸۹؛ صحیح بخاری، ج ۳، ص ۵۸؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۳۲۳.

این حدیث در بسیاری از کتب تفسیری به نقل از جابر بن عبدالله انصاری به این صورت آمده است: مثلی و مثل الانبیا کمثل رجل بنی داراً فاکملها و احسنها الاّ موضع لبنة فجعل الناس یدخلونها و یتعجبون منها و یقولون لولا موضع اللتبه قال رسول الله فانا موضع اللتبه جئت فختمت الانبياء. نورالتقلین، ج ۴، ص ۲۸۵، بخاری و مسلم در صحیحشان این حدیث را آورده‌اند. ابن کثیر همین حدیث با کمی تفاوت آورده‌است. تفسیرالقرآن العظیم، ابن کثیر، جزء ۶، ص ۳۸۲.

۳- در حدیث جابر بن عبدالله انصاری از رسول اکرم آمده است که فرمود: أنا خاتم النبیین ولا فخر.

من آخرین پیامبر الهی هستم ولی فخر نمی‌کنم. خاتمیت، ص ۸۲ از قول سنن دارمی، ج ۱، ص ۲۷.

۴- امام باقر علیه السلام از حضرت رسول نقل می‌کند که: ایها الناس انه لا نبی بعدی و لا سنة بعد سنتی فمن ادعی ذلک فدعواه و بدعته فی النار فاقتلوه و من تبعه فانه فی النار. وسایل الشیعه، ج ۱۸، ص ۵۵۵.

مردم بدانید که پس از من پیامبری نخواهد آمد و بعد از سنت و شریعت و احکام دین من، سنت و شریعت دیگری نخواهد آمد، هر کس پس از من ادعای نبوت و پیامبری کند، ادعا و بدعت او در آتش خواهد بود، در این صورت او را بکشید و نگذارید مردم را گمراه کند و نیز بدانید که هر کس از چنین مدعیانی پیروی کند، اهل آتش و جهنم خواهد بود.

۵- جبیر بن مطعم از قول رسول خدا فرمود: و انا العاقب والعاقب الذی لیس بعده نبی.

من فرجامم و فرجام در میان پیغمبران کسی است که پس از او پیامبری نیست.

صحیح مسلم این حدیث را نقل کرده است.

۶- مناقب از ابن شهر آشوب از انس آورده است که گفت: شنیدم رسول خدا می‌گفت: أنا خاتم الانبیاء و انت یا علی خاتم الاولیاء و قال امیر المؤمنین علیه السلام؛ خاتم محمد الف نبی و انی ختمت الف وصی، انی کفتم ما لم یکفوا.^۱

من خاتم انبیا و تو ای علی خاتم اولیاء هستی. علی نیز فرموده: پیامبر اسلام پایان هزار پیامبر و من پایان هزار وصی هستم.

^۱ تفسیر نورالتقلین، ج ۴، ص ۲۸۴.

۷- در کتاب «روض الجنان و روح الجنان» از قول محمد بن جبیر آمده است که از پدرش روایت کرده که رسول خدا گفت: من محمدم و احمدم و حاشرم که خدای تعالی بر پی و ار من خلقان را حشر کند و عاقبم و پس از من پیغامبر نباشد دگر.^۱

۸ - روایت دیگری از احمد حنبل آورده‌اند که رسول خدا گفت: لا نبوة بعدی الا المبشرات قیل: و ما المبشرات یا رسول الله؟ قال الرؤیا الحسنه أو قال - الرؤیا الصالحة.^۲

۹ - پیامبر حدیث دیگری فرموده‌اند: انی عندالله مکتوب خاتم النبیین و ان آدم لمنجدل فی طینة. همان .
من خاتم پیامبران بودم و آدم آدم افتاده در طینت خود بود

۱۰ - در خبر دیگری پیامبر دو انگشت سبابه خود را پهلوی هم دوش به دوش نهاد و فرمود: بعثت أنا و الساعة کھاتین.

بعثت من با ساعت قیامت به مثابه این انگشت دوش به دوش و متصل می‌باشند.

۱۱ - در حدیث معروف دیگری از حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمده است: حلالی حلال الی یوم القیامة و حرامی حرام الی یوم القیامة.^۳

حلال من تا قیامت حلال و حرام من تا قیامت حرام است.

۱۲ - در کتاب کافی از امام صادق (ع) که ظاهراً صحیحه باشد، آمده است چنین می‌خوانیم :

ان الله ختم بنبیکم النبیین فلا نبی بعده ابدًا و ختم بکتابکم الکتب فلا کتاب بعده ابدًا.^۴

شریعة محمد لا تنسخ

^۱ روض الجنان و روح الجنان، ج ۱۵، ص ۴۳۲.

^۲ تفسیر القرآن العظیم، ج ۶، ص ۳۸۲.

^۳ اصول کافی، ج ۱، ص ۵۷، ج ۲، ص ۱۷؛ وسایل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۲۴

^۴ اصول کافی، جلد اول.؟؟

خداوند با پیامبر شما سلسله انبیاء را ختم کرد، بنابراین هرگز بعد از او پیامبری نخواهد آمد و با کتاب آسمانی شما کتب آسمانی را پایان داد پس کتابی هرگز بعد از آن نازل نخواهد گشت.

۱۳- و نیز در نهج البلاغه در وصف حضرت رسول آمده است: أرسله علی حین فتره من الرسل و تنازع من اللسن فقفی به الرسل و ختم به الوحی.^۱

خداوند حضرت رسول را فرستاد در زمانیکه هیچ پیغمبری باقی نمانده و نزاع و زد و خورد و مجادله زبانی برقرار بود و او را بعد از همه پیغمبران آورده و وحی را به آن حضرت ختم نمود.

۱۴- امام علی علیه السلام در موارد متعددی که در نهج البلاغه گردآوری شده است، به خاتمیت پیامبر اسلام تصریح کرده است.

... فقفی به (رسول الله) الرسل و ختم به الوحی.^۲

(رسول الله) لخاتم لما سبق والفتاح لما انغلق.^۳

امین وحیه و خاتم رسله.^۴

خاتمیت در نگاه انبیاء

حضرت موسی بن عمران علیه السلام نیز همچون سایر پیامبران این حقیقت را بر زبان آورده است که پیامبر اسلام حضرت محمد صلی الله علیه وآله خاتم پیامبران است.

قال رسول الله: و فیما عهد الینا موسی بن عمران علیه السلام انه اذا کان آخر الزمان ینخرج نبی یقال له «احمد» صلی الله علیه وآله خانم الانبیاء لا نبی بعده، ینخرج من صلبه ائمة ابرار عدالاسباط.^۵

^۱ نهج البلاغه، خطبه ۱۳۳، بند پنجم، ص ۴۱۲ (این حدیث را تفسیر نمونه ج ۱۷، ص ۳۴۳ آورده است).

^۲ نهج البلاغه، خطبه ۱۳۳.

^۳ همان، خطبه ۷۲.

^۴ همان، خطبه ۱۷۳.

^۵ بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۲۸۴.

از پیمان‌های موسی فرزند عمران این بود که پیامبری در آخر الزمان خواهد آمد که او را «احمد» گویند بعد از او پیغمبری نیست و از صلب او دوازده پیشوا به تعداد اسباط بنی اسرائیل خارج می‌شود .

حضرت مسیح (ع) بنا به نقل انجیل یوحنا فرمود: «آئی سائل ربی ان یبعث الیکم فارقلیط» آخر یکون معکم الی الابد و هو یعلمکم کل شیء.^۱

من از پروردگارم خواستم برای شما «فارقلیط» دیگری (اشاره به پیامبر آخر الزمان) را مبعوث فرماید که تا ابد با شما باشد و هر چیز را به شما بیاموزد .

پیامبر اسلام نیز در پایان خطبه حجة الوداع همان خطبه‌ای که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله در آخرین حج و آخرین سال عمرش به عنوان یک وصیتنامه جامع برای مردم بیان کرد نیز به مسأله خاتمیت تصریح کرده است. الا فلیبلغ شاهدکم غائبکم لا نبی بعدی ولا امة بعدکم.

حاضران به غائبان این سخن را برسانند که بعد از من پیامبری نیست، و بعد از شما امتی نخواهد بود.

سپس دست‌های خود را به سوی آسمان بلند کرد آنچنان که سفیدی زیر بغلش نمایان گشت و عرضه داشت: اللهم اشهد انی قد بلغت.^۲

خدا یا گواه باش که من آنچه را باید بگویم گفتم.

دلایل عرفانی

برخی نیز برای اثبات خاتمیت به دلایل عرفانی تمسک جسته‌اند. به نظر می‌رسد این دلایل تصورات کلی بوده و اثبات هر بخش از آنها محتاج به ادله‌ای دیگر است.

به برخی از این براهین توجه کنید:

۱- برهان لزوم مظهر اسم جامع است. اسم جامع الله، اسم رحمان، رحیم، جمیل و... به حکم «ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها» اعراف، ۱۸۰ همه آنها در مقام واحدیت، تجلی و ظهور دارند.

^۱ بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۲۱۱.

^۲ بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۳۸۱.

همچنین بسیاری از آراء علمی و عملی، آیات، علامات و معجزات حضرت شاهد و گواه خاتمیت است و همه بیانگر این واقعیت است که ذات احدیت جلّت عظمته به نام مبارک جامع منحصراً به آن حضرت تجلی نموده و مقام جمع الجمعی کمالی را در تمام شئون به حضرت محمدصلی الله علیه وآله عطا فرموده است.

۲ - برهان لزوم انتهای سیر صعودی: مطابق عقل و نقل، ثابت و مبرهن است که وجود خاتم در مراحل سیر صعودی قافله سالار سائرین الی الله است چنانکه نص کتاب آسمانی و منطق وحی ربانی به این سیر صعودی نهایی در مقام قرب الهی و وصول به مقام احدیت کبری که از او تعبیر به «أو أدنی» نجم، ۹. می شود، تصریح نموده است .

پس مشکلی نیست که ماورای مظهر آیت احدیت برای ممکن الوجود و مخلوق در مقام وجود مرتبه‌ای متصور نیست و این مرتبه در مظهر آیت احدیت مختص حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی است و این سیر صعودی نهایی منحصراً اختصاص به آن حضرت دارد .

۳ - لزوم تکمیل فیض وجود بوجود خاتم: چون در فن حکمت مبرهن است که ذات کل الکمال ألوهی مجمع جمیع صفات کمالیه است که او صمد است و او دائم الفضل است که اگر العیاذ باللّٰه فیض او ناقص بود منافی مقام صمدیتش می بود و این محال و بطلانش روشن است و چون وجود خاتم مظهر ذات کل الکمال صمدی الوهی است و اوست که مظهر بسیط الحقیقه است و بوجود او فیض وجود و کمالات وجود تکمیل و به مهایت کمال و اتمّ مراتب نهایی صعودی تحقق یافته است پس حتماً باید خاتم در نظام وجود موجود باشد. پس وجود خاتم لازم و ضروری است و مصداق آن منحصراً حضرت محمد است که مختار و برگزیده خداست از جمیع انبیاء و رسل بلکه از کل ماسواست. در حقیقت ؛ به ضرورت دین، دین جاودانی بشر بوده و قرآن آخرین کتاب دینی و آسمانی است.

۴ - برهان تطابق نظامین و اقتضای نظام احسن: وجه الله، اعظم و آئینه تمام نمای حسن اتم، منحصراً وجود خاتم است که مظهر اسم اعظم است بلکه خود اسم اعظم است و بایستی در نظام وجود موجود باشد. چه اگر موجود نباشد موجب نقص نظام احسن و عدم تطابق نظامین خواهد بود و این محال و بدیهی البطلان است پس حتماً وجود خاتم در نظام صنع، لازم و ضروری است و مصداق آن عقلاً و نقلاً و شهوداً حضرت محمد است که مظهر اعلی است .

۵ - برهان اسفار اربعه: خاتم دارای سفری است که سایر انبیا و رسل از اولوالعزم و غیر اولوالعزم واجد آن سفر و نیل به آن مقام ارفع والا نمی باشند و آن سفر از نهایت سفر انبیا و مرسلین «قاب قوسین» آغاز شده و به مظهریت

(احدیت) جمیع کمالی که از او تعبیر به مقام (أو أدنی) و قرب نهایی به احدیت کبری ختم گردیده می‌باشد و این مرتبه اعلی در سیر صعود نهایی مختص خاتم انبیا و اشرف سفراء الهیه حضرت محمد است پس خاتمیت آن حضرت از میان جمیع سفراء الهیه ثابت و مبرهن است .

۶ - قاعده امکان اشرف: اقتضای این برهان آنست که اشرف باید قبل از اخس ایجاد شود زیرا (العنايته الربانية تنحو نحو الاشراف و الاكمل لا الاخس و الانقص) و بهمین جهت عقلاً و نقلاً ثابت و مبرهن است که حقیقت محمدیه صادر نخستین و اولین جلوه رب العالمین است پس خاتمیت محمد که فرد اشرف از کل انبیا و رسل می‌باشد و شخص او منحصرأ مصداق خاتم است ثابت و محرز است .

۷ - برهان و قاعده امکان اخس: همچنانکه در قوس نزول فیض حق تعالی و مبدأ اعلی از اشرف شروع می‌شود و به اخس منتهی می‌گردد در قوس صعود نیز از اخس ابتدا شده و به اشرف منتهی می‌شود و شکی نیست که اشرف از کل انبیا و رسل بلکه اشرف از کل ممکنات موجود علی الاطلاق وجود خاتم است و هرگاه وجود خاتم در قوس صعود موجود نشود فیض حق تعالی و مبدأ اعلی بر اشرف منتهی نخواهد شد و در نتیجه سلسله وجود منقطع گشته و قوسین به یکدیگر متصل نخواهند شد و این محال و بر خلاف قانون و نظم دائره هستی است .

۸ - برهان لزوم رابط بین خالق و مخلوق: با نظر به آنکه ذات حق تعالی و مبدأ اعلی و در نهایت ترفع و تقدس و تنزه است و خلق در نهایت تسفل و تنزل است پس از این جهت بین خدای تعالی و خلق او هیچ مجانست و مناسبتی نیست پس بالضرورة العقلیه برای هدایت خلق اعم از هدایت تکوینی و تشریحی و برای ایصال فیض به خلق وجود رابط و واسطه لازم است و آن واسطه باید انسان کاملی باشد که دارای دو قوه لاهوتی و ناسوتی است تا از جنبه لاهوتی و ملکوتی اخذ فیض از ربوبیت نموده و به جنبه ناسوتی ایصال به خلق نماید. انسان کامل در عرف اهل معرفت مراد نبی و رسول و سفیر الهی و انسان ربانی است که مطلق پیامبران را با حفظ مراتب و درجات آنان شامل است. این برهان در عین اینکه نبوت عامه و رسالت مطلقه را ثابت می‌کند، لزوم نبوت ختمیه را نیز ثابت می‌کند چرا که خاتم مرتبه‌اش از جمیع پیامبران بالاتر و قربش به حق تعالی و مبدأ اعلی بیشتر است .

۹ - لزوم احتیاج نوع انسان به قانون عدل و تام آسمانی: با توجه به آنکه اجتماعی بودن انسان اقتضا می‌کند که با نوع خود متصل و مرتبط باشد و با افراد روابطی از حیث معامله، معاهده و سایر امور اجتماعی داشته باشد، شکی نیست که هر فردی طالب جلب نفع شخصی و دفع ضرر از خود است و قهراً در نظام اجتماع تراحم و تضاد ایجاد

می‌شود که ممکن است منجر به قتل، جرح، و فساد گردد، پس برای حفظ حقوق حقه افراد انسانی و عدم تجاوز و تعدی به حقوق یکدیگر و نیز برای هدایت و ارشاد بشر و راهنمایی او به صراط مستقیم، قانون عدل آسمانی و نظامنامه حکیمانه الهی لازم و ضروری است و در این راستا آیاتی از قرآن تأیید کننده این برهان است از جمله: «و ما ارسلناک الا کافهً للناس» سبا، ۲۸. یعنی ای خاتم انبیا! ما تو را بر همه مردم و عموم خلایق مبعوث کردیم بنابراین باید عموم مردم و جهانیان از دین اسلام تبعیت کنند و همه در تحت حکومت قرآن و شریعت جامعه کامله ختمیه پیامبر در آیند .

۱۰ - برهان قاعده وجوب لطف: با نظر به اینکه حسن و قبح اشیاء عقلی است و چون فرستادن سفراء الهی و پیامبران لطف و رحمت است، زیرا پیامبران هادیان خلق به راه مستقیم می‌باشند و راه حق و عدالت و راه صلاح و رستگاری و سعادت دنیوی و اخروی را به مردم ارائه می‌دهند و وجودشان در میان خلق از هر جهت لطف و رحمت است پس به مقتضای قاعده وجوب لطف بر خدا که ارسال رسل نماید و لازمه قاعده این است که بعد از هدایت کامله ارسال منتهی شود و الا لغو است.

شبیه ها

شبیه اول

بعد از رسول الهی در گذشته، انبیائی نیز که شریعت متصل نداشته‌اند در عهد همان رسولان و یا بعد از آنان آمده‌اند و رسالت رسول گذشته را تبلیغ می‌کرده‌اند همانند لوط در زمان حضرت ابراهیم علیه السلام و یا شعیب و یعقوب و یوسف بعد از حضرت ابراهیم علیهم السلام. با این حال چرا نبوت پایان پذیرد. چرا بعد از آمدن رسول گرامی اسلام انبیائی نیامده‌اند تا شریعت او را تبلیغ کنند .

در پاسخ این سؤال باید گفت: بعد از پیامبر اسلام از اینکه دین دچار تحریف شود و به همان صورت که بوده به نسل‌های بعد انتقال نشود، هراسی نیست چه اینکه خداوند برابر آیه‌ای که گذشت خود را مکلف نموده که از این آئین حفاظت کند.

علاوه اینکه بعد از پیامبر خدا، معصومان علیهم السلام مأمور به تشریح قوانین قرآن بودند. آنان آنچه را نسل به نسل از رسول خدا گرفته بودند به شاگردان خود منتقل می‌کردند.

حضرت امام صادق علیه السلام به کسی که سؤالی از او پرسید می‌فرمایند: هر پاسخی به سؤال تو دادم از رسول خداست و کلام من نیست.

مهما اجبتک فیہ لشیء فهو عن رسول الله لسنا نقول برأینا شیء^۱.

نیز دانشمندان اسلامی مأمورند تا آن را از گزند بدعتها نجات دهند و به سلامت به آینده منتقل نمایند .

به همین علت است که قرآن کریم و سنت پیامبر به علم و عالم بهائی ویژه داده‌اند و وظایف و شرایط خطیری را برای آنان بیان نموده‌اند و به همین علت است که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله علما را ورثان انبیاء دانسته و از پیامبران بنی اسرائیل برتر می‌داند .

العلماء ورثة الانبياء^۲. علماء أمتي كانبیاء بنی اسرائیل^۳.

اینان دو وظیفه عمده برعهده دارند که عبارت است از: حفظ دین از تحریف‌ها و بدعتها و انتقال صحیح آن به آیندگان.

در این باره روایاتی با لحن تند سکوت علماء را در برابر محرفین و متبدعین به شدت مورد مذمت قرار گرفته است .

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إذا ظهرت البدع في أمتي فليظهر العالم علمه ، فمن لم يفعل فعليه لعنة الله^۴. وقتی بدعتها آشکار شوند، دانشمند باید علم خویش را آشکار کند و به مقابله برخیزد که اگر چنین نکند از رحمت الهی دور باد .

۲ - بیان دیدگاه اسلام در مورد مسائلی که پیش می‌آید (مسائل مستحدثه) با بهره‌گیری از قرآن کریم و سنت پیامبر صلی الله علیه وآله و با ابزار اجتهاد یعنی ارجاع فروع بر اصول و انطباق مسائل جدید بر آنچه در قرآن و سنت آمده است .

^۱ بصائر الدرجات، ص ۳۲۰.

^۲ اصول کافی، ج ۱، کتاب نقل العلم، باب ثواب العالم، ح ۱.

^۳ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۲.

^۴ وسایل الشیعه، ج ۱۱، ص ۵۱۰.

در حدیث مشهوری که از جامع بزنی نقل شده و از احادیث معتبر محسوب می‌شود، امام رضا علیه السلام فرموده‌اند: علینا القاء الاصول و علیکم التفریح الفصول المهمة^۱ القاء اصول کار ائمه است و عالم نیز باید فروع را بر آن اصول عرضه کند و پاسخ فروع را در یابد و به آن فتوا دهد.

البته از ویژگیهای علمای این است که نهایت تقوا داشته باشد. امام عسگری علیه السلام در حدیثی طویل از امام صادق علیه السلام نقل کرده‌اند که فرمودند:

فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالِفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقَلَّدُوهُ^۲. از فقیهان آنکه مواظب نفس خویش و حافظ دینش می‌باشد، از هواهای نفسانی خود پرهیز و مطیع امر مولای خود است، دیگر مردم بایست از او تبعیت کنند.

در توقیع شریف امام زمان (عج) به پاسخ سؤال از شبهات و مشکلاتی که در عصر غیبت ایجاد می‌شود آمده است:

وَ أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُوَاةِ حَدِيثِنَا، فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ وَسَائِلُ الشَّيْخَةِ، ج ۱۸، ص ۱۰۱.

در حوادثی که پیش می‌آید به راویان احادیث ما رجوع کنید، آنان حجّت من بر شما و من حجّت خدا هستم.

عبارت امام عسگری علیه السلام چیزی بسیار فراتر از عدالت عمومی برای شخص عادل است؛ عدالت به صرف پرهیز از گناه کبیره و عدم تکرار صغائر محقق می‌شود ولی آنچه از عالم خواسته‌اند بسیار قویتر از آن است. عالمی که نتواند در تمام شرایط بر نفس خود سیطره داشته باشد، حسادت، متعلقات به دنیا و... مانع علم و اجتهاد او می‌شود و قابلیت توجه مردم را از دست می‌دهد.

علاوه بر آنچه در پاسخ شبهه گذشت، می‌توان گفت هر چند باب رسالت و نبوت پایان پذیرفته است، اما این به منزله عدم ارتباط با غیب نیست چرا که باب ارتباط با غیب و علوم مکنون عندالله تعالی، بوسیله الهام مفتوح است. خدا به وسیله فرشتگان، انسانها را از اسرار هستی مطلع می‌نماید.

^۱ (حر عاملی)، ج ۱۷، ص ۵۴۴؛ در مستطرفات سرائر، ص ۵۷۷، علیکم التفریح آمده است.

^۲ وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۵.

حضرت امیرعلیه السلام در خطبه ۲۲ به امکان ارتباط انسان با خداوند اشاره کرده است. صحبت خدا با مریم، مادر موسی، و... از همین قبیل است .

شبهه دیگر

قوانین اجتماعی دائماً در حال تغییر است، چگونه می‌توان این قوانین را با شرع ثابت لایتغیر هماهنگ نمود. به بیان دیگر، قوانین ثابت قرآن کریم، توان اداره جامعه متحول را ندارد .

در پاسخ این شبهه می‌توان گفت: این شبهه به خاتمیت و عدم خاتمیت دین بستگی ندارد، چرا که هر چند ادیان پی در پی هم بیابند باز در فاصله زمانی دو آئین، همین شبهه مطرح است .

علاوه اینکه قوانین قرآن بر دو بخش اساسی قابل انقسام هستند، بخشی قوانین غیر قابل تغییر هستند. این مقررات چون توحید، معاد و رعایت حقوق انسان و کرامت آن و... در بستر زمان قابل تغییر نیستند.

بخش دیگر قوانینی مشروط به شرایط می‌باشند، وجود این مقررات در اسلام در پرتو قواعدی کلی مانند قاعده لا ضرر، وفای به عقد و صدها قاعده دیگر از دین اسلام دینی یویا و جاودان ساخته است. گسترش باب اجتهاد در مسائل اجتماعی و اعطاء آن به فقیهان و عالمان حوزه مربوطه و نیز اعطا و تشخیص موضوعات به عرف بیانگر این حقیقت مهم است.

شبهه سوم

قرآن می‌گوید هر امتی پایانی دارد و منظور از امت مذهب است بنابر این مذهب اسلام نیز باید پایانی داشته باشد .

و لكل امةٍ اجل، فاذا جاء اجلهم لا يستأخرون ساعةً و لا يستقدمون. اعراف، ۳۴ .

در پاسخ این شبهه باید گفت: از موارد استعمال امت در قرآن که بالغ بر ۶۴ مورد است چنین استفاده می‌گردد که «امت» در اصل به معنی جمعیت و گروه است، نه به معنی مذهب و پیروان مذهب و اگر می‌بینیم به پیروان مذهب، امت گفته می‌شود بخاطر آنست که آنها نیز برای خود گروهی هستند. بنابراین معنای آیه مورد بحث این است که هر جمعیت و گروهی، سرانجامی خواهند داشت، یعنی نه تنها تک تک مردم، عمرشان پایان می‌پذیرد بلکه ملت‌ها هم

می‌میرند و متلاشی می‌شوند و منقرض می‌گردند. اصولاً در هیچ مورد امت در معنی مذهب بکار نرفته است و به این ترتیب معنی آیه مورد بحث هیچگونه ارتباطی به مسأله خاتمیت ندارد.

شبهه چهارم

آیه شریفه ذیل با توجه به جمله «یأتینکم» که فعل مضارع است دلیل بر این است که امکان دارد در آینده پیامبران دیگری مبعوث شوند.

يَا بَنِي آدَمِ إِنَّمَا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنِ اتَّقَى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ
اعراف/۳۵.

ای فرزندان آدم! اگر رسولانی از خود شما به سراغتان بیایند که آیات مرا برای شما بازگو کنند، (از آنها پیروی کنید؛ کسانی که پرهیزگاری پیشه کنند و عمل صالح انجام دهند (و در اصلاح خویش و دیگران بکوشند)، نه ترسی بر آنهاست و نه غمناک می‌شوند.

پاسخ این شبهه هم روشن است آیات قبل این آیه شریفه، از آفرینش آدم و سکونت او در بهشت و سپس رانده شدن او و همسرش از بهشت سخن می‌گوید با این وصف، مخاطب در این آیات مسلمانان نیستند بلکه مجموع جامعه انسانی و تمامی فرزندان آدم هستند امری که محقق شده به طوری که برای انسانهای گذشته تا قبل از پیامبر اسلام، پیامبران بسیاری آمده‌اند. اسامی عده‌ای از آنها در قرآن آمده و نام عده دیگری نیز در کتب تواریخ ثبت است .

مقایسه ادیان و آئین‌ها

وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ. آل عمران/ ۸۵.

هر کس جزء اسلام، آیینی برای خود انتخاب کند از او پذیرفته نخواهد شد، و او در آخرت از زیانکاران است.

صراحت آیات قرآن و روایت معصومین علیهم السلام، خاتمیت دین اسلام و اکملیت و اتمیت آن را اعلام می‌کند، و بر آن براهین واضح‌ای اقامه می‌نماید.

در این گفتار قبل از بیان برخی از این براهین، نگاهی داریم به ادیان و آیین‌های موجود در دنیا، زیرا به نظر می‌رسد اگر اندک توجهی به خرافه‌های ادیان و آیین‌های مختلف گیتی بشود، اکملیت اسلام ملموس می‌گردد و فطره انسانی بر آن مهر صحت می‌گذارد.

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا... روم/ ۳۰.

پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن، این فطرتی است که خداوند انسانها را بر آن آفریده است.

آیین هندو

طبق این آیین، همه موجودات طبیعت دارای روح هستند. و برای استفاده از آنها بایستی با روح آنها تماس برقرار کرد، ابر، باد، مه، خورشید، زمین، آب، رود و... همگی روح دارند، باید با روح ابر سخن گفت و از وی التماس کرد تا بیارد و... آزار حیوانات در این آیین حرام است و احترام به گاو به عنوان مادر رضاعی لازم می‌باشد، هندوان به سه خدا عقیده دارند: ۱ - خدای محیی «برهما»؛ ۲ - خدای ممیت «شیوا»؛ ۳ - خدای حافظ «ویشنو»، آنان اعتقاد دارند که خدای ویشنو تاکنون نه بار به صورت ماهی، لاک پشت، گراز، موجود نیمه آدم و نیمه شیر، کوتوله، رامای تبر بدست، رما، کریشنا، بودا، (اینها همه اسطوره‌هایی هستند که آنها برای خود تصور کرده‌اند) ظاهر شده است، مظهر دهم خدای حافظ «کَلکی» است و هندوان منتظر اویند.

آیین هندو فرقه‌های زیادی دارد، برخی از این فرقه‌ها عبارتند از:

جین: معتقدان به این آیین، آزار جانداران و کندن زمین و پوشیدن لباس را حرام می‌دانند، اینان برای حیوانات اهلی و وحشی بیمارستان‌های مجهز ساخته‌اند، و حتی پارچه‌ای بر دهان می‌گذارند، مبادا حشره‌ای داخل دهانشان شود و بمیرد. از نعمت‌های زیرزمین به هیچ وجه استفاده نمی‌کنند. استفاده از چغندر، شلغم، هویج که کندن زمین را به همراه دارد، در این آیین حرام است. مطابق این آیین در ابتدا پوشیدن لباس بطور مطلق حرام بود ولی بعداً در حدود برهنگی اختلاف کردند و دو دسته شدند. دسته‌ای بر اعتقاد خود ماندند و دسته‌ای از پارچه سفید استفاده می‌کنند. اینان معمولاً با خودکشی به زندگی خود خاتمه می‌دهند. اکنون جزء قديسان آنان، بقیه سختگیری‌های گذشتگان را کنار گذاشته‌اند.

کبیر: این آیین را شاعری به نام کبیر اختراع نموده است، وی که پدرش مسلمان و مادرش هندو بود، اسلام و هندو را بهم آمیخت و معجون تازه‌ای ساخت.

اکبری: جلال‌الدین محمد اکبر شاه، مؤسس این آیین است. وی معتقد به وحدانیت خداوند، ولی توأم با سنتهای هندو و زرتشتی بود. طبق این آیین آفتاب مظهر خداوند شمرده شده است.

بودا: در این آیین مجموعه‌ای از اصول فلسفی و اخلاقی جمع شده است، اصول این مذهب ساخته و پرداخته منطق و قیاس است و در آن صحبتی از روح و ماوراء طبیعت نمی‌شود. بودائیان مجسمه‌ای برای بودا به صورت نشسته ساخته‌اند و آنرا می‌پرستند.

سیک: با وارد شدن اسلام به هندوستان، مذاهب التقاطی و آمیخته از اسلام و آیینهای موجود هند به وجود آمد، که یکی از آنها آیین سیک است. سیکها با بلند نگه‌داشتن موی سر و صورت و پوشیدن شورت و بستن خنجر و عمامه بزرگ بر سر، خود را از سایر مردم تمیز می‌دهند.

آیین سیک اکنون به عنوان یک حزب سیاسی در آمده و برای رسیدن به کشور مستقل تلاش می‌کند.

ریاضت در کیش هندو

هندوان معتقدند، اتحاد انسان با خدا به طریق ریاضت و به اصطلاح «یوگا» «یوغ نهادن» امکان پذیر است، لذا هر کسی که بخواهد به میل خود می‌تواند ریاضتهای سختی را بر خود هموار کند.

سالها ایستادن، وارونه ماندن، در حال رکوع با دستهای آویخته، نشستن بر تخت میخی، نشستن چهار زانو از اشکال مختلفی ریاضت‌های آنان است. مکیدن یک خرما برای هر روز، تشنه ماندن در مقابل جام آب و... بر سختی این ریاضت‌ها که گاهی ده سال به طول می‌انجامد، می‌افزاید.

هندوان اجساد مردگان را می‌سوزانند، و خاکستر آن را بر رودخانه می‌پاشند. قبلاً سنت مذهبی آنان این بود که با مردن مرد، زن نیز یا خود را در شعله‌های آتش بدن شوهر می‌انداخت و می‌خواستند تا جان میداد و می‌سوخت و یا اگر توان چنین کاری نداشت، سر می‌تراشید و هجرت می‌کرد و راهب میشد. بیت ذیل اشاره به سنت اول دارد.

چون زن هندو کسی در عاشقی مردانه نیست

سوختن بر شمع مرده کار هر پروانه نیست

کتاب مقدس

کتاب مقدس هندوها، «وداها» نام دارد، وداها حاوی چهار بخش و هر بخش دارای دو قسمت است قسمتی مربوط به اشعاری در ستایش آتش و ابر و خورشید و... است و قسم دیگر آیین قربانی و... را بیان می‌کند، این قسمت بعدها به واسطه هزینه‌های سنگین قربانی اصلاح شد، و به دو بخش ریاضت و آداب قرب تغییر یافت. دیگر از کتب مقدس هندوها کتاب «مهابهارتا» است که بخشی از این کتاب بنام «گیتا» رواج بیشتر و از محبوبیت خاصی برخوردار است، این کتاب به بیان داستان‌های خیالی پرداخته است.

آیین چینی‌ها

دو آیین معروف از آیین‌های چینی‌ها، «کنفو سیوس» و «تائویی» هستند.

اینان معتقد به پرستش آسمان و ارواح نیاکان بوده و می‌گویند، در عالم هستی دو قوه متضاد وجود دارد، که یکی مثبت «یانگ» و دیگری منفی «یین» نام دارد.

کنفوسیوس مبنای اعتقادات خود را بر یک مسلک اخلاقی بنیان نهاد و کتاب مشهور وی «پنج کینگ» (پنج نوشته) می‌باشد.

تائوئی، یک روش فلسفی است، تائو به اصطلاح آنها عبارت از نیرویی است که زمین و آسمان را بهم مربوط می‌سازد. از تائو نیز بنابر اعتقاد صاحبان این عقیده دو اثر مثبت و منفی صادر می‌شود.

دین بودا نیز چنانچه قبلاً گفتیم در چین پیروان زیادی دارد.

آیین ژاپنی‌ها

ژاپنی‌ها معتقد بودند که در ابتدای آفرینش، هر آفریده‌ای خدای خاص خود داشت. و بازار خدایان، از آشفته‌ترین بازارها بود، به مرور زمان خدایان با هم به جنگ و نزاع برخاستند و از جنگهای پی‌درپی تنها دو خدا باقی ماند، که یکی خدای نر «ایدزانگی» و دیگری ماده «ایدزانامی» می‌باشد.

از جمله خدایان ژاپنی‌ها «الهه خورشید» است. امپراتوران ژاپن خود را فرزندان بلافصل آن خدا می‌دانند.

آیینی که در ژاپن رواج دارد آیین «شینتو» است، بنا بر این آیین، امپراتور قابل پرستش است. شینتوها عقیده دارند اگر در جنگی شکست بخورند با خنجری که همیشه همراه دارند، می‌بایست خودکشی کنند.

زرتشت

«زرد اشتر» (دارنده شتر زرد) فرزند «پور و شسب» (دارنده اسب پیر) و مادرش «دغدو» (دوشنده ماده گاو) در سال ۶۶۰ قبل از میلاد به دنیا آمده و بنابر عقاید زرتشتیان در ۳۰ سالگی به پیامبری مبعوث شده است.

کتاب مقدس زرتشتیان «اوستا» است، که دارای پنج بخش است و عبارتند از «ادعیه، نیایش، احکام حلال و حرام، سرود و تسبیح، اعیاد و مراسم دینی».

اوستا در اصل «اوپستاک» به معنای بنیان جا افتاده است، بعدها شعرا به خاطر اختصار آن را «اوستا» نامیدند، زند و پات زند، ترجمه‌های اوستا به زبان پهلوی بوده و ترجمه زند زبان خالص دری هستند.

زرتشتیان اعتقاد به دو خدا «اهورا مزدا» (خدای خوبیها) و «اهریمن مزدا» (خدای بدیها) دارند، البته برخی از پیروان این آیین در زمان ساسانیان معتقد به خدای واحد بنام «زروان» بوده‌اند.

سه اصل مسلم دین زرتشت «گفتار نیک»، «پندار نیک»، «کردار نیک»، در سایر ادیان ابراهیمی وجود دارد، هر چند تفسیر نیکی در میان آنها یکسان نیست. آتش نزد زرتشتیان مقدس است و آن را جلوه خدای روشنایی می‌دانند.

یهود

اقوام عبری از مناطق غیر معلومی وارد کنعان شدند، و به پیروی از کنعانی‌ها و فینیقی‌ها، بت می‌پرستیدند و اولین فرزند خانواده را قربانی بتها می‌نمودند.

حضرت موسی علی نبینا و آله وعلیه السلام به فرمان الهی به پیامبری مبعوث و مأمور هدایت بنی‌اسرائیل و رهایی آنان از چنگال فرعون شد.

آن حضرت با اعجاز خود، فرعون را متقاعد کرد، تا بنی‌اسرائیل را آزاد گذاشته و اجازه کوچ به آنان بدهد، قرآن کریم و نیز تورات فرود آمدن ده نوع عذاب را بر قوم فرعون بیان می‌دارد، که بعد از هر بار فرعون می‌گفت: اگر این عذاب از ما برداشته شود اجازه می‌دهیم بنی‌اسرائیل خارج شوند، تبدیل شدن آب مصریان به خون، زیاد شدن قورباغه، پشه، مگس، ملخ، نزول تگرگ و نابودی مزارع و... از جمله این عذابهاست. در نهایت فرعون اجازه دادند و بنی‌اسرائیل بسوی شرق مصر حرکت کردند. چیزی نگذشت که فرعون پشیمان شد و به تعقیب آنان برخاست ولی با سپاهیان در دریا غرق گردید.

صهیونیسم

صهیونیسم یک حزب سیاسی یهودی است، که برای تشکیل دولت مستقل فعالیت می‌کرد. آنان از میان سه کشور آرژانتین، اوگاندا، فلسطین، فلسطین را به عنوان محل دولت خود برگزیدند، یهودیان سراسر جهان در فلسطین جمع شدند، سازمان ملل متحد این کشور را به دو بخش یهودی و عربی تقسیم نمود. آنها در قسمت خود دولت اسرائیل را ایجاد کردند و پس از مدتی قسمت‌های دیگری را به خاک خود ضمیمه نمودند.

کتاب مقدس

کتاب مقدس یهودیان «تورات» می‌باشد، که اصل آن به زبان عبری بوده و لغت تورات در آن زبان به معنای «قانون» است، تورات در ۳۹ فصل که از نظر موضوعات به سه دسته تقسیم می‌شوند، تنظیم شده است.

دسته اول به تاریخ بنی اسرائیل می‌پردازد. بخش دوم مشتمل بر حکمت‌ها و مناجات‌ها و اشعار است. قسمت سوم اختصاص به پیشگویی‌های انبیا دارد.

یهودیان معتقد به خدای یگانه و عادل هستند و به آسمانی بودن کتاب خود و پیامبری موسی علی نبیّنا و آله وعلیه السلام اعتقاد دارند، ولی کتاب آنان مشتمل بر خرافات عدیده‌ای است که اعتبار آن را زایل نموده است.

خرافات در تورات

به نمونه‌هایی از خرافات موجود در تورات توجه کنید:

در سموئیل دوم باب ۱۱، برخی منکرات چون فساد در حکومت و فحشا به حضرت داوود علی نبیّنا و آله وعلیه السلام منتسب شده است.

در سفر پیدایش، باب ۹، فقره ۲۰ به بعد، حضرت نوح علی نبیّنا و آله وعلیه السلام متهم به گناه و معصیت شده است.

در همین سفر، باب ۱۹، فقره ۳۰ به بعد، برخی منکرات به انبیا نسبت داده شده است. متأسفانه، قبح معاصی نسبت داده شده به انبیا به حدی است که به خاطر مفاسد آن، از ذکر آنها خودداری نمودیم.

در همین سفر، باب ۳۲، فقره ۲۴ به بعد آمده است.

یعقوب با مردی تا طلوع صبح کشتی گرفت وی چون دید که بر یعقوب غلبه نمی‌کند کف ران یعقوب را لمس کرد و کف ران او فشرده شد، سپس گفت مرا رها کن، یعقوب گفت تا برکت ندهی رها نکنم، پرسید نام تو چیست؟ گفت یعقوب، گفت از این به بعد اسرائیل باشد چون با خدا و انسان مجاهده کردی و پیروز شدی.

در سفر تکوین، باب ۱۷، آمده است:

اسحاق به عیسو که فرزند بزرگ وی بود گفت، برو صیدی کن و خوراکی لذیذ بپز، تا تو را قبل از مرگم مبارک گردانم، زن دیگر اسحاق که مادر یعقوب بود فهمید، فوری به فرزندش گفت برو گوسفندی ذبح کن تا غذایی تهیه نمایم. غذا تهیه کرد و به پسرش یعقوب داد تا نزد پدر ببرد و نیز دستانش را با پشم گوسفند پوشاند تا چون عیسو، پر مو باشد. یعقوب نزد پدر رفت، اسحاق که کور بود پرسید کیستی، یعقوب گفت عیسو هستم. اسحاق گفت: صدای

یعقوب است و چون دست بوی زد، گفت بدن عیسو می‌باشد. سپس اسحاق برای وی دعا کرد که ملتها تو را بستایند و برای تو سجده کنند، تو آقای برادران خود هستی و آنان بر تو سجده می‌کنند. وقتی یعقوب برکت را گرفت، عیسو آمد، وصید را آورده بود، اسحاق لرزید و عیسو ناله سر داد، عیسو عزم قتل برادرش یعقوب کرد ولی آن را نیافت و همین طور یعقوب پیامبر شد و باقی برادران عبد وی گشتند.

نماز یهود

نماز برای یهودی با تقوا راهی است تا به خدای خود نزدیک شود. وی باید هر روز سه بار در بامداد، بعد از ظهر و شامگاه نماز بگذارد.

به نظر می‌رسد در آغاز، برای نماز سخنی خاص معین نشده بود، اما پس از ویران شدن معبد بیت المقدس، صورت نماز نوشته شده و خواندن آن واجب گردیده است .

به نظر یهودی، یک کاهن که از نوادگان هارون باشد، باید امامت نماز را بجا آورد. هنگام نماز بامداد، یهودی شانه‌ها و سر خویش را با یک شال نماز می‌پوشاند و بر بازوی چپ و بر پیشانی خود یک جعبه کوچک چرمی می‌نهد که به یک یک تسمه چرمی متصلند که به بازو بسته می‌شود و این مجموعه را «تفیلیم» گویند. در هر یک از این دو جعبه، یک نوار باریک از پوست حیوان نهاده‌اند که بر آن «شما» نوشته شده است .

« شما» برای دادخواهی و فریادرسی است که از سفر پنجم عهد عتیق (تورات) درآورده‌اند: گوش کن ای اسرائیل جاویدان است خداوند ما، و یگانه است .

روزه یهود

روزه را در عبری «تعنیت» یعنی رنج دادن گویند. روزه یا تعنیت عملی روحانی و جسمانی است که انسان را در بیان فروتنیش در حضور خدا یاری می‌دهد. هر چند بر وجوب روزه در عهد قدیم اشاره نشده‌است، ولی نزد یهودیان روزه یکی از عبادات مهم است که برای پاک شدن دل انجام می‌گیرد و نشانه فروتنی روزه‌دار در مقابل خداوند است .

چنین عبادتی در آیین یهودیت از غروب آفتاب تا غروب آفتاب روز بعد ادامه می‌یابد. فلسفه روزه در فرهنگ یهودیت قبولی حاجات، طلب یاری و توجه به ممنوعان است. در آیین یهود، روزه بر دو قسم روزه‌های واجب و

مستحبی است از روزه‌های واجب می‌توان روزه یوم کیپور یا روزه توبه، روزه گذریا، روزه دهم طبت، روزه هفدهم تموز، و روزه نهم آو اشاره کرد.^۱

مسیح

مسیح در بیت اللحم در حوالی اورشلیم به دنیا آمد و در شهر ناصره بزرگ شد. به همین علت، پیروان آیین مسیح را نصرانی می‌خوانند. او در آغاز رسالت خود با معجزات به تبلیغ دین پرداخت و خود را فقط مأمور هدایت بنی‌اسرائیل خواند، ولی بنی‌اسرائیل آیین وی را نپذیرفتند، و در نهایت به شاگردان خود فرمود: تبلیغ خود را به سراسر جهان گسترش دهید.

کتاب مقدس

کتاب مقدس مسیحیان عهدین نام دارد، و مشتمل بر ۳۹ فصل عهد قدیم و ۲۷ فصل عهد جدید. عهد قدیم، همان تورات و کتب یهودیان می‌باشد و عهد جدید، عبارت است از کتاب انجیل. مسیحیان معتقدند دین مسیح تکمیل دین یهود است و لذا انجیل را با تورات مجموعاً کتاب مقدس می‌دانند.

انجیل در چهار بخش «سخنان و زندگینامه حضرت عیسی، زندگی‌نامه مبلغان، نامه‌ها، رؤیاهایی در مورد آینده مسیحیت»، تنظیم شده است این کتاب توسط چهار تن از شاگردان حضرت مسیح به نامهای متی، مرقس، لوقا، یوحنا نگاشته شده است، این چهار تن هر یک جوانب خاصی از زندگی حضرت عیسی علی نبینا و آله وعلیه السلام را در ارتباط با مردمی که انجیل در آغاز برای آنان نگاشته شده بود، به رشته تحریر در آورده‌اند. زمان نگارش انجیل به سال ۶۰ میلادی بر می‌گردد، مسیحیان معتقدند از سال ۳۰ میلادی شهادت حضرت عیسی به تصور آنان. تا ۶۰ میلادی کتابی وجود نداشت، و صرفاً سخنان و اعمال پیامبر نقل می‌شد، سپس با هدایت روح‌القدس و الهامی که به چهار شاگرد فوق رسید، کتاب‌ها نگاشته شد و مبنای اعتقاد مسیحیت گردید.

اعتقاد مسیحیان همانطوریکه بیان شد این است که مسیح کتاب نداشت و انجیل به وسیله شاگردان نگاشته شده و لذا انجیل یک کتاب «سیره» است، که گهگاهی سخنان حضرت عیسی را هم نقل به معنی نموده است، آنان اصولاً اعتقاد

^۱ عبادات در ادیان ابراهیمی، ص ۱۱۵ تا ۱۲۲.

دارند که مسیح پیامبر نبوده است، بلکه جلوه‌ای از مظاهر خداوند می‌باشد، لذا وی را فرزند خدا می‌دانند نه پیامبر خدا.

انجیل برنابا

این کتاب یکی از کتب مقدس مسیحیان در گذشته بوده است. نویسنده این کتاب، «یوسف برنابا» یکی از حواریون مقدس حضرت مسیح علی‌نبینا و آله وعلیه السلام و از اصحاب پولس و مرقس می‌باشد و نام او در کتاب اعمال رسولان آمده است. وی در همان آغاز با عقیده «پولس» که می‌گفت عیسی پسر خداست مخالفت نمود. ناگفته نماند اناجیل اربعه مسیحی از همین عقیده پولس الهام گرفته است. در انجیل برنابا، چندین بار جملات «اشهدان لاله الاالله، محمدرسول الله»، آمده است و بیش از ده بار اسم پیامبر اسلام به لفظ «محمد» صلی الله علیه وآله، ذکر شده است.

برنابا می‌گوید: مسیح به گونه‌ای از پیامبر آخرالزمان پیامبر اسلام سخن می‌گفت که مردم می‌گفتند: «ای خدا پیامبر خود را برای ما بفرست، ای محمد برای نجات جهان زود بیا».

در این انجیل، پسر بودن عیسی برای خداوند انکار شده، و مصلوب شدن حضرت عیسی نیز پذیرفته نشده است، علاوه اینکه مطابق آنچه که در این کتاب آمده است، فرزندی که حضرت ابراهیم‌علیه السلام میخواست ذبح کند اسماعیل نام دارد و نه اسحاق، و قرآن کریم نیز، این مطلب را بیان فرموده است.

آیا مسیح پیامبر است یا...؟

مسیحیان در قرون اولیه میلادی تنها بحث‌شان در این بود که، مسیح کیست و در نهایت به این نتیجه رسیدند که عیسی پیامبر نبود بلکه جلوه خداوند بود و لذا او پسر خداست. آنان در واقع به سه خدا - (پدر، پسر، روح‌القدس) اعتقاد دارند و می‌گویند خدا یکی است و در عین حال سه تاست. و در توجیه سخن خود می‌گویند این مسئله خارج از عقل است و معیار پذیرش آن صرفاً تعبد می‌باشد. البته در هیچ کدام از اناجیل مسیحیان مسئله تثلیث بیان نشده است، مسیحیان خود به این مطلب معتقدند ولی می‌گویند تثلیث در اناجیل و عهد عتیق مخفی و ناپیداست.

حضرت عیسی علی‌نبینا و آله وعلیه السلام نیز هیچگاه خود را خدا نمی‌دانست، وی از اولین روزهای تولد، خود را بنده خدا می‌شمرد:

قالَ اِنِّي عَبْدُ اللّٰهِ اَتَانِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا. مريم/ ۳۰

من بنده خدایم، او کتاب به من داده و مرا پیامبر قرار داده است.

تحقیقات به عمل آمده در این زمینه نشان می‌دهد، غلو و مبالغه مسیحیان در بزرگ شمردن حضرت عیسی و آمیزش آنان با اقوام هند و چین، باعث شده باشد سه گانه پرستی هندوها به آیین مسیحیت رسوخ کند.

برخی اعتقادات و اعمال مسیحیان

۱ - غسل تعمید

مسیحیان معتقدند بچه بعد از تولد روح شیطانی دارد علاوه اینکه آثاری از گناه حضرت آدم علی نبینا و آله وعلیه السلام را با خود به ارث برده است و حضرت مسیح با قدرتی که در آب ایجاد کرده است، آن روح و اثر را می‌زداید، لذا بچه‌ها را در سال اول تولد شستشو میدهند، و در برخی نقاط مقداری آب بر سر آنان می‌ریزند، این مراسم در عید پاک صورت می‌گیرد، این عید هر سال در فصل بهار گرفته می‌شود، در این عید تازه متولدان و نیز کسانی که به دین مسیحیت گرویده‌اند، غسل تعمید داده می‌شوند و بقیه مسیحیان با دین خود تجدید پیمان می‌نمایند.

۲ - تایید

یکی دیگر از معتقدات مسیحیت روغن مالی کردن سر کسانی است که به سن بلوغ رسیده‌اند، آنان می‌گویند به وسیله تایید ایمان به روح القدس تثبیت می‌شود و به این وسیله جوانان از او برای انجام وظیفه کمک می‌خواهند.

۳ - اعتراف

مسیحیان بعد از هر گناهی نزد روحانی خود می‌روند و با صدای بلند گناه خویش را بازگو می‌نمایند، آنگاه روحانی می‌گوید «من ترا بخشیدم»، آنان اعتقاد دارند با انجام چنین عملی خداوند چاره‌ای جز بخشش ندارد، در گذشته توبه به صورت علنی انجام می‌شد. اما چون کمتر کسی حاضر به اعتراف علنی می‌شد، توبه مخفی و با حضور صرفاً روحانی رایج گشت.

۴ - عشای ربّانی

مسیحیان معتقدند که، عیسی علی نبینا و آله وعلیه السلام در شام آخر خود، نان و شراب را به عنوان گوشت و خون خود به شاگردان داد تا بخورند و بنوشند. این عمل، یعنی خوردن نان و شراب ماهیانه یا به صورت هفتگی و حتی روزانه، در میان فرق مختلف مسیحیت چون پروتستان‌ها، ارتدکس‌ها و کاتولیک‌ها رواج دارد.

۵ - تدهین

از معتقدات مسیحیت، مالیدن روغن بر شخص بیمار است، آنان می‌گویند مالیدن روغن نشان دهنده محبت خداوند و بیانگر وجود اوست و اینکه خداوند زحمتکشانش را فراموش نمی‌کند.

۶ - ازدواج

ازدواج در مسیحیت، امری مقدس است، ولی برای روحانیون مسیحی ازدواج حرام می‌باشد. و دلیل آنان این است که عیسی ازدواج ننموده است، با اینکه مصلوب شدن وی بنا بر اعتقاد بی‌پایه مسیحیان در سنین جوانی حضرت بوده است.

پروتستان‌ها که اصلاحات بزرگی در آیین مسیحیت ایجاد کرده‌اند، بسیاری از خرافات را به دور ریخته‌اند، حرمت ازدواج برای روحانیون را نپذیرفته و آن را به باد انتقاد گرفته‌اند. البته بسیاری از دیگر فرق مسیحیت نیز عملاً آن را رعایت نمی‌کنند، هر چند در ملاً عام خود را به تقیّد به آن جلوه می‌دهند.

گنوس

گنوس زائیده مذهب مسیحیت است که مسیحیان آن را بدعت گذاران می‌شمارند. گنوسی‌ها معتقدند که خدای پاک و منزّه از هر پلیدی است، و لذا نمی‌تواند خالق ماده‌ای شود که فی نفسه شریر است، و بنابراین اساس، جهان ماده مخلوق خدایان مراتب پایین‌تر و ضعیف‌تر است.

بنابر اعتقاد گنوس‌ها، بین خدای اصلی و موجودات مادی، فوج‌های متوسطی هستند که مادیات را به خدا می‌رسانند. اینان معتقدند که مسیح اصولاً جسم نبوده است، و اعمال وی و نیز غذا خوردن و آشامیدن و... که از حضرت مسیح نقل شده است، همه حسب ظاهر صورت گرفته و او در واقع عالی‌ترین مظهر واجب الوجود می‌باشد.

گنوسی‌ها به وحدت وجود معتقدند، و موجودات را تراوش‌های ضعیفی از وجود واقعی می‌شمرند، بنابر اعتقاد آنان وجود در قوس صعودی عوالم وجود را درک می‌کند و به درک و تعقل و شهود و کشف می‌رسد و در قوس نزولی به عوالم ماده منتهی می‌شود.

آنان معتقد به دو اصل خیر و شر هستند، که از آمیخته شدن آنها، انسان خلق شده است. گنوسی‌ها فرقه‌های مختلفی دارند که برخی موافق آیین یهودیت و برخی مخالفند.

نماز مسیحیت

نماز در مسیحیت، به معنای نماز رایج در سایر ادیان نیست، بلکه بیشتر شکل دعا و نیایش دارد و حتی می‌توان آن را دعا محسوب کرد. این نماز نه تنها شکل خاصی ندارد، بلکه آداب و الفاظ خاصی نیز ندارد و مسیحی می‌تواند با هر لفظی که دوست دارد نماز بخواند.^۱

نماز در یهود و مسیحیت، بیش از آنکه به عهد قدیم و عهد جدید، منتسب باشد به رای کنیسه و کلیسا بر می‌گردد، این عبادت مهم در اسلام تنها بر اساس قرآن و سنت است. نیز می‌توان گفت که در عهدین، دعا بالاترین عبادت بوده و به تبع آن نماز مطرح می‌شود و بنابراین نماز زیر مجموعه‌ی دعا به‌شمار می‌آید و نوعی دعا تلقی می‌شود. اما در اسلام نماز جایگاه اول عبادات را دارد و دعا در مرتبه بعدی قرار می‌گیرد و باید دعا تحت عنوان نماز مطرح شود.

روزه مسیحیت

در مسیحیت روزه به معنای خودداری از غذا خوردن از صبح تا اواسط روز و اکتفا کردن به یک وعده غذای ساده در عصر می‌باشد. مهمترین روزه‌های مسیحی عبارت است از:

۱- روزه چهارشنبه، گفته شده در آن روز علیه عیسی علیه السلام توطئه شد.

۲- روزه جمعه، مسیحیان معتقدند که در آن عیسی علیه السلام مصلوب شد.

۳- روزه رسولان، این روزه بین ۱۵ تا ۴۹ روز متغیر می‌باشد.

^۱ ر. ک: عبادات در ادیان ابراهیمی، ص ۶۰.

۴- روزه میلاد، مدت این روزه ۴۲ روز است و به عید میلاد منتهی می‌شود .

۵- روزه مقدس، مدت این روزه ۵۵ روز است و آن عبارت است از چهل روزی است که عیسی علیه السلام روزه گرفت. مسیحیان یک هفته قبل از آن برای آمادگی و یک هفته بعد از آن را نیز روزه می‌گیرند. البته تمام این روزه‌ها اختیاری بوده و هیچ‌کدام واجب نیست.^۱

به هر حال هرچند مطابق آیین مسیحیت، مسیح خود به شیوه یهودیان روزه می‌گرفته اما نزد مسیحیان روزه به شکل یهودی آن، منسوخ شده‌است. با این حال برخی مسیحیان با تقوا روزه را به صورت دسته جمعی و فردی در کلیساها برای طلب فیض الهی و دستیابی به روح القدس انجام می‌دادند و امروزه ایامی را به پاس مسیح روزه می‌گیرند. همان، ص ۱۳۲ .

آیین‌های عرب جاهلی

بنابر کاوش‌های باستان‌شناسی از کتیبه‌های بدست آمده و اشعار حک شده بر آنها اعراب دوره جاهلیت، به چندین خدای معتقد بوده‌اند که از جمله آنها:

۱- اجرام سماوی مانند آفتاب، ماه، ستارگان مختلف؛

۲- زهره که وی را فرزند خورشید و ماه (زن و مرد) میدانستند؛

۳- قزح که وی را خدای طوفان می‌شمردند، و کمان آن اکنون نیز به قوس قزح معروف است؛

۴- لات، منات، عزی، که هر سه دختران خدا محسوب می‌شوند؛

۵- هبل، که بتی بشکل انسان و خدای مکیان محسوب می‌شد؛

۶- یغوث که خدای جنوب شبه جزیره و شمال یمن محسوب می‌شد؛

۷- برخی از اعراب جاهلی، قائل به ازلی و ابدی بودن حیات بودند و اساس آفرینش را انکار نموده و معاد را رد می‌کردند، اینان را اصطلاحاً ده‌ریه می‌گفتند، و آیه ۲۴ سوره جاثیه عقاید آنها را بیان می‌فرماید؛

^۱ عبادت در ادیان ابراهیمی، ص ۱۲۲.

۸- برخی نیز منکر ماوراء طبیعت بودند و موجودات را مخلوق طبیعت می دانستند؛

۹- ایمان به الله در بین عرب جاهلی نیز مشهود است. آغاز معاهدات و قراردادهای با عبارت «باسمک اللهم» حکایت می کند که نام خدای اکبر خود را «الله» می نامیده اند؛

۱۰- اعتقاد به یهودیت و مسیحیت به واسطه ورود مهاجر یهودی و مسیحی نیز در میان اعراب جاهلی مشاهده می شود. برای آگاهی بیشتر پیرامون آیین ها و مذاهب می توانید به کتب تاریخ جامع ادیان، هند نوین و عبرت بودا مراجعه کنید .

نتیجه

کیفیت پیدایش و برخی معتقدات و خرافه های موجود در آیین های کنونی دنیا را ملاحظه نمودید، حال این سؤال مطرح می شود که کدام یک از معتقدات مذهبی و آیین های کهن، می تواند هدف از خلقت انسان را تبیین نماید.

آیین هندو که بت پرستی را ترویج می کند و به تعمیق خرافات در بین مردم می پردازد، آیا می تواند راهنمای انسان باشد؟

کتاب مقدسی که به پیامبران نسبت فساد میدهد و خدای را در حد انسانی ضعیف بلکه کمتر از وی می بیند، و یا باز به شیوه ای دیگر به آیین بت پرستی هندوها برگشته و سه خدا را قبول و عیسی را مظهری از مظاهر خدا و خدای روی زمین می شمارد، آیا می تواند هدایتگر انسان باشد؟

انسان در جستجوی معرفت است. او به قدرت دیگری خارج از محیط مادی خود می اندیشد. او به خدایی می نگرد که خالق کل شی و قادر بر هر چیز باشد، خدایی واحد. زیرا هرگونه دوگانه و سه گانه پرستی احتیاج خدا را به غیر خود ثابت می کند و چنان معبودی، معبودی محتاج و ذلیل در مقابل دیگران است.

و البته چنین توصیفی از خدای متعال را، اسلام ارائه می دهد و چنان هدایتی از جامعه بسوی کمال معنوی را، اسلام اعطا نموده است و لذا اسلام برترین آیین ها و کاملترین ادیان است.

وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ. انعام / ۱۵۳.

این راه مستقیم من است، از آن پیروی کنید. و از راههای پراکنده پرهیزید، که شما را از راه حق دور می‌سازد، این چیزی است که خداوند شما بدان سفارش می‌کند تا پرهیزکار شوید.

دلایل اکملیت و اتمیت آیین اسلام

۱ - دلیل عقلی

برهان عقلی خود را با ذکر آیه‌ای از قرآن آغاز می‌کنیم، هرچند شاید برخی تصور کنند، آیه نقل است، اما با توجه به مفاد آیه در می‌یابیم این آیه شریفه، به برهانی عقلی در خصوص اکملیت دین استدلال می‌نماید.

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ. صف/۹؛ توبه/۳۳.

اوست خدایی که رسولش را باهدایت و دین حق فرستاد، تا آنان را بر همه ادیان پیروز کند هرچند مشرکین را ناخوش آید.

تفسیر این آیه آن زمان که ادیان ارتباط چندانی با هم نداشتند و با چندین واسطه از عقاید همدیگر با خبر می‌شدند، قطعاً به اندازه زمانه ما واضح نبود.

ارتباطات باعث شده مردم از عقاید یکدیگر با خبر شوند، افکار همدیگر را نقد و بررسی نمایند، و همین موجب شده است نقایص آیین‌های دیگر واضح، و خرافات آنها برملا گردد. زیرا مردمی که در یک محدوده زندگی می‌کنند و عقیده‌ای را پذیرفته‌اند، چه بسا به خرافی بودن آن از باب جهل مرکب پی نبرند. اما همینکه دیگران از زوایای دیگر به بررسی و تحقق پرداختند و آن آیین را نقد کردند، در مقام تبیین عقیده خود بر می‌آیند، و اگر منصف باشند انتقاد وارد را می‌پذیرند، و نادرست را با دلیل و برهان رد می‌نمایند.

توجه به خرافه‌ها

خرافه اگر در حدی باشد که به اساس ضربه‌ای نرساند، قابل توجیه است به اینکه بگوییم انسانها بواسطه ترس و اضطراب خود، حاجات و نیازهایشان و ... خیالات خود را بعنوان آداب و رسوم اصیل رایج نموده‌اند و یا مطامع

زیرپرستان و جاه طلبان ایجاب می‌کند، برای استثمار گروهی از مردم به برخی از خرافات در زندگی اجتماعی آنان دامن بزنند.

ولی اگر خرافه اساس دین و آیین را هدم کند، دیگر جای هیچ توجیهی باقی نمی‌ماند، و چنین خرافه‌ای بدون شک حکایت از بی‌اساس بودن آیین می‌نماید.

آیینی که مردم آن دستمال بر دهن می‌گذارند، تا پشه‌ای در دهانشان وارد نشود و بمیرد، ولی از سوی دیگر از ریختن خون انسان‌ها دریغ نمی‌کنند، و صدها انسان را هلاک می‌نمایند و به خاک و خون می‌کشند کشتار مسلمانان مظلوم هندوستان توسط هندوها برای تصرف مسجد بامبری، نمونه‌ای از این موارد است. روشن می‌سازد که آن آیین و آداب، ساخته‌های ذهن و تخیلات است.

آیینی که به چند خدا معتقد است و نوعی دیگر از بت‌پرستی بجای خداپرستی را ترویج می‌دهد و یا آیینی که به پیامبرش نسبت فحشا می‌دهد و یا پیامبرش را فرزند خدا می‌شمارد و... بیانگر این نکته است که این آیین استحاله تأثیر چند علت تامه بر معلول واحد را که از بدیهیات اولیه عقلی است، نپذیرفته است، و پیامبر خود را زناکار ولی راستگو می‌شمارد... طبیعی است که این‌گونه خرافات و امثال آن اساس دین را بر هم می‌چیند.

و یا آیینی که از یک سوی خدای را در همه جا حاضر می‌شناسد، و از طرف دیگر می‌گوید خدای با یکی از مخلوقاتش شبی تا صبح کشتی گرفت هنوز نیافته است که لازمه تجرد حضور در همه جاست، و بر زمین آمدن و کشتی گرفتن، از لوازم جسم می‌باشد.

چنین آیین‌هایی که با دست خود اساس خود را برهم می‌ریزند، ساختگی بودن و یا انحراف آنها را در مسیر زمان، روشن و آشکار می‌سازند.

۲ - دلیل نقلی

روایات زیادی از ائمه معصومین دال بر اکملیت و اتمیت دین اسلام وارد شده است، به نمونه‌هایی از آنها توجه کنید:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: الْإِسْلَامُ يُعْلَمُ وَلَا يُعْلَى عَلَيْهِ.^۱

اسلام برتر و بالاتر از آن آیینی نیست .

قال على عليه السلام: ظاهرُ الإسلامِ مُشْرِقٌ وَباطِنُهُ مُونِقٌ. غررالحکم.

دین اسلام ظاهرش روشن و باطن آن دل نواز است .

از سوی دیگر اسلام صریحاً ادیان دیگر را تحریف شده دانسته، و آیین‌های بت پرستان را به سختی نکوهش می‌کند.

وَقَالَتِ الْيَهُودُ عَزِيزُ ابْنُ اللَّهِ وَ قَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ. توبه / ۳۰ .

یهود گفتند: عزیز پسر خداست، و نصاری گفتند: مسیح پسر خداست، این سخنی است تنها بر زبان آنان، و همانند گفتار کفار پیشین است، خدا آنان را بکشد که چگونه از حق منحرف شدند.

این آیه ساختگی بودن اعتقاد یهود و نصاری را به صراحت بیان می‌دارد، و در ضمن عنوان می‌فرماید، این اعتقادات چیز تازه‌ای نیست، بلکه آنها را از کفار گذشته گرفته‌اند.

البته با توجه به اینکه آیین هندو مربوط به ۱۴۰۰ تا ۱۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح می‌باشد، عبارت الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ در آیه می‌تواند اشاره به اقوام و آیین‌های آنان باشد.

آنان نیز همانطوریکه دانستیم اقوامی بت پرستند و به سه خدای «برهما، شیوا، ویشنو» معتقدند و بتخانه‌های بزرگی برای ستایش بت‌های خود احداث نموده‌اند.

۳ - برنامه کامل زندگی

یکی از دلایل اکملیت اسلام، برنامه‌های وسیع وی در سراسر زندگی است. دین اسلام برخلاف برخی ادیان که صرفاً جنبه اعتقادی دارند، و یا برنامه‌هایی ضعیف در حد خواندن شعر یا نشستن در محلی را تمام دین خود

^۱ وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۳۷۶.

می‌دانند، علاوه بر مباحث اعتقادی در حدی بسیار گسترده و جهانی‌بینی بسیار وسیعی، برای سراسر عمر انسان در تمام لحظات برنامه دارد. و بی تردید لحظه‌ای از عمر انسان نیست، مگر اینکه برنامه آن تدوین شده است.

از چگونگی ورود به توالی، کیفیت نشستن حالت خروج و آداب حمام و تطهیر و تنظیف و خودآرایی گرفته تا احکام و حقوق اجتماعی چون عقود و ایقاعات و ابواب مختلف مرافعات چون شهادت، قضاء، حدود، دیات و قصاص تا مسائل شخصی عبادی و نیز انواع عبادات فردی و اجتماعی همه و همه لحظه‌ای از عمر انسان را بی برنامه نمی‌گذارد.

۴ - تطابق با علم روز

با پیشرفت صنعت و تکنولوژی، علم با سرعت سرسام آوری به پیش می‌تازد و نادانسته‌های دیروز جز مسائل حل شده امروز تلقی می‌گردند. کرات سماوی کشف می‌شوند، مجهولات زندگی موجودات گیاهی و جانوری آشکار گردیده، و مکانیسم بدن انسان و هر موجود زنده دیگر هویدا، و راه علاج گرفتاری‌ها هموار می‌شود.

اما هر قدر علوم تجربی به پیش می‌رود، معلومات جدید آن هرگز نتوانسته تضادی با علوم اسلام که در یک‌هزار و چهارصد سال گذشته، بدون دسترسی به هیچ ابزاری عملی بیان نموده است، داشته باشد.

هرچند علوم تجربی، همان طوری که از اسم آن پیداست در حال تجربه است، و هر لحظه ممکن است فرضیه‌ها قانون شوند و قوانین ابطال گردند ولی به هر حال اصول مسلم این علم نزد دانشمندان ویژه این علوم، هماهنگ با چیزی است که اسلام به عنوان نیاز بشر و سایر مخلوقات عنوان نموده است.

در ادامه این گفتار به برخی از نمونه‌های کشفیات و اختراعات علمی و تطابق آن با دستورات اسلامی برگرفته از آیات و روایات اشاره می‌کنیم و البته قبل از هر چیز، ذکر این نکته را لازم می‌دانیم که ما در پی این نیستیم که حاصل علوم تجربی را مهر صحت بگذاریم زیرا چه بسا همین نمونه‌هایی که ما بیان می‌کنیم در آینده متحول شوند و تغییر یابند، ولی به هر حال در همین قوانین علمی که امکان تغییر دارند، نکاتی بعنوان اصول مسلم وجود دارد، که جزء ذاتیات آن موارد خاص شمرده می‌شوند و قابل تغییر و تحول نیستند علاوه اینکه اگر دگرگونی علم تجربی امروز و حصول نتایج دیگر، نشان از صحت نتایج آتی نمی‌دهد، و چه بسا آن نتیجه به زودی منحل شود و جای خود را به قانون گذشته بدهد.

به چند مطلب که از جراید و مجلات علمی کشور اخذ شده است توجه کنید:

روزنامه «دی ولت» آلمان:

« به عقیده پزشکان متخصص، حتی نوشیدن مقدار کمی مشروبات الکلی، پیامدهای خطرناکی چون ناراحتی قلبی و مغزی برای نوزادان به همراه دارد، که فقط بیست درصد از این بیماری‌ها را می‌توان بعد از زایمان تشخیص داد».

انجمن مبارزه با سرطان آلمان:

« تحقیقات چندین ساله دکتر «هانیس مایر»، یکی از اعضای انجمن مبارزه با سرطان آلمان، نشان داد که بسیاری از بیمارانی که غدد سرطانی در حلق، مری و حنجره دارند، کسانی هستند که مشروبات الکلی مصرف می‌کنند. وی می‌گوید: الکل ابتدا به سیستم دفاعی بدن صدمه می‌زند و بدین سبب موجب ایجاد بیماری سرطان می‌گردد».

مجله ساینس مانیفور:

« دو روانپزشک به اسامی «کارن آلن» و «جیمز باسکوویچ» از دانشگاه نیویورک، در انجام تحقیقاتی بر روی خانم‌هایی که در منزل حیوانات اهلی نگهداری می‌کنند، به این نتیجه رسیده‌اند که حضور حیوانات اهلی از فشارهای روحی و بیماری‌ها می‌کاهد. تحقیقات دیگر در این زمینه نشان داده است که این عده توانایی بهتری در حل مسائل فکری را دارا هستند. همچنین تحقیقات دیگر حاکی است که نوازش حیوانات اهلی، طپش قلب و فشار خون را پایین آورده، و موجب آرامش اعصاب می‌شود».

واشنگتن پست:

« بر اساس مطالعات دانشمندان مؤسسه ملی سرطان ایوا، خطر مبتلا به سرطان مغز در زنانی که زایمان کرده‌اند، و مخصوصاً کسانی که قبل از بیست سالگی زایمان نموده‌اند به مراتب از سایرین کمتر است».

نیویورک تایمز:

« بر اساس تحقیقات اداره ارزیابی تکنولوژی در کنگره امریکا، کارکنان شیفتی و شب‌کار بغیر از بی‌خوابی، با مشکلات جسمی و روحی مواجه هستند. علاوه بر اینکه اختلافات خانوادگی این عده بیشتر و شیوه پرورش فرزندان آنان با مشکلاتی همراه است».

نشریه پزشکی بریتیش مدیکال:

« خطر بروز بیماریهای قلبی وجود باکتری‌هایی است که با استفاده نمودن از مسواک در دهان تولید می‌شود، این باکتری‌ها می‌توانند عامل بروز سکنه قلبی شوند».

خانم «ال تیلور فلینگ» در کتابی به نام مادری تأخیر افتاده خطاب به زنان می‌نویسد:

« با استفاده از تجارب خود به زنان می‌گویم، تا جوان و بارور هستید خود را از نعمت مادری و زناشویی محروم نسازید که بعد از آن خیلی دیر بوده و پشیمان خواهید شد».

روزنامه زمان ترکیه:

« کارشناسان آموزشی آمریکا اعتقاد دارند که در مراکز دانشجویی غیر مختلط، دانش‌جویان نتایج بهتری بدست می‌آورند».

هیلاری کلینتون همسر بیل کلینتون رئیس جمهوری آمریکا در اواخر پایانی قرن بیستم. می‌گوید:

« خانواده و کودک در آمریکا مسخ شده است در آمریکا سی درصد نوزادان پدر معین ندارند».

واشنگتن تایمز:

« متأهل بودن بیش از ورزش مرتب، رژیم غذایی، ترک دخانیات، برای سلامتی مفید است. تحقیقات نشان داده است که اشخاص متأهل از سلامت و نشاط بهتری برخوردار بوده و کمتر به عارضه بیماریهای تنفسی دچار می‌شوند».

آکادمی علمی علوم آمریکا:

« در شیر مادر هورمونی وجود دارد که رشد برخی از قسمت‌های مغز و غدد داخلی نوزاد را بعهده دارند خانم دکتر «مارگارت وایرمن» از دانشگاه «کلرادو» می‌گوید این هورمون با رشد سلولهای سرطان سینه ارتباط دارد». مطالب یادشده فوق، از صفحات علمی روزنامه‌های کثیرالتنشار و مجلات علمی سال‌های ۱۳۷۰ تا ۱۳۷۴، اخذ شده است.

اینک به دستورات اسلام در مورد، شراب، نگهداری حیوانات اهلی، توالد و تناسل، اختلاف شب و روز، مسواک، خانه‌داری زنان، اختلاط زن و مرد، تأهل و شیر مادر توجه کنید.

حرمت شرب خمر

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ.
مائده/۹۰.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، شراب و قمار و بت‌پرستی و بخت آزمایی پلید و عمل شیطانی است، پس از آنها دوری کنید تا رستگار شوید.

نگهداری حیوانات اهلی

شخصی از تنهایی خود نزد حضرت رسالت‌صلی الله علیه وآله شکایت برد. حضرت به او فرمود یک جفت کبوتر در خانه نگه دارد.

احادیث زیادی در ثواب نگهداری حیوانات مختلف در خانه از معصومین‌علیهم السلام وارد شده است. برای آگاهی بیشتر به کتاب حلیة‌المتقین مراجعه کنید .

توالد و تناسل

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ.
روم/۲۱.

و از نشانه‌های خداوند این است که همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید، تا در کنار آنان آرامش یابید و در میانتان مودت و رحمت قرار داد، در این نشانه‌هایی است برای متفکران.

شب برای استراحت

وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا × وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا. نباء، /۱۰ و ۱۱.

شب را پوششی برای شما و روز را برای زندگی شما قرار دادیم.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: ما زالَ جِبْرَائِيلُ يُوصِينِي بِالسَّوَاكِ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَيَجْعَلُهُ فَرِيضَةً. ^١ آنقدر جبرئیل مرا به مسواک سفارش کرد، که گمان بردم بزودی واجب می‌شود

بهترین وظیفه زن

قال الكاظم عليه السلام: جِهَادُ الْمَرْئَةِ حُسْنُ التَّبَعْلِ. ^٢

جهاد زن خوب شوهرداری است .

زن و مرد نامحرم

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لَا يَخْلُونَ رَجُلٌ بِامْرَأَةٍ فَإِنَّ تَالِثَهُمَا شَيْطَانٌ. ^٣

مرد و زن نامحرم با هم در یکجا خلوت نکنند، که در این صورت سومی آنها شیطان خواهد بود .

تعجیل در ازدواج

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: مَنْ تَزَوَّجَ فَقَدْ أُعْطِيَ نِصْفَ الْعِبَادَةِ. ^٤

کسی که ازدواج کند، نصف عبادت به وی اعطا شده است .

شیر مادر

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لَيْسَ لِلصَّبِيِّ خَيْرٌ مِنْ لَبَنِ أُمِّهِ. ^٥

چیزی بهتر از شیر مادر برای بچه نیست .

^١ بحار الأنوار، ج ٧٦، ص ١٢٦.

^٢ وسائل الشیعة، ج ١٤، ص ١١٥.

^٣ مستدرک الوسائل، ج ١٤، ص ٢٦٦.

^٤ بحار الأنوار، ج ١٠٣، ص ٢٢٠.

^٥ وسائل الشیعة، ج ١٥، ص ١٨٨.

مصادیق جامعیت

یکی از ویژگی های مهم قرآن، گستردگی مسائل مطرح شده است. بیان موضوعات متعددی در حوزه مسائل معنوی و مادی، دنیوی و اخروی، فردی و اجتماعی، ارزشی و روشی و... چه به صورت کلی و یا جزئی از خصائص قرآن است.

ما در این قسمت از بحث به بیان برخی نمونه ها بسنده می کنیم.

اخلاق

اخلاق بر پایه اصول جهان بینی استوار است و نظریات اخلاقی بستگی به تصویری دارند که ایدئولوژی ارائه می دهد.

برای تبیین نظریه اسلام در خصوص «اخلاق» و میزان اهمیت آن، توجه به سه اصل ذیل به عنوان اصول جهان بینی اسلام، بدیهی به نظر می رسد.

الف - اعتقاد به مبدأ هستی بخش، خداوندی که ملکیت جهان به دست قدرت اوست. **إِنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ... توبه - آیه ۱۱۶** .

به طوری که هیچ عملی بدون اذن او از مخلوقاتش صادر نشده و هیچ برگگی بی اذن حضرتش از درختی بر زمین نمی افتد. «... وَ مَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَ لَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَ لَا رَطْبٌ وَ لَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ»
انعام/۵۹

ب - اعتقاد به اینکه هیچ چیزی در عالم به غیر از خدای متعال استقلالی ندارد، واجب الوجود، او و تنها اوست و غیر او همه ممکناتی هستند که وجود آنها بستگی به او داشته و همه را خداوند برای تکمیل نظام طبیعت و نقش آنها در هدایت اشرف آنان یعنی انسان آفریده است.

بنابر این جماد، نبات، حیوان، ملک، جن و انس موجوداتی وابسته بوده و غنای محض فقط خداوند است. «... إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ». لقمان/۲۶

ج - اعتقاد به معاد و اینکه خلقت جهانی چنین منظم و دقیق، بیهوده نبوده و انسان که اشرف کائنات لقب گرفته، یکه آفریده نشده است.

او را زمانی است که جوابگوی شرافتش باشد و برخورد او با همه کائنات که تنها برای گل سرسبد وجود، خلق شده‌اند، مورد بررسی قرار گیرد. «... إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ». مائده/۴۸.

اینک به دنبال طرح این اصول، لازم است ویژگیهای انسان و البته خصایصی که مرتبط با بحث است و ما را در رسیدن به بیان برنامه اخلاقی اسلام یاری می‌دهد، به اجمال فهرست نماییم.

۱- انسان از دو قسم جسمانی و روحانی ترکیب یافته است. جسم آدمی از خاک و لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ. مؤمنون/۱۲. و روح او از سوی خداوند به وی دمیده شده است. فَأِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي.... حجر/۲۹.

۲- روح دارای مراتبی است و به اختصار می‌توان سه مرتبه برای آن در نظر گرفت: مرتبه اول، نفس نباتی است که رشد و نمو را کنترل می‌کند؛ مرتبه دوم نفس حیوانی بوده و مأمور غرایز و ادراکات محدود می‌باشد؛ سومین مرتبه نفس انسانی است و البته شخصیت انسان به همان وابسته بوده و ما به الامتیاز انسان از سایر موجودات نیز همان است.

طبعاً این سه مرتبه در طول هم قرار دارند. بالاترین مرتبه نفس نباتی، پایین‌ترین مرتبه نفس حیوانی بوده و همین‌طور بالاترین مرتبه نفس حیوانی، پایین‌ترین مرتبه نفس انسانی است؛ ضعیف‌ترین مرحله نفس انسانی آخرین حد سقوط آدمی و همان أسفل السافلین اوست؛ و البته بالاترین مرتبه آن، نهایت قوس صعودی و اعلیٰ علیین می‌باشد و از آن به کمال مطلوب تعبیر می‌کنیم.

۳- روان آدمی از سه قوه شهویه، غضبیه و عقلیه تشکیل یافته است. قوه شهویه تمام خواسته‌ها و امیال انسانی را عهده‌دار است و اولین علامت بروز آن، از لحظه تولد و با میل به غذا «شیر» آغاز می‌گردد و با همان، اعلام موجودیت می‌کند.

قوه غضبیه مسئولیت دفاع از انسان را در برابر خطرات احتمالی بر عهده دارد، و برای اولین بار در زمان شیرخوارگی و با حرکت دست و پا برای دفع پشه‌ای و یا هر مانع دیگری بروز می‌نماید.

قوه عقلیه عهده‌دار کنترل سایر قوا بوده و حفظ تعادل آنها را برای ادامه سیر طبیعی وی به سوی کمال مطلوب بر عهده دارد.

۴- انسان موجودی مختار آفریده شده است. وی اعمال و رفتار خود را بر اساس همین اصل، انجام داده و در تراحم امیال و گرایشها توان برگزیدن راه و مسیری دلخواه از روی علم و آگاهی را داراست. این خصلت، آدمی را از ملائک که به نوعی هرچند اختیاری، مجبول و مجبورند و نیز حیوانات که اختیارات محدود آنها غریزه‌ای و نه از روی آگاهی است، متمایز می‌سازد.

۵- انسان اجتماعی خلق شده و نیازهای او اجتماعی است. لذا یکی از مؤثرات در وجود او همان اجتماع می‌باشد.

۶- یکی از ذاتیات انسان خوددوستی «حبّ ذات» است، این امر ذاتی به صورت «حبّ بقا» و «حبّ کمال» ظاهر می‌شود، او چون خود را دوست دارد می‌خواهد بماند و بالاتر اینکه می‌خواهد به بهترین شکل ممکن بماند.

ناگفته نماند که حضرت آدم علیه السلام بخاطر همین ویژگی، مورد اغوای ابلیس قرار گرفت و به درختی که گمان می‌کرد او را خالد و جاودان می‌سازد، پناه برد.

خود دوستی، آدمی را به حرکت برای بقاء و کمال خویشتن و می‌دارد و لذا منافع را برای خود جلب و جذب می‌کند و مضارّ را از خود دفع می‌نماید.

معیار منفعت و ضرر نیز همان چیزی است که بتواند او را در رسیدن به هدفش یاری نماید یا دور سازد.

۷- استعداد ذاتی انسانها بی‌تردید در شکل‌گیری شخصیت آتی او نقش مهمی ایفاء می‌کند این استعدادها در همه افراد بشر به یک گونه نیستند، خواجه نصیر در اخلاق ناصری ظرفیتهای اولیه را به پنج دسته تقسیم می‌کند، بنا بر این تقسیم، دسته‌ای از انسانها خیرند و خیر آنان مسری است و دسته‌ای خیر فی نفسه می‌باشند. عده‌ای نیز خیر و شرّ آنان مساوی بوده، چهارمین گروه شرّ ولی آفات آنان مسری نمی‌باشد و دسته پنجم شرّ مسری هستند.

البته ظرف آدمی بعد از تولّد نسبت به پذیرش خیر و شرّ علی السّویه است ولی این ظرف (ظرف پذیرش) با توجه به استعداد ذاتی آن همسان نیست و طبعاً دسته پنجم برای رسیدن به سعادت راهی بس دشوار در پیش دارند، راهی که با مشقّت کمتری برای دسته اول امکان‌پذیر است.

۸- میل و رغبت انسان به شقاوت بیش از سعادت اوست، و این به جهت وجود قوای شهوت و غضب، نفس و سوسه‌گر درون، ابلیس و جلوه‌های بیرون، موافقت شرور با لذات جسمانی و آنی و بدون تأخیر و... می‌باشد.

قال علی علیه السلام: «الشَّرُّ كَامِنٌ فِي طَبِيعَةِ كُلِّ أَحَدٍ فَإِنْ غَلَبَهُ صَاحِبُهُ بَطَّنَ وَإِنْ لَمْ يَغْلِبْهُ ظَهَرَ». غرر الحکم.

بدی در نهاد هر انسانی قرار داده شده است، اگر آدمی بر آن چیره شد، پنهان ماند و گرنه آشکار شود.

و نیز فرموده است:

«أَكْرَهُ نَفْسَكَ عَلَى الْفَضَائِلِ فَإِنَّ الرِّذَائِلَ أَنْتَ مَطْبُوعٌ عَلَيْهَا». غرر الحکم.

نفس خود را به نیکیها و اदार نما، که بدیها بالطبع در نهاد تو گذاشته شده است.

با توجه به اصولی که مطرح شد و نیز پس از بیان خصوصیات انسان، حرکت انسان به سوی کمال مطلوب و نهائی خود حتمی به نظر می‌رسد، اما این هدف غایی برای آدمی، کجاست؟

دین اسلام به عنوان اتم و اکمل ادیان سماوی کمال نهایی را در «قرب الهی» معرفی فرموده است، هر چند خدای متعال از رگ گردن به آدمی نزدیکتر است. «... وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ.» ق/۱۶؛ ولی این نوع از تقرب تکوینی بوده و در اختیار آدمی نیست و طبعاً مشمول ثبوت و عقوبت نیز نمی‌باشد.

بدیهی است نزدیکی خداوند به انسان به حدی است که حضرت جلّ جلاله از شدت ظهور در خفاست، همچون خورشید که هر چه به چشم نزدیکتر گردد، دیده را خیره ساخته و آن را از رؤیت خود محروم می‌سازد. البته این گوی فروزان مخلوق اوست و این مثال جز جهت تقریب ذهن بیان نشده است. .

تقریبی که ما از آن سخن به میان آوردیم آن است که انسان در سایه حرکت ارادی و اختیاری خود از نفس سویه، بدان حدّ از قرب به خدا رسیده باشد که به مراحل بالا و آخرین مرتبه قوس صعودی منتهی گردد.

این مهم زمانی محقق می‌شود که ضمن اعتقاد راسخ به مبدأ غنی و رجوع خلاق فقیر به او، جسم ابزار روح گردد، قوای آن اعتدال یافته و میل اصیل از میان گرایشهای دیگر شناخته شود، مؤثرات درونی و بیرونی، مورد غفلت قرار نگرفته و روان به ملکات حسنه قوت یابد، و جسم را در کنترل خود گرفته، به قدری که خصوصیت جسمانی را از او بازستانده، الم و لذت مادی را از او گرفته، و حتی بعد از جدا شدن از آن، خاک را در وی بی‌تأثیر نماید.

و چنین تقریبی تنها در سایه عمل امکان‌پذیر است، همان که دهها بار در قرآن کریم در کنار اعتقاد چون توأمان ذکر شده است. «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ». بینه/۷.

شناخت چنین اعمالی که بتواند حرکت فطری تکاملی انسان را شتاب بخشد و موانع بر سر راه را بر دارد، به آسانی ممکن نبوده و یا اساساً غیر ممکن است چه اینکه انسان را توان احاطه بر آینده نیست و معدّات و موانع را نمی‌تواند از پیش بشناسد.

علی هذا او محتاج به منبعی قوی و مطمئن است که پستی و بلندیها را عیان و راه لغزش را مسدود کرده و نه فقط «اهدای طریق» بلکه تا «ایصال الی المطلوب» آدمی را همراهی نماید و این همان وحی نازل از سوی خداوندی است که تمام صفحه وجود، و گذشته و آینده برای او آشکار می‌باشد. و البته تنها از این طریق، و تفسیر و تبیین آن به وسیله مرتبطين با او، می‌توان به هدف غایی و کمال نهایی دست یافت.

علاوه بر سیره عقلانی که تا کنون بازگو نمودیم بحران اجتماعی حاصله از زندگی ماشینی، از ناهنجاریهای جامعه تا گسسته شدن تار و پود خانواده و سیر دنیاگرزینی و زوال ملکات حسنه و ترویج رذایل و حرکت شتابان به سوی مدینه جاهله و دوری از مدینه فاضله به قدر توسعه ارتباطات، ما را به این مهم وامی‌دارد که چاره‌ای اندیشه کنیم.

علم اخلاق

وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا × فَالْهَمَّهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوِيهَا × قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا × وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّيْهَا. شمس/۷ تا ۱۰.

سوگند به جان و آن کس که آن را آفریده و منظم ساخته، سپس فجور و تقوا را را به او الهام نموده است، هر کس نفس خود را پاک کرد، رستگار شد و هر کس آن را با گناه آلوده کرد، محروم و نومید گشت.

اخلاق را از دو جهت می‌توان مورد کنکاش قرار داد. بخشی را اصطلاحاً علم اخلاق گویند. این قسم حاوی مباحثی کلی بوده و به تحلیل و تفسیر اخلاق می‌پردازد.

در بخش دیگر، جزئیات مباحث اخلاقی مطرح شده و خوبی‌ها و بدی‌ها بیان می‌گردند و شیوه عمل و نیز داروی علاج قبایح، مورد بررسی قرار می‌گیرد. آنچه که ما در این مقوله در پی آن هستیم علم اخلاق یا فلسفه اخلاق است.

اخلاق جمع خُلق است و آن همان صورت باطنی انسان می‌باشد. کما اینکه خَلْقُ، صورت ظاهری وی است. به بیان دیگر همان طوری که می‌دانیم انسان از دو جزء جسم و روح ترکیب یافته است. ویژگی‌های بخش جسمانی را اصطلاحاً خَلْق گویند و خصوصیات جنبه روحانی را خُلُق نامند.

بر این اساس اخلاق مجموعه قوانین و دستورات در قالب بایسته‌ها و نبایسته‌ها است که آفات و امراض نفسانی را معین نموده و راه درمان آنها و رسیدن به محسّنات را بیان می‌دارد و لذا موضوع علم اخلاق «نفس انسان» است.

نفس

چنانچه گفتیم موضوع علم اخلاق نفس است و آن عبارت از جوهری ملکوتی و غیرجسمانی است که برای انجام امور یا ترک چیزی، جسمانیات یعنی اعضا و جوارح را به خدمت می‌گیرد. مراد از نفس، همان سرشت و نهاد و ضمیر انسانی است که انسان بودن انسان به همان مرتبط است. بر این اساس، نفس، روح و قلب هر سه یک چیزند و فرق آنها اعتباری است. فارابی می‌گوید:

اعْلَمُ أَنَّ الرُّوحَ وَ النَّفْسَ وَ الْقَلْبَ وَاحِدٌ بِالذَّاتِ وَ يَخْتَلِفُ بِالْإِعْتِبَارِ، فَبِالْإِعْتِبَارِ أَنَّهُ مَبْدَأٌ لِلْحَيَاةِ يُقَالُ لَهُ الرُّوحُ، وَ بِإِعْتِبَارِ أَنَّهُ مُدَبِّرٌ يُقَالُ لَهُ النَّفْسُ، وَ بِإِعْتِبَارِ أَنَّهُ تَارَةٌ يُعْتَرَضُ عَنِ الْعَالَمِ السُّفْلِيِّ إِلَى الْعَالَمِ الْعُلَوِيِّ وَ أُخْرَى بِالْعَكْسِ يُقَالُ لَهُ الْقَلْبُ. اثني عشرية .

روح و نفس و قلب ذاتاً یک چیزند و به حسب اعتبار مختلف می‌باشند، به اعتبار اینکه مبداء حیات می‌باشد روح می‌گویند و به اعتبار اینکه قدرت تدبیر دارد نفس می‌نامند و به اعتبار اینکه دگرگون می‌شود قلب گفته می‌شود .

علت غیر جسمانی بودن نفس این است که اولاً: برخی امور برای جسم مشقت‌زا و سختی آور است ولی برای نفس حالت انبساط و نشاط می‌آورد. از جمله این امور را می‌توان کمالات اخلاقی را نام برد. و البته اینها اموری جسمانی و مادی نیستند.

ثانیاً: حواس پنجگانه، راه ارتباطی جسم با خارج است. از سوی دیگر که نفس هم مدرک می‌باشد و راه ادراکی وی صرفاً حواس ظاهری نیست، بلکه نفس برای ادراک می‌بایست حواس را به خدمت گرفته و آنها را تجزیه و تحلیل کند و این همان معنای تجرد است.

ثالثاً: جسم، هر لحظه در حال تغییر است، سلول‌های جسمی هر هفت سال و یا بیشتر، یک بار به طور کلی عوض می‌شوند ولی نفس، غیرقابل تغییر است و پیر کهنسال امروز همان جوان دیروز می‌باشد.

رابعاً: حواس ظاهری گاهی خطا می‌کنند، و آنکه خطاء آنها را درک می‌کند چیزی ماوراء جسم می‌باشد و آن همان نفس است.

مراتب نفس

برای نفس انسان دو افق متصور است، افق عالی و افق سافل یا دانی. و آن نفسی که هیچ‌گونه حالتی را نپذیرفته و از جهات علو و دنو، خالی است نفس سویه نامیده می‌شود.

افق عالی، مرز عالم انسان و ملکوت است و بعد از آن وارد عالم فرشتگان می‌شود، انسان توان آن را دارد که از عالی‌ترین مرحله بگذرد و حتی عالم فرشتگان را در نوردد و بجایی برسد که ملائک توان رفتن به آنجا را ندارند. همان طوری که جبرئیل امین علیه السلام در شب معراج به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: اگر اندکی بالاتر روم می‌سوزم.

لَوْ دَنَوْتُ أَنْمَلَةً لَا حَتَرَ قَتُّ.

افق دانی مرز عالم انسان و حیوان است، انسانی که با وجود قوای مدرکه، به این مرحله برسد از حیوان پست‌تر و بدتر تلقی می‌شود.

أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ.

صعود و نزول

هر کدام از دو افق عالی و دانی، دارای هفت مرتبه هستند که اینک با توضیحی مختصر، بیان می‌شوند.

الف - مراتب نفس عالی

۱ - نفس لوامه؛

در آغاز حرکت، دل انسان نمرده است و از حالت تنبّه برخوردار است، این دل، وی را قبل از گناه و حین گناه و بعد از آن ملامت و سرزنش می‌کند به همین جهت این نفس را، وجدان بیدار نیز می‌نامند.

وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ. قیامت/۲.

۲ - نفس منیبه؛

منیب از انابه به معنای گریه و زاری است، یعنی نفس بعد از ملامت و نشان دادن قیح گناه به گنهکار، وی را به توبه و انابه وادار می‌سازد. این نفس را نفس تائبه نیز می‌گویند.

مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَ جَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ. ق/۳۳.

آن که به خدا باز می‌گردد و پیمان‌ها را حفظ می‌کند، کسی است که از خداوند در نهان می‌ترسد و با قلبی پر انابه در محضر او حاضر می‌شود.

۳ - نفس سلیمه؛

انابه و توبه بعد از گناه و یا قبل از گناه و به خاطر افکار پریشان، نفس را سالم و پیراسته از رذائل می‌گرداند. چنین نفسی را اصطلاحاً نفس سلیمه می‌نامند.

إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ. شعراء/۸۹.

مگر کسی که با قلب سلیم سوی خداوند آید.

۴ - نفس زکیه؛

بعد از مراحل سابق، روح آماده پذیرش زیورها و فضائل اخلاقی می‌گردد. چنین نفسی که در مرحله تزکیه بعد از تخلیه به سر می‌برد، نفس زکیه نامیده‌اند.

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا. شمس/۹.

هر کس نفس خود را تزکیه کرد، رستگار شد.

۵ - نفس مطمئنه؛

در پی مراحل قبل، روح انسان به مرحله سکون و آرامش می‌رسد. چنین نفسی همه چیز را به خدا سپرده و اختیاری را برای خود بی‌اذن او نمی‌بیند و محکم و استوار بوده و ضعف و ترس در آن راه ندارد. این نفس را، نفس مطمئنه گویند.

یا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ... فجر/۲۷.

۶ - نفس راضیه؛

در این مرحله انسان هر تلخی و شیرینی را و هر سختی و گشایشی را، خیر محض می‌داند و راضی به رضای اوست بلکه هر آنچه که از ناحیه او رسد نعمت می‌شمارد.

... إِرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً... فجر/۲۸.

۷ - نفس مرضیه؛

مرحله نهائی نفس عالی، آن است که مورد رضایت حقّ جلّ و علیّ قرار گیرد، که البته این مرتبه، مرحله کمال نفس است.

... رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ. مائده/۱۱۹.

ب - مراتب نفس دانی

۱ - نفس اماره؛

این مرتبه از نفس، قدم اول سقوط است، نفس در مراحل اولیّه، گناهان و مفسدات را مزین و نافع جلوه می‌دهد و آدمی را به آنها امر می‌نماید.

... إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ... یوسف/۵۳.

۲ - نفس غافله؛

پیروی از هوای نفس پس از اندک مدتی موجب می‌گردد دل انسان غافل گردد و غفلت روح را دربر گیرد چنین نفسی دیگر متوجه حق نمی‌شود و وجدان را خاموش می‌سازد و در زیر غبار آلودگی قرارش می‌دهد.

... وَ إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ عَن آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ. یونس/۹۲.

۳ - نفس مدسوسه؛

مدسوسه به معنای آمیخته شده است، چنین نفسی با زشتی معصیت آمیخته شده است، گناه برای این نفس جنبه عرضی ندارد، بلکه مخلوط و ممزوج با نفس گشته است.

وَ قَدْ خَابَ مَن دَسَّيْهَا. شمس/۱۰.

۴ - نفس مریضه؛

نفس آمیخته با گناه به حدی می‌رسد که گناه چون یک سلول فاسد می‌خواهد سایر قسمت‌ها را از بین برد و لذا اگر این نفس باز نگردد، بوسیله همان معاصی گذشته که زمینه‌ساز خطاهای آینده می‌باشد، مریض و بیمار می‌شود.

وَ أَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ وَ مَاتُوا وَ هُمْ كَافِرُونَ. توبه/۱۲۵.

۵ - نفس قاسیه؛

گاهی نفس انسانی در اثر کثرت گناه و معصیت و بیماری ممتد، سخت و خشن می‌گردد، به طوری که از دلخراش‌ترین صحنه‌ها احساس شادمانی می‌کند.

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً.... بقره/۷۴.

۶ - نفس مطبوعه؛

قلبی که قسی شده چون به مرحله‌ای رسیده که به بازگشت آن امیدی نیست بر او مهر می‌زنند که چیزی از بیرون داخل آن نشود و توان پذیرش هیچ رحمتی را نداشته باشد.

خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ... بقره/۷.

۷ - نفس مقلوبه؛

آخرین مرحله و نهایت سقوط قلب و روح، رسیدن نفس به حد نفس مقلوبه است. چنین نفسی دیگر هیچ‌گاه امکان رهایی ندارد، چون ظرف حکمت نبوده و فیض را به سوی خود جلب نمی‌کند و هر آنچه که تاکنون بدست آورده نابود ساخته و اعمال نیک گذشته‌اش حبط شده است.

وَتَقَلَّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ... انعام/۱۱۰.

بعد از بیان مراتب شقاوت و سعادت، به سه روایت در این زمینه توجه کنید:

قال علی علیه السلام: أَسْعَدُ النَّاسِ مَنْ تَرَكَ لَذَّةً فَانِيَةً لِلذَّاتِ بَاقِيَةً. غررالحکم .

سعادت‌مندترین مردم کسی است که لذت فانی دنیا را به خاطر لذت باقی آخرت، ترک نماید .

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: مِنْ عِلَامَاتِ الشَّقَا: جُمُودُ الْعَيْنِ وَ قَسْوَةُ الْقَلْبِ وَ شِدَّةُ الْحِرْصِ فِي طَلْبِ الرِّزْقِ وَ الْإِصْرَارُ عَلَى الذَّنْبِ.^۱

علائم شقاوت عبارتند از: خشکی چشم، سختی دل، حرص زیاد در طلب مال، اصرار بر گناه .

و ايضاً عنه صلى الله عليه وآله: ثَلَاثَةٌ لَا يُخَالِفُهُمُ إِلَّا الشَّقِيُّ، الْعَالِمُ الْعَامِلُ وَ اللَّيْبِيُّ الْعَاقِلُ وَ الْإِمَامُ الْمُقْسِطُ.^۲

سه عده جزء شقی احدی با آنها مخالفت نمی‌کند، عالم عامل، خردمند عاقل، امام عادل .

پیدایش ملکه

نفس انسان در آغاز خلقت از هر عیب و نقصی خالی است و همانند زمین حاصلخیز، مستعد برای پذیرش هر نوع بذری می‌باشد. و البته استعدادهای شقاوت و سعادت به وسیله عوامل متعددی از جمله وراثت در او نهفته شده است.

^۱ بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۱۶۲.

^۲ تنبيه الخواطر، ص ۳۶۱.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: السَّعِيدُ مَنْ سَعِدَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَالشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ.^۱

سعادت مند کسی است که در شکم مادرش سعادت مند بوده و شقی آن کسی است که در بطن مادر شقی بوده باشد .
ولی این استعداد به مرحله فعلیت نرسیده است.

وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا... نحل/۷۸.

و خداوند شما را از شکم مادرانتان خارج نمود، در حالی که هیچ چیزی را نمی دانستید.

قال علي عليه السلام إِنَّمَا قَلْبُ الْوَالِدِ كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ، مَا لُقِيَ فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبْلَتْهُ.^۲

قلب جوان چون زمین خالی است، هر بذری در آن پاشیده شود می پذیرد .

هر عملی که انسان آن را تکرار کند و بدان مداومت ورزد، همان به صورت ملکه در روح او رسوخ می نماید و گاه بدون اراده همان عمل از او صادر می شود، به طوری که جداسدن انسان از آن عادت، بسی دشوار است.

قال امام العسکری علیه السلام: رَدُّ الْمُعْتَادِ عَنِ عَادَتِهِ كَالْمُعْجِزِ.^۳

باز گرداندن معتاد از عادتش همانند اعجاز است .

اگر این ملکه از طریق اعمال حَسَن، محقق شده باشد فضیلت و الا شقاوت نامیده می شود. آنکه در قوس صعود قرار داشته، ملکه فضیلت و آنکه در مراتب نزول واقع شده، ملکه شقاوت و رذیلت نامند.

قوای روح

قوای روح عبارتند از: قوه عقلیه، قوه غضبیه و قوه شهویه. این سه قوه هر کدام حالت اعتدالی دارند که همان عدل است و حالت افراط و تفریط که هر دو ظلم محسوب می شوند. لذا هر کدام از قوا در هر موردی با یک فضیلت و دو رذیلت توأم هستند.

^۱ کنز العمال، ۴۹۰.

^۲ نهج البلاغه، نامه ۳۱.

^۳ بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۳۷۴.

به عنوان مثال، درک صحیح، حالت اعتدال قوه عقلیه است و دخالت در غیر موارد مربوط به خود یا تنها خود را مُدْرک و مفهوم دانستن، حالت افراط آن و سفاهت و بلاهت، حالت تفریط عقل می‌باشد. حالت اعتدال قوه غضبیه، فعل و انفعال مطابق عقل و عدل است و ظلم و تعدی و تجاوز به حقوق خداوند و خود و یا غیر، افراط بوده و انظلام و ستم‌پذیری، حالت تفریط آن می‌باشد. حالت اعتدال قوه شهویه، ارضاء خواسته‌های مشروع و مورد نیاز فطری تن می‌باشد و هرزگی، حالت افراط و سستی، حالت تفریط آن می‌باشد. بر این اساس، تمامی حسنات اعتقادی، عبادی، اخلاقی و معاملی در مفهوم اعتدال سه قوه و تمامی گناهان و معاصی و رداییل از همه ابواب، در زیر مجموعه افراط و تفریط سه قوه می‌گنجند.

مراحل کسب ملکات فضیلت

برای کسب مراحل فضیلت و ایجاد ملکه فضایل، سه مرتبه بایستی طی شود.

۱ - علم

مرتبه اول، علم و دانش است تا علم نباشد عمل هم شکل نمی‌گیرد. البته مراد از علم، خواندن و نوشتن نیست که اشکال شود برخی نمی‌توانند بخوانند و بنویسند اما مخلوق به اخلاق الهی هستند؛ بلکه منظور دانستن است، حال از هر راهی حاصل شود خواه با مطالعه به دست آید یا تجربه و یا علم الهی به وی الهام شده باشد. در قرآن کریم سه بار تزکیه که حاصل عمل است، بر علم مقدم شده است سوره بقره، آیه ۱۵۱؛ سوره آل عمران، آیه ۱۶۴؛ سوره جمعه، آیه ۲. ولی یک بار علم مقدم گشته است. سوره بقره، آیه ۱۲۹.

علت تقدیم عمل، اهمیت آن است و علت تقدیم علم، سیر طبیعی مسئله است زیرا تا علم نباشد، عمل هم صادر نمی‌گردد.

۲ - اراده

بعد از علم و آشنایی به مصالح و مفاسد امور و نیز حسنات و رداییل، نوبت آن می‌رسد که سالک اراده راسخی بر ترک رذیله و فعل حسنه داشته باشد، چه اینکه علم بی اراده صادر نمی‌شود و اگر صادر شود روان را متأثر نساخته و ارزشی ندارد.

۳ - عمل

این مرحله مرحله دشورای است، چنانچه در اخبار و احادیث «جهاد اکبر» شمرده شده است و خود دارای چند مرتبه است.

الف: تخلیه

در آغاز بایستی ظرف دل را از معاصی و گناهان و شبهات اعتقادی و عملی خالی ساخت، ظرف پر از گناه جایی برای فضیلت ندارد، و اگر داشته باشد، به سرعت فضیلت را متعفن می‌سازد.

الْقُلُوبُ كَالْأَوَانِي فَإِذَا كَانَتْ مَمْلُوءَةً بِالْمَاءِ لَا يَدْخُلُهَا الْهَوَاءُ. قلب‌ها همانند ظروف هستند، وقتی ظرف پر از آب باشد، هوا وارد آن نمی‌شود.

برای تحقق این مرتبه بایستی اولاً: گناه را شناخت، ثانیاً: ریشه‌ها و عوامل آن را جستجو کرد، ثالثاً: درمان مناسب تهیه دید، و رابعاً: آن درمان را بکار برد. این چهار حالت همان حالاتی هستند که در درمان بیماری‌های جسمی نیز به کار می‌روند.

ب: تصفیه

بعد از بیرون نمودن آفات و گناهان، بایستی دیواره‌های دل را لای‌روبی کرد و از رسوبات پاکسازی نمود.

ج: تحلیه

پس از طی دو مرتبه قبل، نوبت به زینت دادن دل و مصفا کردن آن به عطر فضایل می‌باشد.

در پایان این مقوله شمه‌ای از تقسیمات مباحث اخلاقی مطرح می‌گردد.

تقسیمات

علوم اخلاقی در یک نگاه کلی به دو دسته اخلاق نظری و عملی تقسیم می‌شوند. اخلاق نظری حاوی مطالب و تئوریهای اخلاقی می‌باشد و اخلاق عملی چنانچه از اسمش پیداست، عمل به بایسته‌ها و نبایسته‌ها می‌باشد.

هر دو بخش فوق‌گانه نگاه به فرد دارند و گاه به جامعه نظر دوخته‌اند. و لذا هر دو قسم، به اخلاق فردی و اجتماعی تقسیم می‌گردند.

در یک نگاه دیگر، علوم اخلاقی را می‌توان به علوم عامه و خاصه تقسیم نمود. علوم عامه شامل تمامی مباحث و سرفصل‌های اخلاقی است ولی علوم خاصه بررسی اخلاق نظری و عملی در مورد قشر خاص و جمعیتی مشخص است. به عنوان مثال: غیبت، دروغ، حسن سیرت و عدالت از اخلاق عامه محسوب می‌شوند و عناوینی چون ذی‌طلبگی، اخلاق پزشکی، اخلاق اداری و اخلاق خانواده که توجه به قشری خاص از جامعه دارد، اخلاق خاصه نامیده می‌شود.

در نگرش چهارم علوم اخلاقی به دو بخش اساسی حسنات و رذایل تقسیم می‌شوند. حسنات، متکفل صعود و رذایل، عامل سقوط انسان می‌باشند.

اخلاق عملی در این مجموعه به دو بخش اخلاق طبیعی و فطری و نیز اخلاق اکتسابی تقسیم می‌گردد.

پایه های اخلاق

در وجود بشر علاوه بر قوه تفکر و تعقل، غرائز و تمایلات گوناگونی خلق شده است، و طبیعتاً به خاطر اختلاف جهت آنها، نزاع برتری جوئی حتمی خواهد بود.

عقل و خرد میل دارد انسان را به سوی کمال سوق دهد، و غرایز، خوی حیوانی را ترویج می‌دهند. در این گیر و دار، عقل محتاج نیرویی است که بتواند انسان را به سوی هدف غایی سوق دهد، و از کجروی یا سقوط باز دارد. متکفل این امر، اخلاق عملی است.

در اینکه ارزش‌های اخلاقی فطری هستند، و خداوند متعال انسان را صاحب محسنات اخلاقی و پویای آن خلق نموده تردیدی وجود ندارد. اما صحبت اینجاست که مبنای اخلاق بایستی بر چه پایه‌ای استوار باشد تا اخلاق فطری باقی ماند.

۱ - برخی بر این عقیده‌اند که اخلاق بر پایه علم و دانش، چنین هدفی را دنبال می‌کند، انسان اگر بر قدرت علمی خود بیفزاید، علم راسخ وی موجب می‌شود خوبی‌ها و بدی‌ها را از هم تمیز دهد و راه صلاح و مصلحت خود را در هر زمینه‌ای بیابد.

این نظریه، به طور کلی، نظریه خوبی است. علم و دانش می‌تواند انسان را آگاه و عالم به حسنات و قبائح نماید و طبیعی است تا علم و دانش نباشد، شناخت حسنات و رذایل اخلاقی میسر نیست. ولی علم و دانش صرفاً اخلاق

علمی را به دنبال دارد نه اخلاق عملی را. و لذا دانش نمی‌تواند مانع انجام قبائح و باعث انجام حسنات گردد. نمونه‌های زیادی را در جامعه سراغ داشته و داریم که با اینکه حسنات را به دقت می‌شناسند، اما دوری می‌گزینند، و رذایل را با علم به آنها انجام می‌دهند.

همه دانشمندان علوم تجربی به وضوح وجود قدرت خداوند را در تمام پدیده‌ها احساس می‌کنند. اما بسیاری از آنها ملحدند. بهبود علم قطعی به رسالت نبی خاتم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله‌داشت ولی چون منفعت مادی خود را در خطر دید، مادی‌گرایی در کنار حسادت مانع پذیرش حق از سوی وی شد.

بسیارند دانشمندانی که از مضرات الکل، مواد افیونی، شهوت‌رانی جنسی و همجنس‌گرایی سخن فراوان گفته‌اند و جاذب‌ترین مقاله‌ها را در کنفرانس‌ها ارائه داده‌اند، ولی خود در خلوت‌ها و جلوت‌ها آن کار دیگر می‌کنند.

کم نیستند دانشمندانی که اختراع و اکتشاف داشتند ولی ثمره زحمت خود را هلاکت جوامع قرار داده و موجبات نابودی بشر را فراهم آورده‌اند.

۲ - عده‌ای دیگر از نظریه‌پردازان با مشاهده موارد نقض عدیده در نظریه اول، نگرشی دیگر یافته‌اند. اینها معتقدند که اخلاق بر پایه عقل می‌تواند هدف غایی انسان یعنی تکامل او را تضمین کند.

این نظریه هرچند از برخی اشکالات نظر اول مصون است اما خود بی‌اشکال نیست، زیرا عقل و خرد به تنهایی قدرت مقابله در برابر موج شهوت و غضب و وسوسه شیطان را ندارد. هیجان شهوت و غلغله غضب وقتی بخروشد، نفس اماره را به ستوه می‌آورد و سرا پای انسان را متزلزل ساخته و تا وادار به گناهِش نکند فرو نمی‌نشیند. و در همه این حالات عقل، در پستیوی مخفی شده است و قدرت ظهور نمی‌یابد. و البته گاهی به ندرت قبل و یا بعد از گناه سر برمی‌آورد و ملامتی به اندازه قدرتش از خود صادر می‌نماید.

۳ - دسته‌ای دیگر بر این عقیده‌اند که بایستی از کودکی چنان قبايح و حسنات را برای کودک طرح نمود و به وی القاء کرد که او عادت نماید و حُسن حَسَن و قبیح قبیح برای او ملکه شود. چنین کودکی در سنین بالا مرتکب گناه نمی‌شود و از محسّنات دور نمی‌ماند.

این نظریه صرفاً وجود ذهنی دارد و بس. در خارج هیچ مصداقی برای چنین تزی یافت نمی‌شود، زیرا اولاً؛ کودک قادر به درک همه قبایح نیست، مثلاً کودک بدی رشوه را درک نمی‌کند چون او هنوز در دو راهی آن گناه قرار نگرفته است تا محتاج به دادن یا دریافت رشوه شود.

ثانیاً؛ یک القاء کودکانه تنها در حد خود با ارزش است، این القاء ساده نمی‌تواند در برابر موج سرکش شهوت و غضب بایستد و سرخم نکند.

۴ - دسته دیگر، اخلاق بر پایه عرفان و شهود را پیشنهاد می‌نمایند، شهود آثار افعال نیک و بد، عامل مهمی است برای ترک بدی‌ها و انجام خوبی‌ها.

اگر انسان، نهایت دروغ را که خشم و سخط ربّ و دوری از رحمت او می‌باشد به عیان ببیند، هرگز مرتکب آن نمی‌شود، و اگر رضایت خداوند از انفاق به مستمند و قرب به رحمت او را مشاهده کند، هرگز از آن جدا نخواهد شد.

طبیعی است این نظریه کاملی است ولی در عین تکمیل بودن، و رساندن انسان به غایت مطلوب، قابل تعلیم و تعلّم نیست. این نظریه راهی بس طولانی را پیش روی انسان قرار می‌دهد و طبعاً همه خلائق قادر به پیمودن این راه دراز و تحمل سختی‌های آن برای وصال به نتایج بزرگش نیستند. به بیان دیگر، این طریقه به عنوان شیوه‌ای فراگیر در جامعه نمی‌تواند نقشی داشته باشد، علاوه اینکه شهود منوط به طی مقدماتی است و عمده سخن ما پیرامون تحصیل همان مقدمات می‌باشد. مضافاً اینکه مدعیان دروغین این سیر بسیارند، خیل وسیعی از اینان طبل‌های توخالی بیش نیستند و خود را به آن وادی زده تا ممری برای ارتزاق یافته و مقامی برای خود جعل کنند و بی‌تردید از انواع معاصی در خفیات خودداری نمی‌کنند. چه اینکه سالکان این نظریه، دهانی دوخته دارند و حاضر به برملا ساختن نتایج کار خود نیستند.

آنکه را اسرار حق آموختند

مُهر کردند و دهانش دوختند

۵ - نظریه پنجم، تز اخلاق بر پایه مذهب را طرح می‌کند. بنابراین نظریه، بایستی اعتقادات مذهبی در انسان قوی شود تا ارتباط با مبدء هستی بخش تقویت یابد، چشم واقع بین، حقایق را نظاره کند، سپس برای رسیدن به آن هدف از نیروی عقل و تدبیر و تربیت بهره گیرد.

مطابق این نظریه، نیروی بالابرنده همان اعتقادات مذهبی است که هر چه قوی تر و راسخ تر باشد، سرعت بیشتری به انسان اعطا می‌کند. در میان مکاتیب الهی، دین اسلام بر اهمیت مسائل اخلاقی تاکید بیشتری دارد، این دین با بیان تشویق‌ها و تندیها، ثواب برجسته متخلّفين به اخلاق الله را بیان می‌دارد و عقاب در راه‌ماندگان و واپس‌گرایان و متخلّفين را مطرح نموده و بدین سان در تمام آنات و لحظات حیات، انسان را با بیم‌ها و نویدها از غفلت و رکود باز می‌دارد.

رسول خداصلی الله علیه وآله عُلّت بعثت خود را تتمیم مکارم اخلاقی می‌داند.

بُعِثْتُ لِأَتِمَّ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ.^۱

برای تتمیم مکارم اخلاقی برانگیخته شده‌ام .

و قرآن کریم او را کامل‌ترین مجموعه اخلاقی معرفی نموده است.

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا. احزاب/۲۱.

همانا رسول خدا برای شما سرمشق نیکویی است، برای آنان که به رحمت خدا و روز قیامت امید دارند و خدا را بسیار یاد می‌نمایند.

و از سوی دیگر در میان علوم اسلامی، اخلاق عملی به عنوان لازم‌ترین علم دانسته شده است.

قال الكاظم عليه السلام: أَلْزَمُ الْعِلْمَ لَكَ مَا دَلَّكَ عَلَى صَلَاحِ قَلْبِكَ.^۲

لازم‌ترین علم برای تو، علمی است که تو را به سوی اصلاح روح و روانت ببرد .

^۱ سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۱۰.

^۲ بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۲۰.

زیرا که شرافت هر علمی به موضوع آن ارتباط دارد و موضوع علم اخلاق، روان و نفس انسانی است و چیزی عظیم‌تر از او برای انسان وجود ندارد، بلکه انسانیت انسان به همان است.

هدف اخلاق

هدف علم اخلاق آن است که سه قوه عقل، غضب و شهوت از قوای روح را در حد تعادل نگه داشته و از افراط و تفریط بازشان دارد. و به عبارت دیگر هدف علم اخلاق، ایجاد ملکه عدالت در قوای نفس است.

عدالت، شقوق مختلفی دارد؛ برترین و بالاترین و حد اعلای عدالت مربوط به ذات اقدس الهی می‌باشد که صلاح و فساد خلق را تشخیص می‌دهد و هر آنچه مصلحت بداند جعل نموده و آنچه که مصلحت نداند دفع می‌گرداند.

حد وسطای عدالت، مخصوص بندگان برگزیده خداوند یعنی پیامبران الهی و در پی آنها اوصیاء آنان می‌باشد و پایین‌ترین درجه عدالت، عدالت عموم مردم نسبت به دیگران و نسبت به خود است، که البته بالاترین حد این قسم از عدالت، ایجاد ملکه عدالت است و همان غایت و هدف علم اخلاق می‌باشد. بنابراین بیان، قلّه اخلاق حسنه عدالت و انتها و پایین‌ترین مرحله تمام رذائل، ظلمت محض می‌باشد و لذا ظلم و عدل همیشه در مقابل یکدیگرند.

وصف عدالت در چهار چیز تجلی می‌یابد و تمام حسنات اخلاقی تحت این چهار واقع می‌شود و آنها عبارتند از:

۱ - حکمت که تعلّم، تعقل، تذکر، تحفظ و ذکا، زیر مجموعه آن را تشکیل می‌دهند.

۲ - شجاعت که حلم، شهامت، تواضع، حمیت، رقت و نفس مطمئن، در تحت آن واقع شده‌اند.

۳ - عفت که حیا، صبر، قناعت، وقار و حریت را در ذیل خود جای داده است.

۴ - سخا که ایثار، عفو، مروّت، طلب اوصاف حسنه و مواساة را به عنوان شقوق فرعی به همراه دارد.

البته رذایل اخلاقی در اضداد عدالت متجلی است و لذا از بیان تقسیم مجددی برای آن خودداری می‌کنیم.

قدرت اخلاق

علم اخلاق می‌تواند دگرگونی‌های عظیمی در فرد و به تبع آن، در جامعه ایجاد کند؛ می‌تواند فاحشه هرزه‌ای چون شعوانه بصریه را آدم نماید. می‌تواند راهزن شروری چون فضیل عیاض را عالم و زاهد و عابد کند، می‌تواند نصح

را مَثَل تائب واقعی کرده و او را قابل مدح در قرآن گرداند، می‌تواند فاحشه زمانه پیامبر یهود را در سلک اولیاء خداوند قرار دهد.

اما آیا می‌تواند طبیعت انسانی و ذات انسانی را دگرگون نماید؟

همان طوری که مثال‌های بالا و ده‌ها مثال دیگر از آن جمله را به خاطر داریم که از پرتگاه شقاوت قد کشیده و به سعادت عظمی رسیده‌اند، مثال‌های زیادی نیز وجود دارد که با وجود همه شرایط ظاهری بازگشت، ذره‌ای از شقاوت آنها کاسته نگشت، ابوجهل و ابولهب هرگز ایمان نیاوردند، ابوسفیان در زمان نصب عثمان به خلافت گفت: نه بهشتی است و نه جهنمی، هدف ما حکومت بود و اکنون ای آل‌امیه آن را مانند توپ به هم پاس دهید.

وجه جمع این موارد به چیست؟ چرا مصلحی فاسد و فاسدی مصلح می‌شود؟ چرا حرّ باز می‌گردد، عمر سعد و یزید نه و...؟

بنابر آنچه از آیات و اخبار و احادیث آل‌البیت علیهم السلام به دست می‌آوریم، طبیعت فاسده و ذات فاسده هیچ‌گاه اصلاح نمی‌شود و به اصطلاح ذات انسانی هیچ‌گاه دگرگون نمی‌گردد و اساساً تغییر ذات محال بوده چرا که موجب انقلاب ذات است. به بیان ساده‌تر، تخم مرغ اگر پوسته آن خونی باشد قابل طهارت است اما اگر اساس آن گندیده شود، دیگر علاجی ندارد و او دیگر جوجه نمی‌شود، زیرا استعداد آن را ندارد.

در جوهره حرّ بن یزید ریاحی جوهره سعادت و بازگشت وجود داشته است ولی در جوهره عمر سعد، شقاوت نهفته شده و آن ذات شقی اصلاح نمی‌شود. البته ناگفته نماند که انسان با افعال خود و یا بر اثر وراثت و ژنتیک، چنین سعادت و شقاوتی را ایجاد کرده است و بر دل خود موجبات مهر خوردن را فراهم نموده است و لذا بر خلاف عقیده جبری مسلک‌ها که می‌گویند انسان بی‌تقصیر است بایستی گفت عامل پیدایش شقاوت و سعادت انسان و نسل‌های آتی وی، خود اوست.

اکنون به این آیات و احادیث بنگرید.

قرآن کریم خطاب به پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله می‌فرماید:

أَنْتَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمَعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ × وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمَى عَنْ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تُسْمَعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ. نمل / ۸۰ و ۸۱.

تو هرگز نمی‌توانی سخت را به گوش مردگان برسانی و نمی‌توانی کران را هنگامی که روی بر می‌گردانند و پشت می‌کنند فراخوانی، و نیز نمی‌توانی کوران را از گمراهیشان برهانی، تو فقط می‌توانی سخت را به گوش کسانی برسانی که آماده پذیرش ایمان به آیات ما هستند و در برابر حق تسلیم می‌باشند.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: **الْإِنْسَانُ مَعَادِنٌ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ**.^۱

انسان‌ها معادنی چون معدن‌های طلا و نقره هستند .

از این روایت استفاده می‌شود، همان طوری که معدن دگرگون نمی‌شود و معدن طلا تبدیل به نقره نمی‌گردد، ذات انسانی نیز قابل تغییر نیست و البته این ذات چون معدن در دل زمین، مخفی است و برای هر کسی به سهولت آشکار نمی‌شود.

به این روایت نیز از آن حضرت توجه کنید:

إِذَا سَمِعْتُمْ أَنَّ جَبَلًا زَالَ عَنْ مَكَانِهِ فَصَدِّ قُوَّهُ وَ إِذَا سَمِعْتُمْ بِرَجُلٍ زَالَ عَنْ خُلُقِهِ فَلَا تُصَدِّ قُوَّهُ فَإِنَّهُ سَيَعُودُ إِلَى مَا جُبِلَ عَلَيْهِ.

اگر شنیدید کوهی از جای خود حرکت کرده آن را تصدیق کنید ولی اگر شنیدید کسی از خلقتش بازگشته، آن را تصدیق ننمایید چون او به زودی به سوی خلقت جبلی و فطری خود برمی‌گردد .

امام صادق علیه السلام در همین باره می‌فرماید:

إِزَالَةُ الْجِبَالِ أَهْوَنُ مِنْ إِزَالَةِ الْقَلْبِ عَنْ مَوْضِعِهِ.^۲

حرکت کوه از محل خود آسان‌تر است از میل قلب از جایگاه خودش (از حالت خودش).

طبق این دو روایت نیز، اخلاق جبلی و فطری انسان قابل دگرگونی نیست. و البته روایت ذیل نیز به همین معنا توجه دارد. مطابق این حدیث طبیعت فاسد با فساد مانوس است و استعداد و لیاقت جذب حکمت را ندارد.

^۱ جامع السعادات، ج ۱، ص ۲۴.

^۲ بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۲۴۰.

قال امام الهادی علیه السلام: الْحِكْمَةُ لَا تُنْجَعُ فِي الطَّبَاعِ الْفَاسِدَةِ^۱.

حکمت در طبیعت فاسده نفعی نمی‌رساند .

مقدمات مخلّق شدن

در پایان این بحث، چند نکته که در متخلّق شدن به اخلاق الهی مؤثرند بیان می‌داریم و از خداوند تبارک و تعالی توفیق راهیابی به خُلُقِ که او برای خَلْقش می‌پسندد خواستاریم.

۱ - تفکر

مرحله اول پرهیز از رذائل، تفکر است. تفکر مفاسد گناه، آثار وضعی و یا تکلیفی آن، تاثیر گناه در دور شدن از مبدأ فیض، عامل مهمی برای منع از صدور گناه می‌باشد. تفکر در عظمت کسی که گناه در محضر او انجام می‌گیرد، عظمت خداوندی که خالق جهان و انسان است و انسان را در افعالش آزاد خلق نموده تا به میل خود راه ثواب یا خطا را بییماید، نیز می‌تواند به مقتضای رعایت شرایط و معادلات ارتباط عبد و معبود، آدمی را از آلودگی به گناه دور کند.

۲ - شناخت امراض

قبل از درمان باید درد را شناخت تا بتوان با آن مقابله نمود در امراض جسمی برای تشخیص مرض، انسان به دو گونه عمل می‌کند، گاهی قبل از مرض متوجه استعداد بدن برای مرض می‌شود ولی گاهی بعد از بیمار شدن و سرایت بیماری به اعضای مختلف، از آن آگاه می‌گردد. مراجعه به طبیب در هر دو صورت مفید است اما شخص اول راه آسان‌تری را برای درمان خود می‌پیماید.

امراض روحی نیز به همان دو صورت معالجه می‌شوند، ولی مهم در اینجا شناخت مرض است، چیزی که در امراض جسمی چه بسا از اهمیت کمتری برخوردار باشد، و غالب امراض جسمانی به سادگی قابل شناخت می‌باشند. زیرا در آنجا طبیب غالباً مرض و یا آثار آن را به چشم ظاهر می‌بیند. اما در امراض روانی، رؤیت مرض برای همه و هر چشمی امکان‌پذیر نیست، لذا تشخیص مرض بسی دشوار است، و تا مرض مشخص نشود، درمان

^۱ همان، ص ۳۷۰.

هم یافت نمی‌شود. علاوه اینکه بیماری جسمانی چون عضوی را از کار می‌اندازد و یا ایجاد درد و ناراحتی می‌کند، وجود آن غیر قابل انکار است، اما کم نیستند کسانی که بیماری حتمی روحانی خود را انکار می‌کنند و یا حتی نشانه صحت می‌پندارند. و چه بسا انسان، بزرگترین قبایح را مرتکب می‌شود ولی با توجیهاات آن را حسنه می‌داند. بنابراین قدم دوم در این راه، تقبل مرض و پذیرش آن است.

سومین نکته در بیماری روحانی، شناخت منشأ بیماری است. گاهی منشأ بیماری وراثت است، برخی بیماری‌ها ریشه ژنتیکی دارند، جدا شدن انسان از این نوع بیماری کار دشواری بوده و دفع چنین بیماری و مرضی به مؤونه‌ای بیشتر نیاز دارد. گاهی نیز منشأ بیماری محیط است، روح لطیف انسانی از محیط اثر می‌پذیرد و موثرات بد، در روح ایجاد بیماری می‌نمایند. و برخی دیگر از امراض، از بیماری‌های دیگر منشعب می‌شوند به عنوان مثال، حسادت شخص نسبت به دیگری از خود بزرگ‌بینی او منشأ شده است. اگر آن بیماری ریشه‌ای درمان گردد، امراض روبنائی خود به خود مرتفع می‌گردند.

به هر حال برای شناخت امراض باید:

۱ - مرض را شناخت تا قابل پیشگیری باشد و اگر با روح و روان آمیخته شده است، راه معالجه‌اش معین گردد.

۲ - مرض را به عنوان بیماری روانی پذیرفت و نبایست با توجیهاات واهی خود را سالم جلوه داد.

۳ - بایستی منشأ اصلی بیماری اعم از وراثت، محیط و یا عوامل دیگر کشف شود.

۴ - تجارب دیگران

استفاده از تجارب دیگران نقش حساسی در زندگی آتیه انسان دارد، چرا که انسان بیشتر از یک عمر ندارد، و اگر بخواهد در این عمر تجربه تحصیل کند، وقت به کارگیری آنها را نخواهد داشت و عمری دیگر به وی اعطا نمی‌شود، پس چه بهتر است در این عمر واحد، از تجارب دیگران بهره برد و همان‌ها را بکار گرفت که در این صورت انسان در واقع دو عمر نموده است. کسی که وقایع تاریخی گذشته را می‌خواند و می‌شنود و از آن مطلبی یاد می‌گیرد و به کار می‌بندد، در واقع عمر همان افراد مورد خطاب اولیه را دارد.

به هر حال، این مطلب بایستی به عنوان اصل اساسی زندگی تلقی شود که نبایست برای دیگران عبرت گشت و موجب تجربه دیگران شد. بلکه بایستی از تجارب دیگران و گذشتگان سود جست و آن را به کار بست.

۴ - همنشین خوب

دوست شایسته، همنشین خوب و همسر لایق می‌توانند تاثیر عمیقی در اخلاق انسان ایجاد کنند. دوستی که عیب‌های انسان را مخفی می‌کند و به او نمی‌گوید، دوستی که تنها عیوب را می‌شمرد و حسنات انسان را نمی‌بیند، دوستی که اصولاً کاری به اخلاق و معاشرت ندارد و عامل دوستی ارتباط محدود دیگری بوده است؛ این سه، دوست لایق نیستند. دوست آن است که ضمن رعایت احترام و آداب دوستی، عیوب دوست خود را بیان دارد و در جهت رفع آنها حرکت کند.

سرشت انسان به صورتی است که خوبی‌ها و بدی‌های اطراف را به سرعت جذب می‌نماید، به حدی که مجالست در انسان‌های کامل هم اثر می‌گذارد، لذا پرهیز از مجالست با کسانی که به ظاهر اخلاقی ناشایست دارند و یا ظاهری شایسته ولی سیرتی آلوده یافته‌اند، واجب اخلاقی محسوب می‌شود.

همسر نیز از این دایره خارج نیست، چه اینکه او مدتی بیشتر و لحظاتی حساس‌تر با همسر خود به سر می‌برد و ارتباطی قوی‌تری با او دارد به همین جهت، تاثیر و تاثر عمیق‌تر می‌گردد. یکی از راه‌های متخلّق شدن به اخلاق الهی، گزیدن همسر شایسته است، همسری که دست انسان را گرفته و بالا برد. چه بسیارند جوانان پاک دامن و عفیف و عقیقه‌ای که بعد از ازدواج آلوده شده‌اند، دختران محجبه‌ای که در خانواده شوهر به واسطه محیط فاسد زندگی جدید، ناز و کرشمه و قهقهه و نیز حضور با چهره‌ای بزک کرده و بدنی نیمه عریان در کنار نامحرمان برای وی عادی شده است.

۵ - حمل بر صحت

آخرین نکته‌ای که اینجا عنوان می‌شود پیرامون نحوه ارتباط انسان با اعمال و رفتار دیگران است. لازم است آن کس که در مسیر هدایت قرار گرفته است، نسبت به کردار بندگان خدا سوء ظن نیابد. یکی از آفت‌های مهم سیر و سلوک الی الله، عجب و خودبزرگ‌بینی و یا کبر و خود را بزرگ‌تر بینی است. سلوک وقتی به این آفت دچار شد، سیر قهقرایی می‌پیماید و به عقب برمی‌گردد.

باید متوجه بود همه خلائق بندگان خدایند و ارزش هر بنده‌ای به اندازه ارتباط او با خداست و این ارتباط را احدی جز همان بنده و خدای او نمی‌دانند و هیچگاه پرده‌های انسانی تا به نهایت دریده نمی‌شود و رازهای او تا به آخر کشف نمی‌گردد و این سنّت الهی و موهبت عظمای خدایی به بندگانش در دنیاست.

علاج این آفت در این است که اعمال بندگان، حمل بر صحت شود، به طوری که اگر فعل بنده‌ای ده‌ها حمل فاسد و یک حمل صحیح دارد، بر همان حمل گردد.

ناگفته نماند که انسان بایستی با افعال خود معامله‌ای عکس نماید و لغزش‌های خویش را بزرگ بشناسد. چنین ایده‌ای، از عجب و غرور و کبر می‌کاهد و در نهایت موجب نابودی آن می‌شود.

زن

در این مبحث به حول و عنایت الهی به بررسی دیدگاه اسلام در مورد زن می‌پردازیم و قبل از آن نگاهی اجمالی به وضعیت زن در گذشته و حال می‌افکنیم.

زن در گذشته

زن در حجاز

اعراب جاهلیت، دختران را از ترس اسیری و فقر زنده به گور می‌نمودند. قرآن کریم این عمل زشت آنان را چنین مذمت نموده است:

وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٌ × يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلْأَسَاءَ مَا يَحْكُمُونَ. نحل/ ۵۸ و ۵۹.

هرگاه یکی از آنها را به دختر بشارت دهند، صورتش سیاه می‌شود و به شدت خشمگین می‌گردد و به خاطر آن بشارت بد از قبیله خود متواری گشته و نمی‌داند آیا او را با ننگ و عار نگه دارد یا در خاک پنهانش نماید چه حکم بدی است.

روزی عربی نزد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: گناهی کرده‌ام آیا توبه دارد؟ و آنگاه گناه خود را چنین شرح داد: مسافرت بودم همسرم بچه زائید، وقتی از سفر برگشتم، گفت: مرده است، بعد از سه سال روزی دختری در خانه دیدم، گفتم: از کیست؟ زنم گفت: دختر خودمان است، همان است که سه سال پیش در سفر بودی زائیده بودم، به امانت سپردم که بزرگ شود، شاید ببینی و از قتل آن درگذری. من چیزی نگفتم. روزی او را با خود به صحرا بردم چاله‌ای کندم دختر را در چاله انداختم وی شیرین‌زبانی می‌کرد و من خاک می‌ریختم. می‌گفت: مگر چه کرده‌ام؟ ولی من توجه نمی‌نمودم، اکنون نمی‌دانم خدا مرا می‌بخشد یا نه! رسول خدا به شدت متأثر شدند و سیلاب اشک از چشمانش جاری شد و فرمود: از من دور شو تا شومی تو مرا نگیرد.

زن در یونان

ازدواج در یونان اجباری بود، و زن حق ارث و طلاق نداشت، او به مثابه یک کالا مورد داد و ستد قرار می‌گرفت. زن را با گندم و حبوبات معاوضه می‌نمودند، و جزء به همین اندازه ارجی به او نمی‌نهادند.

زن در روم

دختر از خود اراده‌ای نداشت و پدر حق داشت او را بفروشد و یا قرض بدهد و حتی به کرایه بسپارد. خرید و فروش دختران و به رهن سپردن آنان قبحی نداشت.

زن در استرالیا

زن چون حیوان اهلی بود و در برخی نقاط هنگام قحطی از گوشت وی استفاده می‌شد.

زن در هند

هندوها هنگام مردن مرد، جسد زنش را می‌سوزاندند، که البته اکنون نیز مطابق آئینشان می‌بایست چنین کنند ولی قوانین دولتی مانع آنها می‌شود. وقتی شعله آتش میّت بلند می‌شد زن وظیفه داشت خود را به شعله آتش شوهر اندازد و دراز بکشد تا بدن وی در کنار شوهرش خاکستر شود و البته اگر زنی توان چنین کاری نمی‌داشت، می‌بایست سر بتراشد و از آن منطقه بیرون رود.

زن در ایران

زن حق اظهار نظر نداشت و از ارثیه محروم بود. ازدواج وی بالاجبار صورت می‌پذیرفت. نکاح شغار و به اصطلاح زن به زن، بدون قرار دادن مهر، عادی بود. در قتلها و خونریزیها، زن مرغوبترین کالا برای اهداء به اولیاء مقتول بود. آن زن در منزل جدید هیچ اعتباری نداشت و چون به جای خون آمده بود، از هر نوع بدرفتاری در حقّ وی خودداری نمی‌کردند.

زن در جوامع کنونی غرب

هر چند به ظاهر، جوامع غربی به زن به عنوان یک انسان مستقل می‌نگرند، و برای او استقلال رأی، استقلال در تفکر و... قائلند اما همه اینها زیر چتر مادی بودن وی قرار گرفته است.

بنابراین دیدگاه، زن به واسطه وجود قوه ارضاء غرایز مرد در وی، یک وسیله‌ای است برای کامیابی و خوشگذرانی و یا ابزاری است برای دستیابی به مطامع اقتصادی.

به همین خاطر گروهی برای رسیدن به اهداف خود و سیطره‌ای محدود یا نامحدود بر انسان‌ها از زن بهره می‌برند و در همین مسیر و تنها به همین جهت برای وی احترامی شایان قائل هستند.

سیاستمداران، برای سیطره ملتها از زن استفاده می‌کنند، و با ارضاء میل جنسی مخالفین خود، به اهداف از قبل معین شده نزدیک‌تر می‌شوند.

هیچ‌گاه فراموش نمی‌شود اسپانیا که قرن‌ها تحت حکومت اسلامی بود و مسیحیت با انواع حربه‌های نظامی و جنگ‌های پی در پی قادر به تسخیر آن نگردید، به یکباره زنان اروپایی را وارد کشور اسلامی اسپانیا نمودند و شیوع فساد و فحشای جنسی با دخترکان بزک کرده اروپایی موجب هدم اسلام در آن منطقه گردید و اکنون اسپانیا، با وجود آثار گسترده اسلامی باقیمانده از آن اعصار کشوری اسلامی شمرده نمی‌شود.

بازرگانان و تاجران برای فروش کالاهای خود از زن بهره می‌برند، صدای زیبای آنها در تبلیغ کالاها، چهره آراسته و بدن عریان زن در کنار اجناس و یا به عنوان خدمه فروش و یا حداقل عکس وی بر کالا موجب جلب مشتری می‌شود.

ساخت ترانه‌ها و فیلم‌ها، نیز شیوه‌ای دیگر از بهره‌بری از زن در تمدن غرب است. کاباره‌ها، دانس‌ها و... میلیاردها ثروت را در یک شب نصیب ثروت‌اندوزان می‌نمایند، دولت‌ها نیز برای کلویها و خانه‌های فساد و فحشا، جواز کسب صادر می‌کنند و مراکز اداری هم عوارض و مالیات خاصی بر آنها وضع می‌نمایند.

زن نزد یهود و مسیحیت

در کتاب‌های یهود و مسیحیت تعابیر خشنی در مورد زن به کار رفته است که متأسفانه برخی عبارات آنها قابل توجیه نیست.

کتاب «القرآن و القصة الحدیثه» به گوشه‌هایی از نظرات و عقاید پیروان امروزی این دو دین، در مورد زن پرداخته است، که به دو نمونه از آنها اشاره می‌شود.

«المحامی» نویسنده این کتاب بخشی از «سفر ایوب» از کتاب تورات را چنین نقل می‌کند:

المرءة اشد مرارة من الموت، و لا ينجو من شرها الا الرجل الذي يحبه الله، و كل الف رجل ينجو رجل واحد و لكن لا توجد امرئة طيبة على وجه الاطلاق.

تلخی زن، از مرگ بدتر است و هیچ مردی جز آن کس که خداوند وی را دوست داشته باشد، از شرّ وی خلاص نمی‌گردد، و از هر هزار مرد، یک مرد نجات نمی‌یابد، و یک زن شایسته در تمام گیتی یافت نمی‌شود.

و نیز به نقل از «قدیس ترتولیان» از علماء مسیحیت آورده است:

المرءة هی مدخل الشيطان الى قلب الرجل و نفسه و هی تخالف دائماً تعاليم الله و تغرى الرجل على الخروج عن دينه.^۱

زن راه عبور و ورود شیطان است، او قلب و نفس مرد است و دائماً با تعالیم الهی به مخالفت بر می‌خیزد، و مرد را وادار می‌کند که از دین خود دست بردارد .

زن از دیدگاه اسلام

زن از دیدگاه اسلام چون مرد موجودی دو بعدی است، و در کنار بعد جسمانی وی، و مهمتر از آن بعد روحانی او قرار گرفته است و همان‌گونه که مرد برای ترویج بعد روانی خود باید اندیشه کند و آن را به کار بندد، زن نیز همان طور بایستی در مسیر وارستگی روان خود تلاش نماید.

اکنون و به عنوان مقدمه بحث، به دو نمونه از دیدگاه مساوی اسلام به مرد و زن توجه کنید.

زن همانند مرد مورد خطاب خدا قرار گرفته و به مخاطب شدن وحی الهی مزین شده است.

وَ اِذْ قَالَتِ الْمَلَايِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفٰكِ عَلٰى نِسَاءِ الْعَالَمِيْنَ × يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَ اسْجُدِي وَ ارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِيْنَ. آل عمران/ ۴۲ و ۴۳.

هنگامی که فرشتگان گفتند: ای مریم خدا تو را برگزیده و پاک ساخته و بر تمام زنان برتری داده است، ای مریم به شکرانه این نعمت برای پروردگارت خضوع و سجده نما و با رکوع‌کنندگان رکوع کن.

^۱ القرآن و القصة الحديثه محمد كامل حسن المحامي، ص ۱۴۱.

وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفَتْ عَلَيْهِ فَالْقَبِيحَ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَ جَاعِلُوهُ مِّنَ الْمُرْسَلِينَ. قصص/۷.

ما به مادر موسی وحی کردیم که او را شیر ده و هنگامی که بر او ترسیدی وی را در دریا افکن و نترس و غمگین نباش که ما او را به تو باز می‌گردانیم و او را از رسولان قرار می‌دهیم.

زن نیز چون مرد موظف به انجام عبادات و واجبات است.

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ. نحل/۹۷.

هر کس کار شایسته انجام دهد، خواه مرد باشد یا زن، در حالی که مؤمن است او را به زندگی پاک‌تری می‌داریم و پاداش آنها را به بهترین اعمالشان خواهیم داد.

وَ قُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَ كَلِمَتَهَا رِغْدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ. بقره/۳۵.

و گفتیم ای آدم تو با همسرت در بهشت سکونت کن و از نعمت‌های آن بخورید، ولی نزدیک این درخت نشوید که از ستمکاران خواهید بود.

احترام زن در قرآن

زن محور سکون و آرامش است، چنانچه در آیه ذیل صریحاً بدان اشاره شده است.

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا.... اعراف/۱۸۹.

اوست خدایی که شما را از یک فرد آفرید و همسرش را نیز از جنس او قرار داد تا در کنار او بیسایید.

همین مضمون در سوره روم، آیه ۲۱ نیز آمده است.

نهایت اینکه در قرآن، «انسان» مطرح است، نه زن و نه مرد. در سوره الرحمن که عروس قرآن شمرده می‌شود، چنین آمده است:

الرَّحْمَنُ × عَلَّمَ الْقُرْآنَ × خَلَقَ الْإِنْسَانَ × عَلَّمَهُ الْبَيَانَ. الرحمن ۱/ تا ۴.

خداوند رحمن قرآن را تعلیم نمود، انسان را آفرید و به او بیان آموخت.

خداوند معلم است و رحمانیت خود را تدریس می‌کند و بنابر اینکه هر معلمی رشته خود را تدریس می‌کند، سرلوحه صفات خداوند، رحمانیت اوست. او انسان را خلق نموده، مخلوق در این آیه، نه زن است و نه مرد، بلکه انسان است. خداوند به او یعنی انسان، بیان آموخته است. محور و معیار اساسی در همه جا انسان است نه چیز دیگر.

از سوی دیگر، انسان دارای دو حیث است، حیث جسمانی و حیث روحانی. بی‌تردید انسانیت انسان به روان اوست و روان همه انسان‌ها یکی است و مذکر و مؤنث ندارد، تذکیر و تأنیث از عوارض جسم است و روح مجرد که اندام ندارد مذکر و مؤنث هم ندارد.

احترام زن در روایات

در اخبار و احادیث، پیرامون شیوه صحیح معاشرت با زنان دستوراتی مهم وارد شده است که نمونه‌هایی از آنها را آورده‌ایم.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: أَخْبَرَنِي أَخِي جَبْرَائِيلُ وَ لَمْ يَزَلْ يُوصِينِي بِالنِّسَاءِ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنْ لَا يَحِلُّ لِرِجَالِنَا أَنْ يَقُولَ لَهَا أَفٌّ.^۱

برادرم جبرائیل به من خبر داد و چنان در مورد زنان، مرا سفارش کرد که گمان کردم بر شوهرش جایز نیست به وی اف بگوید.

و ايضاً عنه صلى الله عليه وآله: خَيْرُكُمْ خَيْرُكُمْ لِأَهْلِهِ وَ أَنَا خَيْرُكُمْ لِأَهْلِي.^۲

بهترین شما بهترین شما برای زنانشان است و من نسبت به شما بهترین برای همسرانم هستم .

قال علي عليه السلام: وَ أَنَّهُنَّ أَمَانَةُ اللَّهِ عِنْدَكُمْ فَلَا تُضَارُّوهُنَّ وَ لَا تَعْضُلُوهُنَّ.^۱

^۱ مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۲۵۲.

^۲ مکارم الاخلاق، ص ۲۱۶.

زنان امانت خداوند نزد شما هستند، پس آنها را آزار نرسانید و بر آنها سخت‌گیری نکنید .

شبهات

همانطوریکه دیدیم، اسلام برای زن، ارزشی والا قائل بوده و قداستی مضاعف به وی بخشیده است. اما با این وصف دستوراتی که وجهه عملی در جزئیات شریعت داشته و در این اوامر برای زن نقش دوم در نظر گرفته‌اند، موجب ایجاد شبهاتی شده است. در این قسمت از مبحث، شبهات مطرح شده در جامعه را در همین مورد، برای تنویر اذهان بیان نموده و جواب خواهیم گفت.

در برخی از آیات و روایات به مواردی برمی‌خوریم که شاید ظاهر آنها را نگرشی منفی به جنس مؤنث ببینیم، جواز زدن زن به وسیله همسر، لزوم غیرت و ستایش آن برای مردان، ممنوعیت خروج زن از منزل، نهی از مشورت با او، ترک اطاعت و لزوم مخالفت وی، نقصان عقل و ضلع معوج و نیز قلت زنان شایسته، فهرستی از عناوین اخبار و احادیث در این زمینه است که اینک به نمونه‌ای از آنها اشاره می‌شود.

الف: جواز زدن زن

در آیه شریفه ذیل آمده است:

الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاصْرَبُوهُنَّ فَإِنِ اطَّعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا نساء/ ۳۴ .

مردان سرپرست برزنانند به خاطر برتریهایی که خداوند برای برخی بر برخی دیگر قرار داده است و به خاطر تعهداتی که در مورد پرداخت نفقه دارند، زنهای صالحه آنانند که متواضع بوده و حقوقی که خداوند برای شوهرانشان قرار داده در غیاب آنها حفظ می‌کنند، ولی آن دسته از زنان را که از مخالفتشان بیم دارید، پند دهید و اگر مؤثر نبود در بستر از آنها دوری کنید و اگر آن هم مؤثر نبود آنان را تنبیه کنید و اگر از شما تبعیت کردند زیاده روی ننمایید و بدانید که خداوند بلندمرتبه و بزرگ است.

^۱ مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۲۵۱.

ب: غیرت مردان

قال الصادق عليه السلام: لَيْسَ الْغَيْبَةُ إِلَّا لِلرِّجَالِ، فَأَمَّا النِّسَاءُ فَإِنَّمَا ذَلِكَ مِنْهُنَّ حَسَدٌ، وَالْغَيْبَةُ لِلرِّجَالِ وَلِذَلِكَ حَرَّمَ عَلَيَّ النِّسَاءَ إِلَّا زَوْجَهَا وَأَحْلًا لِلرِّجُلِ أَرْبَعًا فَإِنَّ اللَّهَ أَكْرَمَ مِنْ أَنْ يَبْتَلِيَهُنَّ بِالْغَيْبَةِ وَيَحِلُّ لِلرِّجُلِ مَعَهَا ثَلَاثًا.^۱

غیرت تنها برای مردان جایز است، غیرت زنان همان حسد است، بر این اساس برای زن احدی غیر شوهرش روا نیست، ولی برای مردان تا چهار زن (با حصول شرایط) مشروع می‌باشد. خدای متعال کریم‌تر از آنست که زنان را به غیرت بیازماید و لذا سه زن دیگر را با وجود شرایط برای شوهرش حلال فرموده است.

ج: ممنوعیت خروج از منزل

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: أَيُّ امْرَأَةٍ تَطَيَّبَتْ وَخَرَجَتْ مِنْ بَيْتِهَا فَهِيَ تُلَعْنُ حَتَّى تَرْجِعَ إِلَى بَيْتِهَا مَتَى مَا رَجَعَتْ.^۲

هرزنی که خود را زینت کند و خوشبو نماید و از منزل خود خارج گردد، تا وقتی که بازمی‌گردد از درگاه رحمت خداوند بدور است تا هرزمانی که طول کشد.

د: نهی از مشورت

عن سليمان بن خالد قال: سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول: إِيَّاكُمْ وَمُشَاوَرَةَ النِّسَاءِ، فَإِنَّ فِيهِنَّ الضَّعْفُ وَالْوَهْنُ وَالْعَجْزُ.^۳

سليمان بن خالد می‌گوید: از امام صادق عليه السلام شنیدم که می‌فرمود: از مشورت با زنان بپرهیز چرا که رأی آنان ضعیف و سست بوده و نظراتشان حکایت از عجز می‌نماید.

ه: ترک اطاعت

^۱ وسایل الشیعه، حدیث ۲۵۲۸۲.

^۲ وسایل الشیعه، حدیث ۲۵۳۰۸.

^۳ وسایل الشیعه، حدیث ۲۵۳۷۱.

قال علي عليه السلام: ثلاثٌ مُهلِكَاتٌ: طاعةُ النَّساءِ وطاعةُ الغُضبِ وطاعةُ الشَّهْوَةِ^١ سه چیز هلاکت آورند، اطاعت زنان، اطاعت خود در حال خشم اطاعت از شهوتها و خواسته‌های خود.

و: نقصان عقل

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: ما رأيتُ من ضَعِيفَاتِ الدِّينِ وَنَاقِصَاتِ الْعُقُولِ أَسْلَبَ لِي ذِي لُبٍّ مِنْكُنَّ^٢. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم خطاب به دسته‌ای از زنان فرمودند: من از شما کسی را که دینش ضعیف‌تر و عقلش ناقص‌تر باشد، ندیده‌ام.

ز: ضلع معوج

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: إِنَّمَا مَثَلُ الْمَرْئَةِ مِثْلُ ضِلْعِ الْمَعْوَجِ إِنْ تَرَكَتَهُ انْتَفَعَتْ بِهِ وَإِنْ أَفْتَمَتْهُ كَسَرَتْهُ^٣.
مثل زن چون دنده کجی است اگر او را رها کنی و به حال خود گذاری از آن بهره می‌بری ولی اگر بخواهی او را راست کنی، وی را می‌شکنی.

ح: بازیچه دست ابلیس

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: أَلْتَسَاءُ حَبَائِلُ الشَّيْطَانِ، مَا لِلشَّيْطَانِ سِلَاحٌ أَبْلَغُ فِي الصَّالِحِينَ مِنَ النَّسَاءِ؟^٤
زنان ریسمانهای شیطانند، شیطان را اسلحه‌ای کاری‌تر از زنان در مورد بندگان صالح خدا نیست.

ط: قلت زنان شایسته

قال الصادق: إِنَّ النَّاجِيَّ مِنَ الرِّجَالِ قَلِيلٌ وَمِنَ النَّسَاءِ أَقْلٌ وَأَقْلُ^٥.

^١ مستدرک الوسائل، حدیث ۱۶۶۵۸.

^٢ وسایل الشیعه، حدیث ۲۴۹۳۴.

^٣ وسایل الشیعه، حدیث ۲۵۳۴۳.

^٤ مستدرک الوسائل، حدیث ۱۶۳۷۲ ۱۶۳۷۱.

^٥ وسایل الشیعه، حدیث ۲۵۲۹۸.

اهل نجات از مردان کم و از زنان بسیار کمترند.

ی: و...

قال علی علیه السلام: الْمَرْأَةُ عَقْرَبٌ حُلُوَّةُ اللَّسْبَةِ.^۱

زن کزدمی است که گزش او شیرین است.

وقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: لَوْلَا النَّسَاءُ لَعَبَدَ اللَّهُ حَقًّا حَقًّا.^۲

اگر زنان نبودند بی تردید همه خلائق، خدا را عبادت می کردند.

قال علی علیه السلام: إِنَّ النَّسَاءَ لَا عَهْدَ لَهُنَّ وَلَا رَوِيَّةَ وَلَا يُبْعَدَنَّ مِنَ الْأَخْلَاقِ الدِّيَّةِ، صَالِحَتُهُنَّ طَالِحَةٌ وَطَالِحَتُهُنَّ فَاجِرَةٌ، إِلَّا الْمَعْصُومَاتِ فَانَّهُنَّ مَفْقُودَاتٌ، إِنْ وَكَلْتُ إِلَيْهِنَّ مِنْ أَمْرِ ضَاعَ وَإِنْ اسْتَوْدَعْتُهُنَّ مِنْ أَمْرِ ذَاعَ، فَكُنْ مِنْهُنَّ كَالْمُجْتَازِ وَاحْفَظْ نَفْسَكَ بِالْإِحْتِرَازِ، فَانَّهُنَّ الْيَوْمَ لَكَ وَعَدَا عَلَيْكَ.^۳

حضرت امیرعلیه السلام فرموده است: زنان نه پیمانی دارند و نه تدبیر در امور، آنها از اخلاق ناپسند بدور نیستند صالحان آنها ناشایست و طالحان آنها اهل فجور هستند. مگر زنان به دور از گناه که آنان اندکند. اگر تو کاری را به آنها بسپاری تباهش می کنند و چون چیزی نزد آنها به ودیعت بگذاری از بینش ببرند، تو از آنها بگذر و نفس خویش را از آنها دور کن که آنها امروز برای تو و فردا علیه تو هستند.

نمونه هایی از احادیثی که به ظاهر مقام زن را مورد نکوهش قرار داده بودند ملاحظه نمودید و شبهه عدم توجه اسلام به جنس زن را کاملاً واضح و آشکار متوجه شدید. اکنون به بیان پاسخ مناسب آن می پردازیم.

پاسخ شبهه

قبل از ورود به بحث ذکر دو مقدمه ضروری به نظر می رسد:

^۱ مستدرک الوسائل، حدیث ۱۶۳۶۹ .

^۲ وسایل الشیعه، حدیث ۲۴۹۶۲ .

^۳ مستدرک الوسائل، حدیث ۱۶۶۲۴ .

مقدمه اول: مسئله زن و مرد و تساوی حقوق آنها در همواره تاریخ از معماهای غامض بشریت بوده است، اندیشمندانی که وارد این مقوله شده‌اند از تأثیر محیط و اجتماعی خود و نیز حوادث و وقایع اتفاقیه، بی‌بهره نمانده‌اند و نظریه‌های خود را بی‌ارتباط با آنها مطرح نکرده‌اند.

به‌عنوان مثال «اگوست کنت» که فیلسوفی عینی‌گرا و به دور از احساس بود، در پی دیدارش با خانم «کلوتلدو» و عشق به او فلسفه‌ای بر مبنای احساسات در انسان‌شناسی بنا می‌نهد، از سوی دیگر «شوپنهاور» که از ناسازگاری مادر و پدرش رنج می‌برد و تدریجاً از مادرش فاصله می‌گیرد و در پی نزاعی از او جدا می‌شود فلسفه‌ای بر مبنای بدبینی نسبت به جنس زن پدید می‌آورد و در مورد زن می‌گوید: به جای نامگذاری زن به جنس لطیف بهتر آن است که آن را جنسی بدون هیچ ذوق هنری بنامیم، زن توانایی ارزیابی هنرها را ندارد و تنها ادعای ریاکارانه می‌کند. زن فقط برای حفظ نوع خلق شده و تنها به همان علاقه دارد، تنها هدف او تسلط بر مرد و تحکّم بر اوست و او همه چیز را وسیله پیکار با مرد می‌انگارد، علاقه زن به هر چیزی تنها در راستای هدف او قرار گرفته و از میل طبیعی او سرچشمه نمی‌گیرد. او اگر هنری را دوست دارد نه به خاطر میل طبیعی بلکه برای آن است که به آن جمال یابد و خود را به مرد نشان دهد و در برابر او بدرخشد اگر قانونی بخواهد اصل تساوی مرد و زن را اقامه کند باید اول عقلی به قدر عقل مردان به زنان هبه کند.^۱ مقدمه دوم: اینکه بی‌تردید هیچ آیینی به قدر اسلام و هیچ مذهبی به قدر تشیع از معارف غنی برگرفته از وسایط فیض الهی برخوردار نیست. کتب روایی شیعه مجموعه‌هایی گرانسنگ از معصومین گرامی‌علیهم‌السلام به ما منتقل نموده‌اند و البته آنچه که در کتابسوزی‌ها و تاراج‌ها از بین رفته است بسیار بیش از سفره پر نعمت کنونی بوده است.

حوزه‌های تدریس و تعلیم ائمه اطهار علیهم‌السلام و خصوصاً از زمان باقرین علیهما‌السلام به بعد همواره برقرار بوده و مطابق ظلم و ستم حاکمان وقت و توسعه آنان شدت و ضعف می‌یافته است. آنان شاگردان خود را از جزئی‌ترین مباحث فرعی و از ریشه‌ای‌ترین ابیات کلی آگاه می‌ساختند و خود به اطراف مملکت اسلامی می‌بلاغ می‌فرستادند.

طبیعی است چنین عرض وسیعی در طول اعصار چه بسا مشکلاتی را به دنبال داشته باشد که از آن جمله‌اند:

^۱ ر، ک: قصة الفلسفة الحديثه» نوشته احمد امین و زکی نجیب، صفحه ۳۹۳ به بعد.

۱ - ناهماهنگی در میزان فهم و ادراک همه شاگردان ائمه‌علیهم السلام که گاهی موجب می‌شد برخی هدف اساسی امام را از بیان مطلب تشخیص ندهند و خبر را برخلاف مراد امام و چه بسا متضاد با وی نقل کنند.

۲ - معاندانی که همیشه در فکر ضربه زدن به پیکره تشیع بوده‌اند با جعل احادیث ساختگی و سلسله مجعول حدیث، روایاتی نادرست را در جامعه پراکنده ساخته تا صحیح از سقیم برای دورماندگان از منبع و نسل‌های آینده شفاف نشود.

براین اساس و نیز عوامل دیگری که ما در پی بیان آن در این مختصر نیستیم موجب شده است معصومین‌علیهم السلام اندیشه کنند و راههایی برای شناخت احادیث صحیح و کشف مجعولات بیان نمایند. این طرق که معمولاً بخش عمده‌ای از علم اصول و نیز کتابهای رجال و مصطلح الحدیث را به خود اختصاص داده است، سلاح دست فقیهان و متتبعان در علم حدیث می‌باشد.

اکنون با بیان اینکه چه بسا برخی احادیث مطرح شده در شبهه ضعیف‌السند باشند و یا اساساً سندی نداشته باشند ولی از آنجا که کنکاش در این زمینه، بحثی کاملاً فنی است و توجهی عمیق به مبانی رجال می‌طلبد و ورود در آن از ظرفیت این مقوله و حوصله مخاطبین آن که عامه مؤمنین هستند خارج می‌باشد، علی‌هذا، فرض بر صحت احادیث گذاشته و از همین جا بحث را پی می‌گیرم.

اولین نکته که می‌بایست در پاسخ این شبهه مطرح شود این است که: روایات معصومین‌علیهم السلام چون آیات قرآن کریم حاوی اخبار محکمت و متشابهاتند در کتاب بیان روان صفحه ۷۱ تا ۷۸ مبانی محکم و متشابه و نیز عوامل وجود محکم و متشابه را نگاشته‌ایم. محکمت احادیث قابل اخذ بوده و متشابهات را باید به محکمت رد نمود و فهم آنها را با استمداد از محکمت جویا شد.

قال الرضا علیه السلام: *إِنَّ فِي أَخْبَارِنَا مُتَشَابِهًا كَمُتَشَابِهِ الْقُرْآنِ وَمُحْكَمًا كَمُحْكَمِ الْقُرْآنِ فَرُدُّوا مُتَشَابِهًا إِلَى مُحْكَمِهَا وَلَا تَتَّبِعُوا مُتَشَابِهَهَا دُونَ مُحْكَمِهَا فَتَضِلُّوا*^۱.

امام رضا علیه السلام می‌فرماید: روایات ما چون قرآن دارای متشابهات و محکمت هستند پس می‌بایست متشابهات آنها را به محکمتشان عرضه نمود و از متشابهات پیروی نکرد که موجب گمراهی می‌گردد. آنان که از

^۱ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۸۵.

قلبهای سالم برخوردارند محکمت را اخذ نموده و در پی فحص از معانی اصیل متشابهات برمی آیند ولی قلبهای مریض ظواهر متشابهات را نگریسته و آنرا مایه خرده گیری براسلام می یابند.

... « فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ » آل عمران / ۷ .

آنها که قلبهایشان منحرف است به دنبال متشابهات می افتند تا فتنه انگیزی کرده و مردم را گمراه سازند و تفسیر نادرست برای آن بیابند.

براین اساس روایات و احادیث وارده در مذمت زنان چون سایر روایات در همه ابواب اعتقادی، عملی، اخلاقی، دارای ناسخ و منسوخ، عام و خاص، مطلق و مقید، مجمل و مبین و... هستند و اخذ منسوخات، عمومات، مطلقات و مجملات بدون توجه به نواسخ و مقیدات و مبینات، صحیح نیست. به عنوان مثال نهی از مشورت زن، همانطور که خواهد آمد به نهی از مشورت زنان بی تدبیر اختصاص یافته است و یا فرمایش حضرت امیرعلیه السلام در مورد زنان در پی واقعه جمل، نظر به عمل عایشه در تحریص و ترغیب بصریان به جنگ، تشویق به پیمان شکنی و بیعت شکنی که در عرب مرسوم نبوده و قتل و خونریزی و عامل کشته شدن حدود سی هزار نفر در در این واقعه تلخ تاریخی دارد.

نکته دوم در پاسخ به شبهه توجه عمیق اسلام به جنس مؤنث است، هنگامی که خداوند تنها دو انسان را آفریده بود، یکی از آن دو زن بود و آنگاه که دستور اجرای فرامین رسید، زن نیز در کنار مرد مورد خطاب قرار گرفت.

« وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ » بقره / ۳۵ .

و گفتیم ای آدم تو و همسرت در بهشت سکونت کنید و از نعمتهای آن بخورید ولی به این درخت نزدیک نشوید که از ستمکاران خواهید بود.

مادر موسی علیه السلام چنان شأن و مرتبه ای یافته است که مورد خطاب خداوند قرار می گیرد و به او وحی الهی می رسد:

« وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي لَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ » قصص / ۷ .

ما به مادر موسی وحی کردیم که او را شیر ده و هنگامی که براو ترسیدی او را در دریا افکن و نترس و غمگین مباش که ما او را به تو بازمی گردانیم و وی را از رسولان قرار می دهیم.

قرآن کریم مادر عیسی علیه السلام را چنین مورد اکرام قرار داده است:

« وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفِيكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفِيكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ » آل عمران/ ۴۲ .

هنگامی که فرشتگان گفتند: ای مریم خدای تو را برگزیده و پاک ساخته و بر تمام زنان برتری بخشیده است.

بنابراین زن در کنار مرد و دوشادوش او مورد امر و نهی قرار می گیرد و قابلیت التفات و توجه خداوند می یابد.

سومین نکته شخصیت عظیمی است که اسلام به زن به عنوان همسر هبه فرموده است این رتبه والا را در عناوین ذیل پی می گیریم:

الف: لزوم اکرام و احسان به همسر

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : أَخْبِرْنِي أَخِي جِبْرَائِيلُ وَلَمْ يَزَلْ يُوصِينِي بِالنِّسَاءِ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنْ لَا يَحِلُّ لِي زَوْجَهَا أَنْ يَقُولَ لَهَا أَفٌّ^۱.

برادرم جبرئیل مرا خبر آورده و همواره سفارش به زنان می نمود به آن حد که گمان کردم بر شوهرش روا نیست که به او اف گوید.

و آن حضرت، نیز فرموده است:

خَيْرُكُمْ خَيْرُكُمْ لِنِسَائِكُمْ وَبَنَاتِكُمْ^۲.

برترین شما آنانند که برای زنان و دخترانشان بهتر باشند.

در صدر اسلام شیوه رفتار رسول خدا با همسران خود و نیز دستورات آن حضرت به مؤمنین در این باره چنان بود که برای زنان در محیط خانواده فضای بازی ایجاد شده بود به طوری که از مردان خود نزد رسول خدا صلی الله علیه

^۱ مستدرک الوسائل، حدیث ۱۶۶۲۷ .

^۲ مستدرک الوسائل، حدیث ۱۶۶۳۶ .

وآله وسلم شکوه می‌کردند، این فضای جدید برعرب آن روز که هنوز شدت و حدت و سخت‌گیری بر زنان را فراموش نکرده بود سنگین جلوه می‌کرد به طوری که برخی از آنها نزد رسول خدا آمدند و از وضعیت جدید گلایه کردند.

علی علیه السلام لزوم اکرام به زنان را در حدیث شریف ذیل چنین آورده است:

أَنْهَنَّ أَمَانَةَ اللَّهِ عِنْدَكُمْ فَلَا تَضَارُّوهُنَّ وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ.^۱

زنان امانت خداوند نزد شمایند آنها را آزار نرسانید و بر آنها سخت نگیرید.

امام صادق علیه السلام نیز می‌فرماید:

رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا أَحْسَنَ فِيهَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ زَوْجَتِهِ.^۲

خدای رحمت کند بنده‌ای که بین او همسرش به خوشی بگذرد.

ب: ثواب زن در اطاعت همسر

در اخبار و احادیث ثوابهای بی‌شماری برای زنی که ملتزم به انجام واجبات و دستورات الهی است بیان شده است که به چند نمونه آن اشاره می‌کنیم:

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم می‌فرماید:

أَيُّمَا امْرَأَةٍ خَدَمَتْ زَوْجَهَا سَبْعَةَ أَيَّامٍ أَغْلَقَ اللَّهُ عَنْهَا سَبْعَةَ أَبْوَابِ النَّارِ وَفَتَحَ لَهَا ثَمَانِيَةَ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ تَدْخُلُ مِنْ أَيُّهَا شَاءَتْ.^۳

هرزنی که هفت روز به شوهرش خدمت نماید خداوند هفت در جهنم را بر او بسته و هشت در بهشت را بر او باز می‌نماید تا از هر دری که خواست وارد شود.

^۱ مستدرک الوسائل، ۱۶۶۲۲.

^۲ وسایل الشیعه، حدیث ۲۵۳۳۴.

^۳ وسایل الشیعه، حدیث ۲۵۳۴۲.

نیز می‌فرماید:

مَا مِنْ امْرَأَةٍ تَسْقَى زَوْجَهَا شَرْبَةً مِنْ مَاءٍ إِلَّا كَانَ خَيْرًا لَهَا مِنْ عِبَادَةِ سَنَةِ صِيَامٍ نَهَارَهَا وَقِيَامٍ لَيْلِهَا وَيَبْنِي اللَّهُ لَهَا بِكُلِّ شَرْبَةٍ تَسْقَى زَوْجَهَا مَدِينَةً فِي الْجَنَّةِ وَغَفَّرَ لَهَا سِتِّينَ خَطِيئَةً.^۱

زنی نیست که جرعه‌ای آب به همسرش دهد مگر اینکه این عمل از او برتر است از عبادت یک سال که روزهایش را به روزه و شبهایش را به نماز سپری نموده باشد و نیز خداوند در مقابل هر جرعه‌ای که به شوهرش نوشانیده است شهری در بهشت بپا می‌کند و شصت خطای او را می‌بخشد.

از سوی دیگر وظایف زن در مقابل پروردگارش محدود بوده و خداوند به چند عمل او بسنده می‌نماید.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: إِذَا عَرَفَتِ الْمَرْأَةُ رَبَّهَا وَأَمَّنَتْ بِهِ وَبِرَسُولِهِ وَعَرَفَتْ فَضْلَ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّهَا وَصَلَّتْ خَمْسًا وَصَامَتْ شَهْرَ رَمَضَانَ وَأَحْصَنَتْ فَرْجَهَا وَأَطَاعَتْ زَوْجَهَا دَخَلَتْ مِنْ أَيِّ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ.^۲

زمانی که زن خدای خود را بشناسد و به پروردگارش و رسول او ایمان آورده و فضل اهل بیت پیامبرش را درک کند، نمازهای پنجگانه را به جا آورده و روزه ماه رمضان را بگیرد و عفت خود را حفظ نماید و شوهرش را اطاعت کند از هر در بهشت که بخواهد وارد بهشت می‌شود.

چهارمین نکته قابل بیان در پاسخ به شبهه این است که معیار خوب و بد بودن انسانها در اسلام تقواست و انسانها در غیر این ویژگی، هیچ مزیتی بریکدیگر ندارند:

« يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنَا خَلَقْتُكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقِيكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ » حجرات/۱۳ .

ای مردم ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و تیره‌ها و قبایل قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید ولی گرامی‌ترین شما نزد خداوند، باتقواترین شماست، خداوند دانا و آگاه به امور است.

^۱ وسایل الشیعه، حدیث ۲۵۳۴۳ .

^۲ شاعت مستدرک الوسائل، حدیث ۱۶۶۰۰ .

در شأن نزول این آیه آمده است: بعد از فتح مکه بلال حبشی برپام کعبه رفت و اذان گفت، صدای الله اکبر او بلند شد و طنین آن در همه جا پیچید. «عتاب بن اسید» گفت: خدای را شاکرم که پدرم از دنیا رفته و چنین روزی را به چشم ندیدم! «حارث بن هشام» نیز گفت: آیا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم غیر این کلاغ سیاه کسی را نیافت؟ همچنین گفته شده است این آیه زمانی نازل شد که یکی از اشراف عرب از دادن دخترش به برده عجمی آزاد شده‌ای استنکاف ورزید. به هر حال نزول این آیه بتهای ساختگی عرب را درهم کوبید و یگانه معیار ارزش اسلام را معرفی ساخت. براین اساس زن و مرد هر دو بنده خدا هستند و مکلف برانجام واجبات و ترک محرّمات و نیز سایر اقسام تکالیفند، هیچ‌کدام بر دیگری جز به تقوا برتری ندارد و هرگز خلایقی از مردان بی تقوا با زنان صالحه قابل قیاس نیست.

قال عليه السلام: الْأَمْرَةُ الصَّالِحَةُ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ رَجُلٍ غَيْرِ صَالِحٍ^۱

از طرفی بهره هر دو در انجام عمل نیکشان نیز تضمین شده است، خداوند می‌فرماید ما عمل هیچیک را ضایع نمی‌کنیم:

... «أَنْتِي لَا أُضِيعُ عَمَلًا عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ...» آل عمران/۱۹۵.

البته من عمل هیچکس از مرد و زن را بی‌مزد نمی‌گذارم، برخی از شما از برخی دیگرید.

در آیه ذیل می‌فرماید:

«إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا» احزاب/۳۵.

همه مردان و زنان مسلمان، و مردان و زنان با ایمان، مردان و زنان اهل طاعت، و مردان و زنان راستگو، و مردان و زنان صابر، و مردان و زنان خدا ترس و خاشع، و مردان و زنان مسکین‌نواز، و مردان و زنان روزه‌دار، و مردان و

زنان پرهیزگار از تمایلات حرام جنسی، و مردان و زنان که بسیار یاد خدا می‌کنند، خداوند برای همه آنها مغفرت و پاداش بزرگ مهیا ساخته است.

پاسخ دیگر به شبهه

پاسخ دیگر به شبهه بررسی موارد شبهه است، چرا که کشف عمق شبهات مطروحه، ما را به نتایجی غیر آنچه در اذهان منفی‌گرایان دیده می‌شود خواهد رساند.

الف: جواز زدن

آیه شریفه که ذکر آن گذشت به یکی از پدیده‌های مهم جامعه‌شناسی اشاره دارد و آن اینکه هیچ اجتماعی بدون وجود ریاستی که اوامرش نافذ باشد، پایدار نمی‌ماند و جامعه بدون ریاست جز به هرج و مرج و کشمکش نمی‌انجامد، خانواده نیز کوچکترین واحد اجتماعی است و از این قانون کلی مستثنی نمی‌باشد و مرد به واسطه چیرگی و برتری قوه تفکر بر احساس و نیز توان بدنی، دخالت بیشتر در اجتماع و تعهد او در مقابل تهیه نفقه زن و فرزندان و... به عنوان رئیس این واحد معین شده و زن نیز معاون او در اداره امور اجتماع محدود خود هستند.

بنابراین در آیه آمده است؛ زنان بر دو صنف می‌باشند، گروهی زنان صالح و نیکوکار و رستگار، اینان به وظیفه‌های خود در مقابل خانواده و نیز خدای متعال آشنا می‌باشند، کسی را یارای تعرض به این دسته نیست. مرد حق بلند کردن دست بر چنین زنی را ندارد.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: فَأَيُّ رَجُلٍ لَطَمَ امْرَأَتَهُ لَطْمَةً، إِمْرَأَلَهُ عَزَّوَجَلَّ مَالِكَ خَازِنِ النَّيِّرَانِ فَيَلْطِمُهُ عَلَى حَرٍّ وَجْهَهُ سَبْعِينَ لَطْمَةً فِي نَارِ جَهَنَّمَ.^۱

هر مردی به رخسار همسرش یک سیلی بنوازد، خداوند به مالک، مسئول آتش امر می‌کند که هفتاد سیلی در آتش جهنم بر صورت آتشین او بنوازد.

دسته دیگر زنان ناشزه‌اند، اینان زنانی هستند که از وظایف خود سرپیچی می‌کنند، ناسازگار و لجوجند، مسؤولیتهای خود را در قبال شوهر، مانند تمکین و غیر آن انجام نمی‌دهند، واجبات شرعی خود را در مقابل خداوند را اتیان

^۱ مستدرک الوسائل، حدیث ۱۶۶۱۹.

نمی‌کنند، اینان را چه باید کرد؟ به مرد سفارش شده است، تا آنجا که می‌تواند مدارا کند و برآزار همسرش صبر پیشه نماید.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : مَنْ صَبَرَ عَلَى سُوءِ خُلُقِ امْرَأَتِهِ وَاحْتَسَبَهُ، أَعْطَاهُ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ مَرَّةٍ يَصْبِرُ عَلَيْهَا مِنْ الثَّوَابِ مِثْلَ مَا أُعْطِيَ أَيُّوبُ عَلَى بَلَائِهِ.^۱

آن کس که بر بدخلقی زنش صبر کند و او را نگه دارد، خداوند به قدر هرباری که برآزار او صبر می‌کند، ثواب حضرت ایوب علیه السلام در صبر برگرفتاری‌ها و بلاهایش به او عطا می‌کند.

اما این دستور صرفاً دستوری اخلاقی است و نه یک قانون، صبر مرد نوعی ایثار و از خودگذشتگی است و گذشت از حق خود است. و قانون می‌بایست به عدالت رفتار نموده و حق را به صاحب حق برساند. براین اساس آیه شریفه می‌فرماید، مرد می‌بایست این راهها را برای رسیدن به حق خود یعنی بهره‌بری از کانون گرم خانواده، بدور از عناد و لجاجت طی کند، نخست می‌بایست زن را پند دهد، با او گفتگو نماید، تا بلکه عقده‌های احتمالی گشوده شود، و کار به جاهای باریک نکشد، اگر زن باز هم راه پلید خود را پیمود، مرد می‌تواند از او فاصله گیرد و با او قهر کند و با این عمل نارضایتی خود را ابلاغ نماید، و اگر باز هم بی‌فایده بود و لجاجت و سرکشی زن ادامه داشت، مرد می‌تواند او را تنبیه کند، چه اینکه اولاً کاری دیگر، غیر همین برای اجرای عدالت و مکلف کردن هرکس به انجام تعهدات خود باقی نمانده و ثانیاً، چنین نوعی از عناد و لجاجت که در مقابل همه مراحل گذشته مقاوم بوده، نوعی بیماری روانی و آزارطلبی است و جز با ایجاد حالتی شبیه به شوک که با چند ضربه ملایم امکانپذیر است معالجه نمی‌شود.

بدیهی است در کم و کیف تنبیه می‌بایست ملایمت رعایت شود و لذا اگر موجب شکستگی جایی از بدن زن شود و یا جراحی ایجاد گردد و یا پوست بدن کبود شود، حرام بوده و مستلزم پرداخت دیه و یا انجام قصاص است. اینک به چند نمونه دیگر از روایات که زدن زنان دسته دوم را در پی پیمودن مراحل پند و قهر مطرح نموده و آن را در حدّ خود نیز محدودتر کرده است توجه کنید:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : أَيُّمَا رَجُلٍ ضَرَبَ امْرَأَتَهُ فَوْقَ ثَلَاثٍ، أَقَامَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى رُئُوسِ الْخَلَائِقِ، فَيَفْضَحُهُ فَضِيحَةً، يَنْظُرُ إِلَيْهِ الْأَوْلُونَ وَالْآخِرُونَ.^۱

^۱ وسایل الشیعه، حدیث ۲۵۳۱۵.

هرمردی بیش از سه ضربه (بعد از طی مراحل و به صورت ملایم) به همسرش بزند، خداوند او را در قیامت در مقابل دیدگان خلائق نمایان ساخته و او را چنان رسوا خواهد ساخت که تمام گذشتگان و آیندگان بدو بنگرند.

آن حضرت نیز زدن همسر را برای انجام ندادن وظایف مستحبّه جایز نمی‌داند.

إِنَّهُ نَهَى عَنْ ضَرْبِ النِّسَاءِ مِنْ غَيْرِ وَاجِبٍ.^۲

رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم از زدن زنان در غیر واجبات نهی فرموده است.

آن حضرت نیز فرموده است:

إِنِّي أَتَعَجَبُ مِمَّنْ يَضْرِبُ امْرَأَتَهُ وَهُوَ بِالضَّرْبِ أَوْلَى مِنْهَا، لَا تَضْرِبُوا نِسَاءَكُمْ بِالْخَشَبِ فَإِنَّ فِيهِ الْقِصَاصُ، وَلَكِنْ إِضْرِبُوهُنَّ بِالْجُوعِ وَالْعُرَى حَتَّى تَرْبُحُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.^۳

من تعجب می‌کنم از مردی که همسرش را می‌زند در حالی که خود او به زدن سزاوارتر است (سزاوار است زن او را بزند) حق ندارید زنانتان را با چوب بزنید که در این صورت، قصاص از شما لازم است و زن می‌بایست با همان کیفیت شمارا بزند، بلکه تنها با گرسنگی و تشنگی آنها را تأدیب کنید تا اینکه در دنیا و آخرت بهره‌مند شوید.

ب) غیرت مردان

جنس زن به صورتی است که بیشتر مورد دستبرد هوسبازان قرار می‌گیرد و از آنجا که عقد ازدواج او را مختص به مردی می‌سازد، هرگونه کجروی او تعدی به حقوق شوهر شمرده می‌شود، از سوی دیگر رحم زن ظرف انعقاد نطفه از او و همسرش می‌باشد، بی‌تردید صاحب این ظرف می‌بایست مصون از هر لغزش بوده باشد تا طهارت طفل محرز گردد و والدین کاملاً معلوم باشند، لذا مرد نبایست اجازه دهد همسرش در دست بیگانگان باشد، بی‌غیرتی برخی مردان از وقیح‌ترین گناهان کبیره است و قبلاً روایات آن مطرح شده است، فایده چنین غیرتی تنها به مرد بر نمی‌گردد بلکه سلامتی و عفت زن و نیز طهارت انتساب اولاد و در نهایت تمام اهل خانواده را در بر دارد. البته ناگفته نماند

^۱ مستدرک الوسائل، حدیث ۱۶۶۲۱.

^۲ مستدرک الوسائل، حدیث ۱۶۶۲۰.

^۳ مستدرک الوسائل، حدیث ۱۶۶۱۸.

غیرت بیش از حد متعارف و اعمال برخی جاهلان و افراط آنها نه تنها از فواید مثبت به دور است بلکه گاهی موجب فساد و تباهی کانون خانواده شده و زن عقیفه را به گناه و معصیت می‌کشاند.

قال علی علیه السلام: إِيَّاكَ وَالتَّغَايُرَ فِي غَيْرِ مَوْضِعِ الْغَيْرَةِ فَإِنَّ ذَلِكَ يَدْعُو الصَّحِيحَةَ مِنْهُنَّ إِلَى السُّقْمِ^۱.

از غیرت بیجا بپرهیز که آن زن عقیفه را به فساد می‌کشاند.

ج: ممنوعیت خروج از منزل

منزل برای زن امن‌ترین مکان برای حفظ عفت اوست، زن چون راه کوچه و بازار گیرد، بسیار بیشتر در معرض معصیت قرار می‌گیرد، از سوی دیگر چه بسا زن برای به انجام رسانیدن برخی امور بایسته و شایسته خود، محتاج به خروج از منزل شود. اسلام برای مصونیت او خروجش را جایز و منوط به اجازه مرد نموده است تا او که بیشتر با اجتماع بیرون از منزل در ارتباط است، تدبیری عاقلانه برای حفظ عفت همسر خود برگزیند.

د: نهی از مشورت و اطاعت او

زن موجودی احساسی است، عاطفه زن بسیار قوی می‌باشد، فکر او هم در چارچوبه عاطفه بسیار پُر جولان است، او سریعاً به راهی که بتواند کودک گریانش را آرام کند رهنمون می‌شود، راهی که گاه هرگز به مخیله مرد خطور نمی‌کند و... حواجی و نیازهای وی نیز در راستای عواطف او قرار می‌گیرد، دل مهربان او به فقیر ترحم می‌کند هر چند بداند او اموالش را مصرف شرب خمر کند، ریختن خون انسان در مقابل دیدگانش سخت‌ترین شکنجه‌هاست، خواه انسانی که به ظلم و ستم کشته می‌شود و یا به حق قصاص می‌گردد.

او هر چند به بهبودی فرزند بیمار خود می‌اندیشد و گریه کودک مریضش خواب و خوراک را از وی گرفته است، ولی دلش رضایت به ریختن داروی شفا بخش اما تلخ به کام کودک نمی‌دهد. بی‌تردید اگر این پهنه وسیع از عاطفه و احساس در وجود او نبود هرگز حاضر نمی‌شد نه ماه سنگینی کودکش را تحمل کند و درد زایمان را که شدیدترین انقباضهای عضلانی بوده و موجب غفران معاصی زن می‌شود بر خود هموار کند و دو سال کودکش را تطهیر نماید، نجاساتش را شستشو دهد و شبها را تا صبح منتظر اولین صدای گریه او باشد.

^۱ وسایل الشیعه، حدیث ۲۵۵۲۴.

ولی در برابر، احساس قوی او دایره تعقلش را محدود ساخته است و چون محور مشورت و اطاعت، عقل کامل و قوی مشاور می‌باشد، اطاعت از او و مشورت با او در امور عقلانی صحیح نبوده و قابل اعتماد نیست. همانطور که عقل قوی مردان، دایره عواطف او را ضعیف نموده و لذا کلام مرد در حوزه عاطفه و احساس ناصحیح و غیرقابل اعتماد است. تدبیر و تعقل مرد در کنار عاطفه و احساس زن موجب قوام محیط اجتماعی آنان و پیدایش جوامع دیگر از این جامعه کوچک می‌شود، بی‌تردید عقل بدون احساس و یا احساس بدون تدبیر همچون آجرها و خشتهای خشک و بدون ملات و یا ملات بی‌خشت بوده و هیچ بنائی با آن احداث نمی‌شود، برجهای بلند از چنین خشتهای خشک متصل شده با ملات نرم بوجود می‌آید. به این روایت زیبا از حضرت علی علیه السلام توجه کنیم:

قال علی علیه السلام : إِيَّاكَ وَمُشَاوَرَةَ النِّسَاءِ إِلَّا مَنْ جَرَّبْتَ بِكَمَالِ الْعَقْلِ^۱.

از مشاورات با زنان بپرهیز، مگر آن دسته از زنانی را که به داشتن عقل و خرد وافر آزمایش نموده‌ای.

البته آنچه گذشت نظر به غالب مردان و زنان داشت و جنس این دو لحاظ شده بود بنابراین وجود استثنائاتی از هر دو گروه غیرقابل اغماض است.

تاریخ گذشته زنانی را به خود دیده است که گوی شهامت و شجاعت و عقل و ادراک را از همه مردان عصر خود ربوده‌اند در همه اعصار، مردانی نیز وجود داشته‌اند که ضعف شدید عقل آنان در کنار نداشتن عاطفه، انسان نماهایی از آنها ساخته‌است که اثری جز تباهی و هلاک انسانها از آنها صادر نشده است، بی‌تردید اخبار و روایاتی که مشورت با زنان را نهی می‌کنند و اطاعت از آنها نمی‌پسندند، منصرف از زنان عاقل است و روایت فوق این انصراف را تأیید می‌کند.

بنابراین روایات نهی از مشورت از دسته روایاتی است که باید در کنار روایات مقید و مخصص قرار گیرند چرا که در اخبار و احادیث دیگری، نهی از مشورت مقید شده و به زنان به دور از تدبیر و تعقل منحصر گشته است، علاوه اینکه روایاتی که اطاعت از زن را ناپسند شمرده‌اند، به نوعی از اطاعت که موجب می‌شود عفت آنان زایل شود مقید می‌گردند به این روایت که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم خطاب به حضرت امیرعلیه السلام فرموده است، توجه کنید:

^۱ بحار الأنوار، ج ۱۰۳، ص ۲۵۳.

يا عَلِيُّ مَنْ اطَاعَ اِمْرَتَهُ اَكْبَهُ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ عَلٰى وَجْهِهِ فِى النَّارِ، فَقَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَمَا تِلْكَ الطَّاعَةَ؟ قَالَ: يَطْلُبُ اِلَيْهِ فِى الدَّهَابِ اِلَى الْحَمَامَاتِ، وَالْعُرُوسَاتِ وَالْعِيدَاتِ وَالنِّيَاحَاتِ وَلَيْسَ الثِّيَابُ الرَّقَاقُ^۱.

ای علی علیه السلام آنکه همسرش را اطاعت کند، خداوند وی را با صورتش در آتش می افکند، حضرت پرسیدند: مراد چه نوع اطاعتی است؟ پیامبر فرمودند: از شوهرش اجازه خواهد که با لباس نازک و بدن نما به حمامها و مجالس عروسی و جشن و عزا برود.

ه : ضلع معوج

از آنچه تاکنون گفتیم تا حدودی مراد روایاتی که زن را «ضلع معوج» خوانده اند ظاهر شد، چه اینکه زن با احساس قوی و عاطفه والای خود انتظار دارد با همین احساس و عاطفه روبرو گردد و از شوهر خود آنچه بیند که هست ولی شوهر که از آن حدّ اعلاى عاطفه بی بهره است هرگز نیاز همسرش را درک نمی کند و لذا حرف او را کودکانه خوانده و یا پیرایه های دیگری براو می بندد. او اگر بخواهد آسایش خود و همسرش را فراهم و محیطی جذاب ایجاد کند می بایست شمّه ای از نیازهای او را درک کرده و با او مدارا نماید.

شوهر اگر بخواهد عقل و تدبیر توأم با زبری و خشونت را بر گل بهاری تحمیل کند او را می شکند و پژمرده می سازد ولی اگر او را به حال خود بگذارد و نظرش را بر وی تحمیل نکند همواره از عطر بویش و از سرخی رویش بهره مند می شود.

آری، گل چون درخت چنار ستبر و قوی و راست قامت نیست، زیبایی گل در انحناى کمرش و میل به معشوق است، نه چون بید راست قامت بلکه چون آفتابگردان همواره در جستجوی یارچرخان، این گل اگر راست باشد گل نیست و گل بودن آن به کجی اوست، و این کجی نه عیب بلکه دنیایی از ظرافت قابل ستایش را در خود جای داده است. این کجی را راست کردن به منزله این است که از گل انتظار بید را داشته باشیم، چنین انتظاری گل را تباه می سازد و امید به بید بودن او را قطع می کند پس با گل باید هم آوا شد و با او مدارا کرد تا بهره دهد و بس و این است تفسیر حدیث شریفه «ضلع معوج» و البته گوشه ای از حکمت های نهفته در این خبر گرانسنگ.

و: زن و ابلیس

^۱ وسایل الشیعه، حدیث ۲۵۳۶۸.

خلقت زن به گونه‌ای است که بیشتر می‌تواند مورد اغوای ابلیس قرار گیرد، جاذبه‌های او به حدّی است که مردان را به سوی خود می‌کشاند، حفظ عفت وی نیز بسی مهمتر است، یکی از علل بیزاری عرب جاهلیت از دختر و زنده به گور کردن آنها، احتمال هتک حرمت و عفت آنان در پی جنگها بوده است، آیا تاکنون شنیده‌اید چند دختر بر سر چهار راه خیابان منتظر پسران باشند و یا هرگز شنیده‌اید که دخترانی هوسباز بر درگاه دبیرستان‌های پسرانه اجتماع نمایند؟ و یا اینکه دختری، پسری را برآید؟

اینگونه موارد چه بسا به ندرت اتفاق افتد ولی همان مورد نادر نیز بسیار تعجب‌انگیز است، طبعاً اگر دختر عفت خود را حفظ کند استعداد هوسبازی پسر را در نطفه، خفه نموده است، ولی اگر او زیور خویش را به نمایش گذارد، یوسفی را لازم است تا دامن آلوده ننماید. به همین خاطر است که شیطان می‌گوید: زنان نور چشمان من هستند: **النِّسَاءُ قُرَّةُ عَيْنِي**؛ ابلیس چون اغوای مردان را به وسیله زنان سا ده می‌بیند، تمام هم و غم خود را به کار می‌برد تا این موجود عقیف را از حجاب عفت بیرون کشد و او را بازیچه مطامع خود قرار دهد. بدین وسیله با یک تیر دونشان را هدف نماید، هم زن را بفریبد و هم فریب مرد را تضمین کند. به همین جهت زنان صالحه بسیار کم بوده و البته همان تعداد نادر، کیمیاهایی گرانبه‌ای هستند، آنها که تمامی امواج ویرانگر ابلیس را از خود دفع نموده‌اند به راستی تلو مقام عصمت هستند.

چند شبهه دیگر:

۱ - قوام مرد بر زن

صریح آیات قرآن و بسیاری از روایات حکایت از قوام و برتری مرد بر زن دارد. قبل از هر چیز به دو آیه ذیل توجه کنید.

الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ.... نساء/ ۳۴.

مردان سرپرست زنانند به خاطر برتری‌هایی که خداوند به آنها داده است و به خاطر انفاق اموال.

... وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَ لِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ. بقره/ ۲۲۸.

و برای زنان همانند وظایفی که بر دوش آنهاست، حقوق شایسته‌ای قرار داده شده است و مردان بر آنها برتری دارند و خداوند توانا و حکیم است.

اینک این شبهه مطرح است که چرا اسلام از بین دو موجود (زن و مرد) یکی را بردیگری برتری داده و چرا این قوام را به مرد سپرده است؟

در پاسخ این شبهه به چند مطلب توجه کنید.

۱ - زن و مرد دو موجود مستقل هستند، دو مقوله از هم جدا، با مکانیسم‌های مختلف ظاهری و باطنی می‌باشند. این دو اگر با هم باشند می‌توانند حوائج و نیازهای دیگری و نیز خود را تأمین کنند. زن هم نیاز مرد را تأمین می‌نماید و هم حاجت و نیاز خود را و همین طور مرد.

هر انسانی یک دسته نیازهای فردی و اجتماعی از قبیل خوراک، پوشاک، مسکن، ارضاء میل جنسی، مهر و عطفوت، وجود یک تکیه‌گاه سالم، دفع تجاوز به حریم‌های وی، رفع موانع و مشکلات زندگی و... دارد.

این نیازها جز با وصلت زن و مرد به شکل متعارف برآورده نمی‌گردد و چنانچه بیان نمودیم، تنها حاجت و نیاز این دو، امیال جنسی نیست و لذا هیچ‌گاه نیاز آنان با فحشای جنسی برآورده نمی‌شود. چه اینکه چنین نوعی از ارضاء جنسی در واقع کوبیدن شهوت جنسی است نه ارضاء آن، زیرا آثار زیانبار روانی شهوترانی و فحشاء، مانع از ایجاد حالت سرور حاصله از ارضاء طبیعی می‌گردد.

به هر حال زن و مرد مکمل یکدیگرند و وجود هر کدام بدون دیگری نقصی آشکار است، چه اینکه تعادل و توازن در طبیعت به وجود هر دو نیازمند است، بداهت این نکته چنان است که کسی را یارای تشکیک در آن نیست و سؤال از اینکه چرا خداوند این دو موجود را گوناگون خلق کرده. مثل این است که پرسیده شود چرا همه عالم نبات نیست؟ و جماد و حیوان چرا خلق شده؟ و یا چرا انسان همه‌اش مغز نیست؟ و سایر اعضاء چرا به وجود آمده است!!

۲ - مطلب دوم اینکه هر واحد اجتماعی محتاج به ریاست و حکومتی است که نظم و انضباط اجتماعی بیافریند. واحد اجتماعی خرد و کلان بدون نظم، از هم پاشیده می‌شود. نظم نیز مرهون وحدت تصمیم‌گیری است.

جامعه‌ای که فرد واحدی بر آن حکومت نکند، جامعه‌ای منضبط نیست. جهان امروز را مشاهده کنید، ملت‌هایی که ریاست رئیسی واحد را پذیرفته‌اند، آرامش دارند و از نعمت امنیت برخوردارند، اما کشورهایی که چند رئیس بر آنها حکومت می‌کند و یا جوامعی که قدرتمندان آن برای کسب منسب به جان هم افتاده‌اند، جامعه‌ای منظم نیست و هر

روز آشوبی چه در صحنه سیاست و یا اقتصاد و فرهنگ صورت می‌پذیرد و جامعه را دچار کشمکش فیزیکی و یا جنگ روانی می‌نماید.

خداوند متعال در اثبات وحدانیت خالق هستی می‌فرماید:

لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا... انبیاء/۲۲.

اگر در آسمان و زمین جزء «الله» خدایان دیگری می‌بود نظام جهان به هم می‌خورد.

جهانی که خدای واحد داشته باشد منظم است، نظم موجود در هستی، در گردش کرات، در چرخه حیات و... حکایت از وحدت خالق می‌کند.

با بیان این دو مقدمه، از آنجا که خانواده کوچکترین واحد اجتماعی است، حصول این نتیجه قطعی می‌گردد که در خانواده هم می‌بایست یک نفر ریاست خانواده را بر عهده بگیرد.

حال چه کسی؟ مرد یا زن؟

مکانیسم بدن زن و مرد مختلف است. خداوند متعال برای اینکه این دو بتوانند نیازهای یکدیگر را تکمیل کنند، برای هر کدام محسناتی خلق نموده است. یکی احساسات قوی دارد چون با فرزندان در ارتباط بیشتری است، دیگری عواطفش بدان حد نیست و نسبتاً ضعیف محسوب می‌شود، چون با اعمال خشن و زبر، بیشتر مرتبط می‌باشد. به این مثال توجه کنید.

مرد و زن، کودک بیمار خود را نزد پزشک می‌برند، پزشک آمپول تجویز می‌کند. کودک بیمار که از شدت بیماری آه و ناله‌اش بلند بود، با دیدن آمپول، هراس بیشتری می‌یابد.

حال چه کنند؟ آمپول را تزریق کنند یا نه؟ مرد با قوت و قدرت، مقدمات تزریق را مهیا می‌کند، ولی آنچه در ته قلب زن می‌گذرد آن است که درمانی دیگر یافت شود و آمپول نزنند و البته در مورد درمان دیگر نیز همین ماجرا تکرار می‌شود.

حال صحیح است بگوییم پدر، فرزندش را دوست ندارد که چنین با صعوبت فرزند را روی تخت تزریقات و یا زیر تیغ جراح قرار می‌دهد؟

آیا صحیح است بگوئیم مادر و تنها او، بچه را دوست دارد و رفتن خاری ضعیف را به بدن فرزند تحمل نمی‌کند، چه رسد به تزریق و تیغ و قیچی جراحی؟

خیر اینها هر دو بچه را دوست دارند، هر دو برای سلامتی وی تلاش می‌کنند. اما احساسات قوی مادری قادر نیست آه بچه را بشنود، و اکنون را می‌بیند و اشک‌های حلقه زده در چشم فرزند را. و پدر به آینده چشم دوخته است و سلامت کامل او.

البته همین احساس قوی و روح پر از عاطفه مادر است که «نه ماه» سنگینی بچه را در شکم تحمل می‌کند و درد زائیدن را نیز که سختی و شدت آن را جز زنان نمی‌دانند، بر خود گوارا می‌بیند و دو سال بچه را در دامنش نگه می‌دارد. و شب‌ها یک پلک را به هم می‌نهد و با پلک دیگر نظاره‌گر بیداری بچه و آماده شنیدن صدای گریه اوست، تا به سینه‌اش بچسباند و مهر خودش را با شیر وارد جانش کند.

در سنگینی درد زایمان همان بس که در روایات آمده است، زنی که از شدت درد زایمان بمیرد با شهداء محشور می‌شود و لذا بهشت بر او واجب است.

قال الرضا عليه السلام: أَيُّمَا امْرَأَةٍ مَاتَتْ فِي وِلَادَتِهَا حَسَرَهَا اللَّهُ مَعَ الشُّهَدَاءِ.^۱

هر زنی در حال وضع حمل بمیرد خداوند او را با شهداء محشور می‌کند.

خداوند متعال در وجود هر کدام از دو جنس مرد و زن حسناتی را آفریده است که یا در دیگری نیست و یا به شدت ضعیف است.

زن با احساسات شدید چون گل، محتاج پناهگاهی چون تیغ است که وی را از شر دشمنان و دغل‌پیشگان مصون نگه دارد، و بنیه دفاعی مرد و روح قوی وی چنین حاجتی را ارضاء می‌کند. وی بیشتر از زن با اجتماع درگیر است، اما زن به واسطه احساس لطیف، بدن نحیف، ایام حمل و حیض و عفت و حیا و... همیشه قادر به حضوری چون مرد در اجتماع نیست، بر این اساس مرد، سردی و گرمی زمانه را بیشتر چشیده و در برابر مشکلات اجتماعی تاب مقاومت بیشتری دارد، از این رو در کانون خانواده ریاست به عهده او گذاشته شده است.

^۱ مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۷۹.

البته آنچه را که گفتیم اگر در کنار شیوه اعمال ریاست مرد در خانواده بر طبق روایات و احادیث قرار بدهیم، متوجه این نکته می‌شویم که ریاست در خانواده، یک ریاست قهری نیست، بلکه بایستی توأم با صلح و صفا و سازش باشد.

۱ - مرد حق ندارد خارج از وظایف چیزی را از زن بخواهد و او را به کاری اجبار نماید.

۲ - مرد حق تنبیه بدنی زن را ندارد که اگر چنین کند و صورت زن سرخ، کبود یا سیاه شود بایستی به ترتیب ۶ - ۳ - ۵/۱ - متقال طلا به عنوان دیه پرداخت کند و البته اگر موضع ضرب غیر صورت و چهره باشد، این ارقام نصف می‌گردد.

تنبیه بدنی پایین‌تر از سرخ شدن بدن، به طوری که رنگ پوست تغییر نکند، تنها در موارد نشوز و به صورت محدود جایز است.

قال رسول الله صلی الله علیه وآله: فَأَيُّ رَجُلٍ لَطَمَ امْرَأَتَهُ لَطْمَةً أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَالِكَ خَازِنَ النَّيِّرَانِ، فَيَلْطِمُهُ عَلَى حَرِّ وَجْهِهِ سَبْعِينَ لَطْمَةً فِي نَارِ جَهَنَّمَ.^۱

هر مردی همسر خود را یک سیلی بزند خداوند عز و جل به خازن آتش دستور می‌دهد که هفتاد سیلی با آن گرما و حرارت در جهنم به صورتش بزند .

۳ - پرداخت مهریه، نفقه و ... لازم است به شکل قانونی و خشک نباشد. بلکه می‌بایست توأم با گذشت و ایثار صورت گیرد.

آیات و روایاتی که در این خصوص آمده است، گویای این قضیه است که محیط خانواده، محیط اجرای قانون خشک نیست و ...

با این بیان که ما در تفسیر آیه شریفه عرض نمودیم، در می‌یابیم که قوام مرد بر زن و برتری وی چیزی مطابق و مقتضای حکم عقل است و همه زنان معقول هم آن را می‌پذیرند و توجیهات واهی و بی‌اساس برخی که اصل قوام را زیر سؤال می‌برند و با انگشت گذاشتن به برخی مثال‌ها چون فعالیت زنان در بیرون منزل، تهیه نفقه از سوی آنها و

^۱ همان، ج ۱۴، ص ۲۵۰.

غیره می‌خواهند حکم کلی الهی را مخدوش کنند، حکایت از جهالت و نادانی آنان نسبت به آیات و اخبار و یا عنادشان با دین می‌نماید و بس. البته ناگفته نماند که همیشه در سنجش بین دو چیز، بایستی معیار سنجش واحد باشد والا چنین قیاسی نامعقول است. به عنوان مثال، می‌شود گفت: این گوهر از آن گوهر بهتر یا بدتر است. ولی نمی‌توان گوهر را با آب مقایسه کرد و گفت: گوهر بهتر است یا آب؟ اینها دو مقوله از هم جدا می‌باشند. زن و مرد نیز چنینند. سؤال از اینکه کدام بهتر از دیگری است، سؤال بجائی نیست، اینها دو موجود مستقل و هر کدام مکمل دیگری می‌باشند. و هر دو برای تکمیل هم لازمند. مرد بدون زن و نیز زن بدون مرد، عضوی ناقص بوده و چرخه طبیعت را متوقف می‌نماید.

۲ - ممنوعیت از قضاوت و شهادت:

شهادت زن و گواهی او در محکمه جز در مواردی که مختص به امور زنانه باشد نافذ نیست و قضاوت او در محاکم، صحیح نبوده و اعطای این منصب به وی مشروع نمی‌باشد.

عن ابراهیم الحارقی؛ قال: سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول: تَجُوزُ شَهَادَةُ النِّسَاءِ فِيمَا لَا يَسْتَطِيعُ الرَّجَالُ أَنْ يَنْظُرُوا إِلَيْهِ وَيَشْهَدُوا عَلَيْهِ^۱.

ابراهیم حارقی گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: گواهی زنان در اموری که ورود آن بر مردان جایز نیست نافذ است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در سفارش خود به حضرت امیر علیه السلام می‌فرماید: لَيْسَ عَلَيَّ الْمَرْثَةُ... وَلَا تُوَلَّى الْقَضَاءَ^۲.

پذیرفتن مسئولیت امر قضاء برای زن جایز نیست.

در پاسخ این شبهه می‌توان گفت: مهمترین و اساسی‌ترین وظیفه زن در خانواده بنابر مقتضای طبیعت خودش، وظیفه تربیت کودکان است، کودک امروز، جوان فردا است و اصلاح او، اصلاح ریشه‌های اجتماع کلان آینده است و بی‌تردید مردانی که در تاریخ حرکتی مثبت ایجاد کرده‌اند و یا آنها که خود سقوط جماعتی را باعث شده‌اند، اثر

^۱ وسایل الشیعه، حدیث ۳۳۸۹۰.

^۲ وسایل الشیعه، حدیث ۳۳۰۷۳.

تعلیمات خردسالی و ایام حضانت از خود بارز نموده‌اند. بی‌علت نیست که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرموده‌اند: بهشت زیر پای مادران است:

الْجَنَّةُ تَحْتَ أَقْدَامِ الْأُمَّهَاتِ.^۱

از سوی دیگر، لطافت روان زن به حدی است که دخول او در مسایل سخت و توأم با خشونت قضاء، همساز نیست زن به راحتی قادر نیست حکم قصاص قاتلی که با ددمنشی، انسان یا انسان‌هایی را به قتل رسانده است صادر نماید و یا دستور اجرای حدّ و تعزیر بر بیکر ضعیف مجرمی نالان و گریان را بدهد، ثالثاً اینکه اسلام به خاطر ارج و احترامی که برای این موجود عظیم قائل است، صلاح نمی‌داند، او همواره راه محاکم را بی‌ماید و روان لطیف خود را به مسایل خشن حقوقی و کیفری آغشته نماید.

۳- ارث زن

... «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ...» سوره نساء، آیات ۱۱ و ۱۷۶. ؛ بهره مرد از ماترک میت به قدر بهره دو زن است.

این تقسیم‌بندی در مورد اولاد میت در طبقه اول جاری است و پدر و مادر گاه سهمی مساوی دارند برادران و خواهران ناتنی هم سهمی مساوی دارند، سهم فرزندان برادر و خواهر مادری هم مساوی است، جدّ و جدّه نیز اگر وارث شوند سهم مساوی خواهند داشت، اگر وارث میت منحصر به دایی و خاله باشد آنها هم سهم مساوی خواهند برد، البته تقسیم سهام دو به یک در مورد همه مردان نسبت به زنان در طبقات مختلف، در فرض عدم وجود نص مخالف، حاکم می‌باشد. با این حال شبهه اختلاف در سهم الارث بین زن و مرد باقی می‌ماند. و پاسخی در خور اهمیت مسئله می‌طلبد، چه اینکه در واقع شبهه به نوعی تبعیض بین دو جنس مذکر و مونث برمی‌گردد.

در بیان پاسخ این شبهه به این مقدمه توجه کنید:

یکی از وظایف مهم مردان، پرداخت نفقه است، بر مرد واجب است نفقه همسرش را مطابق با شأن وی از خوراک و پوشاک و مسکن و حوایج و نیازهای ضروری دیگر چون پرداخت دیه و کفّارات احتمالی لازم آمده بر زن را پرداخت نماید. این حکم حتی در صورت توان پرداخت نفقه از سوی زن و امکان مالی او، جاری بوده و موجب برداشتن وجوب از مرد نمی‌گردد، پرداخت نفقه فرزندان نیز برعهده مرد است. پسری که دوبرابر سهم خواهرش از

^۱ مستدرک الوسایل، حدیث ۱۷۹۳۳.

ارثیه پدر دریافت کرده است تشکیل خانواده مستقل داده و آن مقدار را می‌بایست صرف خود و عیال واجب‌النفقه خود نماید، در حالی که دختر در زندگی جدید، چیزی از سهم‌الارث خود را به کسی نمی‌دهد و آن را برای خود نگه می‌دارد در این محاسبه زن علاوه بر یک سهم قطعی خود، چیزی از سهم مرد را نیز مالک شده است در حالی که مرد دو سهم خود را بین خود و عیال خویش تقسیم نموده است.

از این پاسخ که بگذریم باید بدانیم که احکام اسلامی به خلاف عقاید دینی که جز به تعقل قابل قبول نیست، تبعیدی هستند. آدمی در پذیرش مبادی اعتقادی از تعقل بهره می‌گیرد. مبدأ و معاد را درک می‌کند و آنگاه اسلام را می‌پذیرد و در این صورت احکام عملی را می‌بایست تبعیاً بپذیرد، البته ما برآنیم که تمام احکام عملیه اسلام از فلسفه‌ای برهانی برخوردارند مؤلف گرانقدر «علل الشرایع» فلسفه برخی از احکام را از بیان معصومین علیهم السلام جمع‌آوری کرده است، ولی علل جعل تمامی احکام و قوانین بر ما روشن نیست و متأسفانه زمانی که بودند کسانی که خلاق می‌توانستند از علوم آنها بهره‌گیرند، به سرعت سپری شد و آدمی‌زادگان بجای پرسش از مجهولات ارضی و سماوی گاه به تمسخر، سؤال از تعداد موهای بدن خود نمودند و گاه علم مخالفت و مبارزه برافراشتند و همه را جز آخرین آنها را (عج) شهید نمودند و او که اینک در پس پرده غیبت است امید روزی آشکار گردد و تمامی مشکلات و نیز معماهای علمی حل گردند، به امید آن روز.

حضرت امیرعلیه السلام می‌فرمایند:

«إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْمِلُهُ إِلَّا عَبْدٌ مُؤْمِنٌ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ وَلَا يَعِي حَدِيثَنَا إِلَّا صَدْرٌ أَمِينٌ وَاحْتِلَامٌ رَزِينَةٌ، أَيُّهَا النَّاسُ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي، فَلَنَا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّي بِطُرُقِ الْأَرْضِ»^۱

ای مردم معرفت و شناسایی ما کاری بسیار دشوار است که زیر بار آن نمی‌رود مگر مؤمنی که خداوند دل او را برای ایمان آزمایش کرده و شایسته ایمان دیده است. و حدیث و گفتار ما را نگه نمی‌دارد مگر سینه‌های امانت‌پذیر و خردهای پابرجا. ای مردم معارف دینی را از من بپرسید پیش از آنکه مرا نیابید که من به راههای آسمان داناتریم تا راههای زمین.

۴ - عده وفات

^۱ نهج البلاغه، خطبه ۲۳۱ به ترتیب فیض و ۱۸۹ به ترتیب صبحی.

شبهه‌ای دیگر که در اینجا مطرح می‌شود فلسفه عده وفات به میزان چهار ماه و ده روز برای زنانی است که مطلع از مرگ شوهر خود شوند.

نگاهی به وضعیت زن جاهلی و نیز زنان در سایر آئین‌های ابراهیمی و غیر ابراهیمی که نکاتی از آن گذشت، گوشه‌ای از حکمت این دستور را مبرهن می‌سازد.

آتش زدن زن و یا دفن او با شوهر پس از مرگ او، حبس او در محلی تا اینکه زمان مرگش برسد، پرهیز از هرگونه آرایش و زیور و لباس پاکیزه در تمام عمر بعد از فراق همسر و... گوشه‌هایی از جنایاتی است که بر زن هموار می‌کردند.

اسلام بر همه اینها خط بطلان کشید و تنها برای حفظ حریم زوجیت و احترام به همسر، مدت چهار ماه و ده روز از زمانی که خیر مرگ همسر به وی رسید، می‌بایست آرایش نکند، ساده زندگی نماید، شکل سوگواری به خود بگیرد و از ازدواج مجدد خودداری کند.

وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذُرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ. بقره/۲۳۴.

کسانی که از شما می‌میرند و زنانی بجا می‌گذارند، آن زنان می‌بایست چهار ماه و ده روز انتظار کشند، و هر وقت مدت سرآمد، با کی نیست که آنچه می‌خواهند در مورد خود به طور شایسته انجام دهند و خداوند به آنچه انجام می‌دهید عالم است.

این حکم در صدر اسلام وجدی و نشاطی زایدالوصف بین زنان ایجاد کرد، زنانی که آن همه محدودیت داشتند، اینک از آزاد شدن خود بسیار شادمان بودند.

بنابر آنچه در تاریخ آمده است، روزی یکی از زنان به حضور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد: آیا اجازه می‌دهید بعد از مرگ همسرم سرمه بکشم و خود را آرایش نمایم و ازدواج کنم؟

حضرت در پاسخ وی فرمود: شما زنان، موجودات عجیبی هستید، تا قبل از اسلام عده وفات را در سخت‌ترین شرایط و گاه تا آخر عمر تحمل می‌کردید و حتی خود را نمی‌شستید، و اینک حکم اسلام را که تنها چهار ماه و ده

روز است، برای حفظ حرمت زوجیت و حریم خانواده سخت می‌دانید!

۵ - تعدد زوجات

اسلام ازدواج مرد را با چهار زن دائم در یک زمان جایز شمرده است.

... فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعًا... نساء/۳.

با زنان پاک ازدواج کنید، دو یا سه یا چهار همسر... اگر می‌ت رسید بین همسران به عدالت رفتار نکنید، تنها به یک همسر اکتفاء نمائید.

به زعم برخی این حکم اسلام ملائیم با خواسته زن نیست، چرا که غالب زنان بدترین بلای نازل شده بر خود را داشتن هوو می‌دانند.

قبل از پاسخ به این شبهه، توضیح ذیل ضروری به نظر می‌رسد.

این حکم به نحوی که در شبهه آمده است یله و رها نیست، بلکه شرایط و ضوابطی دارد و اساسی‌ترین شرط آن همانست که در ادامه آیه شریفه آمده است.

... فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً...

حکم تعدد زوجات در مقررات اسلام مشروط به آن است که مرد بین زوجات به عدالت رفتار کند، نفقه زنان را عادلانه بپردازد، در هم‌خواهی اعتدال را مراعات نماید، در ابراز محبت به آنها، به همه با یک چشم بنگرد و رفتاری مساوی داشته باشد.

البته اعتدال در محبت قلبی به واسطه برخی امتیازات یکی بر دیگری، چه بسا ممکن نباشد، قرآن کریم در آیه ۱۲۹ همین سوره می‌فرماید:

وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ وَإِنْ تُصْلِحُوا وَاتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا. نساء/۱۲۹.

شما هرگز نمی‌توانید محبت قلبی یکسانی به زنان داشته باشید، هر چند در این کار تلاش کنید، ولی نباید آنگونه باشید که تمایل خود را به طور کلی متوجه یک طرف نموده و دیگری را چون معلق واگذارید و اگر راه اصلاح و پرهیزکاری پیشه کنید، خداوند آمرزنده و مهربان است.

با ملاحظه این توضیح در بیان پاسخ شبهه به این مقدمات توجه کنید.

۱ - مرگ و میر مردان نسبت به زنان به واسطه حوادث و اتفاقات، جنگ‌ها و... بسیار بیشتر است. این امر در کنار کثرت زنان بی‌شوهر و نوزادان اناث، تعادل مطلوب جامعه را بر هم می‌زند، بدیهی است اگر هر مرد نتواند بیش از یک همسر برگزیند، جمع کثیری از زنان بی‌شوهر می‌مانند و قادر به رفع نیاز فطری خود از راه مشروع نیستند، این زنان یا دچار بیماری روانی می‌شوند و یا به فحشاء روی می‌آورند، چیزی که در برخی جوامع غربی به وضوح قابل رؤیت است و البته رعایت عفت برای مدتی طولانی هر چند محال نیست اما سخت است.

۲ - رغبت مردان جوان به برخی از زنان که به علل گوناگون همسران خود را از دست داده‌اند و بیوه شده‌اند، کم است، بی‌توجهی به قانون تعدد زوجات باعث می‌شود این دسته از زنان همواره بی‌شوهر باقی بمانند.

۳ - یکی از بیماری‌های روانی زنان مخصوصاً در عصر صنعت «سردمزاجی» است، این بیماری امروزه به شکل معضل اجتماعی درآمده و اساس کانون خانواده را در معرض خطر جدی و بلکه انحطاط کامل قرار داده است و ریشه بسیاری از موارد عدم تفاهم اخلاقی گشته است. این بیماری مزمن به این وسعت در خصوص مردان وجود ندارد.

۴ - میل جنسی زنان بعد از اشتعال، قوی‌تر از مردان است ولی بروز این میل در مردان بسیار قوی‌تر می‌باشد، به طوری که همین نمایش ظاهری باعث شده است برخی خیال کنند شهوت مردان بیش از زنان است. بر همین اساس غالباً مردانند که شهوت خود را آشکار می‌سازند و حتی در میان حیوانات، غالباً جنس نر در پی ماده است.

۵ - زن در برخی ایام چون ایام عادت ماهانه و نفاس، ممنوعیت عمل جنسی دارد، ولی در میان مردان، چنین محدودیت‌هایی وجود ندارد.

۶ - میل جنسی مردان از نظر سنی طولانی‌تر است و غالباً زنان در سنین معین میل خود را به آمیزش از دست می‌دهند و یا حداقل کم رغبت می‌شوند.

در پی ذکر این مقدمات اینک در پاسخ شبهه باید گفت:

این شبهه تنها پرداخته همسر اول و نگاه به حکم اسلام از زاویه دید اوست، او به واسطه غیرت خود که از عشق بیکران به شوهرش، سرچشمه گرفته است، می‌خواهد معشوق او نیز تنها وی باشد و بس. و لذا ورود هر کسی را به این حریم، بدترین ستم به خود می‌داند.

اسحاق بن عمار می‌گوید:

قلت لابی عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْمَرْئَةُ تَغَارُ عَلَى الرَّجُلِ تُؤْذِيهِ، قَالَ: ذَاكَ مِنَ الْحُبِّ.^۱

به امام صادق علیه السلام عرض کردم: زن بر شوهرش غیرت می‌ورزد و بدین واسطه موجبات اذیت او را فراهم می‌سازد؟ حضرت فرمودند: این ناشی از شدت عشق زن به شوهرش است.

بنابراین ممنوعیت تعدد زوجات رعایت نسبی خواسته زن است، ولی آیا تنها او صاحب حق در این ماجرا است؟ خیر، او تنها ذی حق در این میدان نیست، مرد نیز حقی دارد، زن‌های دیگر که امید به ازدواج دارند، بر همه جامعه حقی دارند، آیا رعایت حقوق آنها لازم نیست؟ و آیا با این وصف، انحصارطلبی زن اول مشروع است؟ و آیا عقل و خرد عقیده تمامیت خواهی او را تحسین می‌کند؟

قال علی علیه السلام: لَا غَيْرَةَ فِي الْحَلَالِ.^۲

غیرت ورزی در حلال، مشروع نیست

قال الباقر علیه السلام: غَيْرَةُ النِّسَاءِ الْحَسَدُ، وَ الْحَسَدُ هُوَ أَصْلُ الْكُفْرِ، إِنَّ النِّسَاءَ إِذَا أَعْرَنَ غَضِبْنَ وَ إِذَا غَضِبْنَ كَفَرْنَ إِلَّا الْمُسْلِمَاتِ مِنْهُنَّ.^۳

غیرت زنان، حسد بوده و آن ریشه کفر است، زنان چون غیرت ورزند خشمگین شوند و چون خشم گیرند کفر ورزند مگر آنان که تسلیم حکم خداوند و فرامین اویند.

^۱ وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۱۱۱.

^۲ مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۲۳۷.

^۳ وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۱۱۰.

بی تردید عاقلانه‌ترین راه، رعایت هر سه حق است. و این راهی است که اسلام آن را مطرح ساخته است. در قانون تعدد زوجات اسلام، حق همسر اول کاملاً مراعات شده و می‌بایست شوهر بین همسران در شئون مختلفه به عدالت رفتار کند، و با آمدن همسر دوم، اولی را رها ننماید، آنها را مثل هم بپسندد، نفقه هم طراز به آنان بپردازد، عدالت در همخوابی را رعایت کند، و حق ابراز محبت قوی‌تر و بیشتر نسبت به یکی در مقابل سایر زوجات را ندارد. در این صورت حق مرد نیز رعایت شده است، او نیز در ایام ممنوعیت زن از آمیزش جنسی، و نیز در مواردی که زن کم‌میلی مقطعی یا دائمی می‌یابد، می‌تواند میل جنسی خود را به طریق صحیح ارضاء نموده، نه فشار روانی بر خود تحمیل کند و نه به فحشاء روی آورد و هرزگی پیشه نموده و نوامیس دیگران را هتک کند.

حق بیوه‌زنانی که به هر علتی شوهر خود را از دست داده‌اند و نیز حق زنانی که به جهت عوامل مختلفی مورد رغبت کمتری قرار می‌گیرند، و نیز دخترانی که به واسطه کثرت اناث نسبت به ذکور بی‌همسر مانده‌اند، نیز رعایت شده است و آنان نیز از نعمت همسر برخوردار می‌شوند.

و لذا می‌توان گفت که قانون تعدد زوجات در اسلام، از مترقی‌ترین قوانین مدنی اسلام است. و هر قدر بر میزان فحشاء و فساد در جوامعی که از وجود این قانون محرومند، افزوده می‌شود، ارزش قانون اسلام آشکارتر می‌گردد.

«گوستاولوبون» مورخ مشهور فرانسوی می‌گوید: قانون تعدد زوجات اسلام که به صورت محدود و مشروط است، یکی از مزایای این آیین شمرده می‌شود. ما در غرب، وحدت همسر را فقط در کتاب قانون می‌بینیم، و الا قابل انکار نیست که در معاشرت‌های واقعی اثری از این قانون دیده نمی‌شود، راستی من متحیرم که تعدد زوجات مشروط و محدود شرق، از تعدد زوجات سالوسانه غرب چه کم دارد؟ بلکه من می‌گویم اولی از هر جهت برتر و بهتر از دومی است.^۱

در برخی قبائل افریقا تعدد زوجات رایج و مورد میل و استقبال هر دو جنس است. علت استقبال زنان از این موضوع این است که چون زحمت و مشقت زندگی در آن نواحی فقط سهم زن است، زنها میل دارند در این مرارتها شریک داشته باشند. هر چه تعداد زنها بیشتر باشد زحمتشان کمتر است، حتی میل دارند شوهرانشان زن جوان بگیرند، زیرا اولاً زنان جوان از زن اول اطاعت کرده تحت نفوذ او به سر می‌برند و ثانیاً هر چه جوان‌تر باشند، بیشتر

^۱ تاریخ تمدن، ترجمه گیلانی، ص ۵۰۹، ر.ک: تفسیر نمونه ذیل آیه نساء.

کار می‌کنند و به اضافه چون از طرف شوهر محبت و علاقه مطلقاً نسبت به زن ابراز نمی‌شود، حسد ورزی زنان با یکدیگر موضوعیت ندارد.^۱

پاسخ به شبهات

برخی شبهاتی در زمینه مسأله تعدد زوجات مطرح کرده‌اند که در این بخش به برخی از آنها اشاره کرده و پاسخ آن‌ها را از منظر علامه طباطبایی نقل و بررسی می‌کنیم:

۱- شبهه اولی که مطرح می‌شود اینکه تعدد زوجات عواطف زن‌ها را جریحه دار می‌کند و امیدشان را ناامید می‌سازد و آتش محبت را خاموش می‌کند و باعث به وجود آمدن افسردگی در زنان و مشکلات اخلاقی در خانواده می‌شود. پس تعدد زوجات مخالف با طبیعت زن می‌باشد.

در پاسخ باید گفت: اسلام بنای اجتماع انسانی را بر اساس زندگی عقلی و فکری نهاده و صلاحیت عقلی را در نظر می‌گیرد، نه احساسات. اما احساسات پاک هم کشته نشده است.

تربیت دینی اسلامی، زن مسلمان را به گونه‌ای پرورش می‌دهد که عواطفش با امثال این کارها جریحه دار نمی‌گردد. پس مهم نوع تربیت و پرورش زن است که او را برای برخورد با چنین مسائلی آماده می‌کند.

۲- شبهه دیگری که از طرف برخی مطرح شده و آن اینکه:

تعدد زوجات ترغیبی برای شهوت رانی و هوس بازی مردان است به گونه‌ای که باعث تقویت این قوه در اجتماع می‌شود.

در پاسخ می‌توان گفت یکی از مهم‌ترین مقاصد شارع اسلامی زیاد شدن نسل مسلمانان می‌باشد تا بدین وسیله زمین بدست اجتماع مسلمانان افتاده و از شرک و فساد پاک شود.

نکته دیگر اینکه تعدد زوجات شعله حرص را تسکین می‌دهد، شخص مسلمان گرچه یک زن هم داشته باشد ولی آرامش دل دارد. زیرا خود را از گشایش در کار قضا، شهوتش اگر روزی بر او سخت شد ممنوع نمی‌بیند و این خود نوعی تسکین و مانع از میل به فحشاء و هتک نوامیس حرام می‌باشد.

^۱ حقوق زن در اسلام و اروپا، ص ۱۲۱ و ۱۲۲.

از عنایات اسلام این است که در ناحیه اقتضائات لازم طبع و خواهش‌های حتمی نفس محرومیتی ایجاد نشود. خواسته شهوت مردان انباشته نشود تا سر به فحشاء و منکرات بزند .

البته حاکم اسلامی باید از ستم‌هایی که به نام تعدد زوجات در جامعه به وجود می‌آید جلوگیری کند، بدون اینکه قانون الهی تغییر دهد. تا دیدگاه و نگاه جامعه اسلامی نسبت به مسأله تعدد زوجات مثبت شده از طرف دیگر الگویی برای جوامع غرب باشد تا با سرمشق قرار دادن این زندگی‌ها از میزان اختلافات و گناهان جوامع کاسته شود .

خاتمه

نتیجه بحث اینکه، زن و مرد دو موجود مستقل و در عین حال مکمل یکدیگر هستند، این دو در پیشگاه خداوند مسئولیت‌هایی دارند، آنکس که مسئولیت‌های خویش را به درستی انجام داد، برتر بوده و هر کس وظایف خویش را ترک کرد بدتر است. چرا که معیار اساسی تمیز بین انسان‌ها، فقط و فقط تقوا است و نه هیچ چیز دیگر.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ. حجرات/۱۳.

ای مردم، ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید، همانا گرامی‌ترین شما نزد خدا با تقواترین شماست، خداوند دانا و آگاه است.

و لذا یک زن با تقوا از هزاران مرد فاسق و فاجر برتر است. «بلقیس» ملکه سبا وقتی نامه حضرت سلیمان علی نبیّنا و آله و علیه السلام را دریافت کرد و به حقانیت پیامبر خدا پی برد، تسلیم شد و مملکت خود را در اختیار حضرت گذاشت. ولی خسرو پرویز پادشاه ساسانی وقتی نامه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دریافت کرد، به خشم شد و کبر و غرور، مانع تعقل او گشت. این عمل وی موجب خواری و زبونی ایرانیان و تحمل سخت‌ترین جنگ‌ها و شکست‌ها و دورماندن چندین ساله از منابع هدایت گردید.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: الْمَرْئَةُ الصَّالِحَةُ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ رَجُلٍ غَيْرِ صَالِحٍ.^۱

^۱ ارشادالقلوب، باب ۵۱.

یک زن صالح از هزار مرد ناصالح برتر است .

البته هر کدام از این دو انسان بایستی در طول حیات، وظیفه اساسی خود را از یاد نبرند، جا به جا شدن وظایف این دو که محور تمامی هستی شمرده می‌شوند، ضربات جبران‌ناپذیری بر پیکره خانواده و اجتماع وارد می‌سازد و مخالف صریح با چهره‌ای است که قرآن کریم از این دو موجود ترسیم فرموده است.

وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبْنَا لَهُمْ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبْنَا لَهُنَّ وَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا. نساء/۳۲.

برتری‌هایی که خداوند به برخی نسبت به بعضی دیگر عطا فرموده است، درخواست نکنید. مردان نصیبی از کسب خویش و زنان را نصیبی است از آن، و از فضل خدا بطلبید که او بر هر چیزی توانا است.

در پایان این مبحث، چند تن از زنان شایسته و در رأس آنها حضرت صدیقه طاهره علیها السلام را فهرست نموده‌ایم.

حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا علیها السلام که در شأن او کافی است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به وی فرمودند: پدرت به فدای تو «فِدَاكَ أَبُوكِ».

خدیجه همسر پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله که تمام اموال خود را برای ترویج دین خرج نمود.

مریم بنت عمران که خداوند او را بر همه زنان تا عصر خودش ترجیح داده است.

آسیه دختر مزاحم و همسر فرعون، او وقتی معجزات حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام را دید، به وی ایمان آورد. فرعون دستور داد دست و پاهایش را بستند و در زیر آفتاب، سنگی بزرگ بر سینه‌اش افکندند و بدین صورت او را به شهادت رساندند.

هاجر مادر حضرت اسماعیل که نسل پیامبران از اوست، حضرت ابراهیم علیه السلام او را در وادی مکه که هیچ ساکنی نداشت قرار داد و او با صبر خود، آیین یکتاپرستی را در حجاز بنا نهاد.

زینب بنت علی علیه السلام که عامل اساسی بقاء نهضت امام حسین علیه السلام بود.

رحیمه همسر حضرت ایوب که صبری کم‌نظیر در امتحانات شدید همسرش نمود.

ام سلمه و ام ایمن همسران پیامبر اسلام که به واسطه دفاع از ولایت، مورد آزار و قطع حقوق قرار گرفتند.

فضه خادمه حضرت زهرا علیها السلام که ۲۰ سال فقط با قرآن پاسخ می‌گفت.

حُسنیه و مناظره او در بیان اثبات ولایت حضرت امیر علیه السلام که در آخر حلیة المتقین آمده است.

زبیده که تنها به واسطه شیعه بودنش منصور دوانیقی او را طلاق گفت.

همسر زهیر بن قین که شوهر را برای رفتن به حضور امام حسین علیه السلام ترغیب می‌کرد.

مادر وهب که سر فرزند شهید خود را به سوی خیام کوفیان انداخت و آنچه را در راه خدا داده بود پس نگرفت.

حرّه دختر حلیمه سعدیه که فضل علی علیه السلام را نزد دیکتاتور زمان، حجاج بن یوسف بیان کرد و هراسی از حجاج خون‌آشام به خود راه نداد.

خوله که به همراه چند زن مسلمان، اسیر رومیان شدند، پطرس برادر فرماندار شام از او خواستگاری کرد و وعده آزادی و مستغلات داد. خوله گفت: به خدا سوگند تو را به شبانی شتران و گوسفندان خود نمی‌پذیرم.

زینب فواز نویسنده و شاعر لبنانی متولد ۱۲۶۲، کتب زیادی نگاشته است. از جمله کتابهای او «الدرالمنثور فی طبقات ربّات الخدور» است که ۴۵۶ زن شایسته را در آن معرفی نموده است. یک زن آمریکایی مسئول امور زنان در نمایشگاه شیکاگو آمریکا از او پرسیده است: چرا شما در نمایشگاه‌ها حاضر نمی‌شوید و آثار خود را عرضه نمی‌دارید؟ وی در جواب به ارزشی که اسلام برای عفت زن قائل است اشاره کرده و گفته است: زن مسلمان باید خود را از نامحرم محفوظ بدارد و در مسافرت بایستی همراه محارمش باشد، لذا ما در چنین مجالسی حاضر

نمی‌شویم. ۲۰

آرامش روان

یکی از نیازهای مهم روحانی بشر رسیدن به آرامی روح و بدور ماندن از تلاطم روان است. این مهم خاصه در عصر صنعت و تکنولوژی بیشتر خودنمایی می‌کند تا آنجا که نیاز عمومی بشر امروز شده است .

اندیشمندان مختلف حوزه‌های روانشناسی در این باره تحقیقات گسترده‌ای انجام داده‌اند و به فراخور اعتقادات خود به اطلاعاتی دست یافته‌اند، اما این یافته‌ها در برابر موج شدید لایه‌های مختلف بیماریهای افسردگی ناچیز و حتی گاه غیرکارا است. حتی برخی بر آثار منفی و تبعات بسیار بدتر برخی درمانهای کشف شده اعتقاد یافته‌اند .

قرآن کریم که موضوع سخن او انسان و اعتلای روحانی اوست این مهم را بی پاسخ نگذاشته و نسخه‌هایی ویژه برای رفع و دفع این مشکل مطرح کرده است.

این قسمت از مجموعه در پی بحث از راههایی است که قرآن به عنوان راه درمان یا سیر درمان بیماریهای روانی مطرح می‌نماید. این راهها عبارتند از :

۱- ایمان

انسان از نظر شخصیت دارای دو نوع خصوصیات مادی و معنوی است که گاهی میان آنها تعارض پیش می‌آید و نیازهای جسمانی و یا اشتیاقات او را بسوی خود جلب می‌کند به گونه‌ای که انسان خود نیز این نزاع درونی را میان دو جنبه شخصیتی خود احساس می‌کند. قرآن به حالت نزاع میان جنبه‌های جسمانی و روانی انسان در سوره‌های شمس و نازعات آیات ۷ و ۳۷ اشاره دارد .

بنابراین ساختمان وجود انسان به طور فطری هم استعداد انجام کارهای زشت، پیروی از هوای نفس و شهوات جسمانی و لذتها و تمایلات دنیوی را دارد و هم آمادگی ارتقا به اوج فضیلت، تقوا و اخلاقیات عالی انسانی را. به همین دلیل طبیعی است که فطرت انسان بالقوه متضمن تضاد میان خیر و شر، فضیلت و رذیلت است. همین تضادها و افراط و تفریطها موجب می‌شود که شخصیت از تعادل خارج و دچار بیماریهای جسمی و روحی شود. قرآن برای آن که شخصیت از تعادل برخوردار باشد دستورها و آموزه‌هایی را بیان داشته است. مناسب‌ترین راه حل مشکل تضاد میان جنبه‌های جسمانی و روانی انسان در واقع ایجاد هماهنگی میان آن دو است. به این معنا که انسان در حدود شریعت نیازهای جسمانی خود را ارضا کند و همزمان با آن به ارضای نیازهای روانی نیز بپردازد. اگر انسان در زندگی به میانه روی و اعتدال و دوری از زیاده روی و افراط و ارضای انگیزه‌های جسمانی و روانی ملتزم

باشد، ایجاد و هماهنگی میان نیازهای جسم و روح کاملاً امکان‌پذیر است؛ زیرا در اسلام نه رهبانیتی وجود دارد که با ارضای انگیزه‌های جسمانی مخالف باشد و در جهت سرکوب آن عمل کند و نه نوعی اباحه مطلق که انگیزه‌های جسمانی را به طور کامل ارضا کند. اسلام خواهان هماهنگی انگیزه‌های جسم و روح است. برای تحقق این تعادل در شخصیت انسان به روشها و شیوه‌هایی اشاره می‌کند که با بکارگیری آن می‌توان به هدف فوق رسید. یکی از شیوه‌های مورد اشاره آن است که در این آیه بدان توجه می‌دهد: و آن چه خدا به تو داده سرای آخرت را جستجو کن و بهره‌ات را از دنیا فراموش مکن .

شخصیت بهنجار، شخصیتی است که جسم و روح در آن متعادل و نیازهای هر کدام ارضا شود .

کارل یونگ روانکاو می‌گوید: در طول سی سال گذشته افراد زیادی از ملیت‌های مختلف جهان متمدن، با من مشورت کردند و من صدها تن از بیماران را معالجه و درمان کرده‌ام، اما از میان بیمارانی که در نیمه دوم عمر خود به سر می‌برند یعنی از سی و پنج سالگی به بعد حتی یک بیمار را نیز ندیدم که اساساً مشکلش نیاز به گرایش دینی در زندگی نباشد. به جرأت می‌توانم بگویم که تک تک آنان به این دلیل قربانی بیماری روانی شده بودند که آن چیزی را که ادیان موجود در هر زمانی به پیروان خود می‌دهند فاقد بودند و تک تک آنان تنها وقتی که به دین و دیدگاه‌های دینی بازگشته بودند به طور کامل درمان شدند .

پس باور قلبی خدا و اعتقاد به وجود او و نیز میل وی بر هدایت مخلوقان، زیر پایه تمام درمانهای روانی است. انسان بدون خدا، گمشده‌ای فطری دارد که اگر در پی آن نباشد، بر سایر توجهاتش تأثیر منفی گذاشته و همه را متزلزل می‌سازد و یا آدمی را در میدان حوادث و اتفاقات دنیوی، بی هدف رها می‌سازد. در پی این باور غلط، انسان خدای خویش را معبودی دلسوز می‌انگارد که با هدف هدایت مخلوقان خود انبیاء و رسولان را با نشانه‌هایی به سوی سایرین گسیل داشته است. توجه به ایشار تنذیر خداوند در مباحث مربوط به معاد نیز در همین زاویه قابل ارزیابی است. قرآن کریم خداوند را عامل ایجاد آرامش روانی مطرح می‌کند و می‌فرماید :

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَيَزِدُّوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ... فتح، ۴ .

از این آیه چنین استفاده می‌شود که آرامش روان بدون ایمان به خدا محقق نمی‌شود و ایمان به خدایی که کار او ایجاد آرامش است، موجب آرامش می‌گردد.

الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ. رعد/۲۸.

آنها کسانی هستند که ایمان آورده‌اند و دل‌هایشان بنام خدای مطمئن و آرام است، آگاه باشید که تنها با یاد خداوند دل‌ها آرام می‌شود.

سراسر زندگی انسان حوادث و وقایع است که بر روح و یا جسم وی اثراتی ایجاد می‌نماید، کثرت کمی این حوادث می‌طلبد که انسان همیشه آمادگی برخورد با آن وقایع را در خود ایجاد کند.

آمادگی انسان در برخورد با وقایع الایام و ایستادگی وی در صورتی میسر است که در تندباد حوادث تکیه‌گاهی محکم انسان را یاری نماید.

چنین تکیه‌گاهی اگر مادی باشد به واسطه محدودیت وی به عالم ماده، هرگز نمی‌تواند همه جانبه عمل کند و چه بسا در برخورد با حادثه‌ای نامعلوم بشکند و انسان را بیش از پیش نا امید سازد. پس باید تکیه‌گاهی را جستجو نمود که همیشه و در همه حال حی و حاضر بوده و احاطه بر عالم ماده داشته و بر انجام هر کاری قادر باشد و البته آن جز ذات احدیت جل و علی نیست.

حال که تکیه‌گاه واقعی را شناختیم، باید در جستجوی راهی بود که بتوان با این مبدأ قدرت ارتباط ایجاد نمود و به وی نزدیک و نزدیکتر شد. یکی از راههای ارتباطی عابد با معبود، ذکر و یاد اوست، ذکر که در همه حال روان را تقویت می‌نماید و قلب را مطمئن می‌کند.

۳- توکل

أَصْلُ قُوَّةِ الْقَلْبِ التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ^۱

ریشه قوت قلب، توکل بر خداوند است.

؟؟^۱

به دنبال حصول اثر سابق، قلب انسان متوکل تقویت یافته و سختی پیش آمده را در مقابل عظمت خداوند و توان لامتناهی او کوچک می‌شمارد و آماده دریافت فیض حق می‌شود. حضرت امیرعلیه السلام ریشه قوت قلب را توکل معرفی نموده است.

۴- دوستی با خدا

۵- توبه

وجدان حین گناه و بعد از آن، انسان گنهکار را می‌آزارد و اگر دریچه رحمتی بر وی گشوده نشود، او را مأیوس و منزجر از خود می‌نماید. توبه و احتمال قبولی آن موجب ایجاد روحیه امیدواری شده و حالت یأس را می‌زداید. علاوه این که شخص تائب خود را به خداوند خویش نزدیک‌تر احساس می‌کند، سوز اثر گناه از سویی و امید به دریای کرم الهی از طرف دیگر وی را در حالتی بین خوف و رجا قرار می‌دهد و راه قرب به خداوند و کمال و ترقی را هموار می‌سازد.

افزون بر این آثار روانی، توبه می‌تواند سیئات را نابود و حتی تبدیل به اعمال حسنه نماید.

إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا. فرقان / ۷۰.

مگر کسانی که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند و خداوند گناهان آنها را تبدیل به حسنات می‌نماید و خداوند همیشه آمرزنده و مهربان بوده است .

و نیز توبه می‌تواند، گناهان را بیوشاند و از حافظه فرشتگان محو کند و نیز از دید انسانها در قیامت، همانند دنیا مخفی دارد.

قال علی ۷: مَنْ تَابَ، تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ أَمْرَتْ جَوَارِحُهُ أَنْ تَسْتُرَ عَلَيْهِ وَ بَقَاعِ الْأَرْضِ أَنْ تَكْتُمَ عَلَيْهِ وَ أَنْسِيَتِ الْحَفَظَةُ مَا كَانَتْ كَتَبَتْ عَلَيْهِ. هر کس توبه نماید، خداوند می‌پذیرد، و اعضای وی مأمور می‌شوند که گناهانش را بیوشاند و سرزمین‌هایی که در آنجا معصیت نموده مأمور می‌شوند آن را کتمان کنند و فرشتگان مراقبش آنچه را که نوشته‌اند فراموش می‌کنند.^۱

^۱ ثواب‌الاعمال، ص ۳۹۷ مترجم؛ وسائل‌الشیعة، ج ۱۱، ص ۳۵۹.

قال الصادق ۷: إذا تاب العبدُ المؤمنُ توبةً نصحاً أحبَّه اللهُ فسُتَرَ عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. وقتی بنده مؤمن توبه‌ای چون توبه نصح بنماید، خداوند او را دوست می‌دارد و گناهش را در دنیا و آخرت مخفی می‌نماید.^۱

۶- قرآن

۷- امید

... لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ. زمر، ۵۳. ... فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَ لَا تَأْيِسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ... يوسف، ۸۷.

۸- دلداری و دلسوزی

فرشتگانی که مأمور عذاب قوم لوط بودند، آن حضرت را چنین مورد دلداری قرار دادند .

وَلَمَّا أَنْ جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطاً سِئَءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعاً وَقَالُوا لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنْجُونَكَ وَأَهْلَكَ إِلَّا أُمَّرَأَتَكَ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ. عنكبوت، ۳۳.

۹- صبر

وَلَبَلُّوْكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ. بقره، ۱۵۵. ... اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ. بقره، ۱۵۳.

۱۰- دعا

دعا یعنی راز و نیاز با معبود و طلب حاجت از وی، عاملی برای استحکام ارتباط با ماوراء طبیعت است. ارتباطی که تأثیرات عمده‌ای در روند تکاملی انسان می‌تواند داشته باشد به طوری که استجاب آن در مقابل وی قابل قیاس نیست. یکی از دانشمندان طبیعی به نام الکسیس کارل در کتاب نیایش خود می‌گوید: دعا قوی‌ترین نیرویی است که انسان می‌تواند تولید کند. نیرویی چون جاذبه زمین وجود حقیقی و خارجی داشته باشد. در حرفه پزشکی، من مردانی را دیده‌ام که پس از بی اثر بودن تمام معالجات به نیروی دعا و عبادت از بیماری و مالیخولیایی رهایی

^۱ بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۸.

یافته‌اند. دعا چون رادیوم یک منبع مشعشعی است که خود به خود تولید می‌شود، بشر می‌کوشد نیروی محدود خود را با متوسل شدن به منشاء نامحدود تمام نیروها، افزایش دهد، وقتی دعا می‌خوانیم خود را به قوه محرکه پایان ناپذیری که تمام کائنات را به هم پیوسته، متصل و مربوط می‌کنیم.

هرچند نگاه کارل به دعا زاویه‌ای مشخص دارد، اما در همان زاویه خاص تا حدی آثاری از دعا را که خود دیده است بیان نموده است. البته گفته‌های ایشان چیزی تازه نیست، تمامی افراد بشر در هر حال و وضعیتی که هستند در طول عمر خود بارها آثار و اهمّیت دعا را لمس نموده‌اند.

۱۱- نماز

همان طوری که بدن بدون تغذیه هلاک می‌شود، روح و روان آدمی نیز به طعام خاص خود محتاج است طعام آنان ارتباط با مبدأ خود می‌باشد، روح انسان از خداوند است و بقاء و تکامل وی محتاج به ایجاد ارتباط با اوست... وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي... حجر/۲۹؛ ص/۷۲ و از روح خود در او دمیدم.

بسیاری از روانشناسان بر این عقیده‌اند که عامل تمامی امراض روانی، مرتبط نبودن با مبدأ هستی بخش است. یکی از آنان بعد از تحقیقات بالینی بر بیش از ده هزار مریض افسرده، می‌گوید: «اکنون به خوبی اهمّیت اعتقاد دینی را در زندگی انسان درک می‌کنم زیرا بعد از تمامی آزمایشات به این نتیجه دست یافته‌ام که هرکس به دین و اعتقادات دینی گردن بسپارد و با عبادت‌تکده‌ای مرتبط باشد از شخصیت والاتری برخوردار است».

إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعاً... إِلَّا الْمُصَلِّينَ. معارج/۱۹ و ۲۲. انسان بی‌طاقت آفریده شده، مگر نمازگزاران.

آلکسیس کارل می‌گوید: «اجتماعاتی که نیایش را در خود کشته‌اند، معمولاً از فساد و زوال مصون نخواهند بود. ایشان این سخن را هرچند غالبی فرض کرده است اما امروزه نظریه ثابت شده تلقی می‌گردد و آمار بالای جنایت در برخی از کشورها و در میان مللی که اعتقادات دینی ندارند، مؤیدی بر این مطلب می‌باشد.

۱۲- پرهیز از گناه

گناه موجب تشّت روح و روان می‌گردد.

قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ. نور/۳۰.

۱۳- احسان

بلی من اسلم وجهه و هو محسن

۱۴- تعاون

۱۵- امید به بهشت،

يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ فِجْر، ۲۷ .

أَلَا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ شعراء، ۸۹ .

۱۶- توسل

۱۷- ازدواج

یکی از علل مهم ازدواج سکون و آرامش است. قرآن کریم ایجاد سکون و مودت را آیه و نشانه رحمت خود می‌داند.

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا.... اعراف/۱۸۹. اوست خدایی که شما را از یک فرد آفرید و همسرش را از جنس او قرار داد تا در کنارش بیساید .

وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ. روم/۲۱. و از نشانه‌های او این است که همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید تا در کنار آنها آرامش یابید و در بین شما مودت و رحمت قرار داد، همانا در این آیاتی است برای اهل تفکر .

و در آیه دیگر، خداوند شب را مایه سکون می‌داند.

اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ.... غافر/۶۱. خداوند آن کسی است که شب را برای شما قرار داد تا استراحت کنید .

با آمدن شب، جار و جنجال روز پایان می‌پذیرد، قیل و قال‌های جمع‌آوری مال و ثروت، اندک و گاهی از بین می‌رود، خوف و اضطراب از حوادث کسب و کار جای خود را به سکوت و آرامش می‌دهد.

همسر نیز مایه سکون و آرامش دل است.

جالب اینجاست، آنگاه که خداوند متعال از خلقت همه اشیاء بر اساس اصل «زوجیت» صحبت می‌فرماید مانند آیه:

... وَ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ.... رعد/۳. و از تمام میوه‌ها دو جفت آفرید .

و نیز آیه ۴۹ سوره ذاریات که جفت‌بودن همه مخلوقان را بیان می‌کرد، از آرامش دل سخنی به میان نمی‌آورد ولی وقتی از زوجیت زن و مرد سخن می‌گوید، مسئله سکون و آرامش را مطرح می‌کند.

... لَيْسُ كُنَّ إِلَيْهَا...

... لَيْسُ كُنُّوا إِلَيْهَا....

۱۸- اعتماد به نفس

شک و تردید و دو دلی از آفات ترقی‌شمرده می‌شوند و سلب توفیق می‌نمایند، پس می‌بایست بعد از بررسی جوانب مختلف هر امری، و نیز مشاوره با ناصحان و خیرخواهان و در نهایت طلب خیر از خداوند متعال، آراء و افکار متفرقه را کنار گذاشت و راهی واحد را انتخاب و تنها به خداوند توکل نمود.

... فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ... آل عمران/۱۵۹. وقتی تصمیم گرفتی، قاطعانه به خدا توکل نما .

« ربیع بن عامر » از سربازان سپاه اسلام در جنگ قادسیه بود، وی نزد «رستم فرخزاد» فرمانده سپاه ایرانیان آمد و به وی اعلام کرد یا اسلام آورند و یا برای جنگ آماده باشند، رستم مهلت خواست که مطلب را به مرکز گزارش کند و دستور جدید بگیرد، ربعی سه روز مهلت داد. رستم که از اعتماد به نفس وی تعجب کرد، به وی گفت: گویا تو فرمانده سپاه مسلمین هستی که این‌گونه بدون کسب تکلیف مهلت می‌دهی؟ ربعی پاسخ داد: خیر، من یک سرباز معمولی هستم ولی مسلمانان همه یک پیکرند، اگر یکی از آنها به دشمن مهلتی داد، بر همه لازم است آن را رعایت کنند.

انسان برای انجام امور شخصی و اجتماعی خود توان کافی ندارد و لذا به غیر خود محتاج است، و البته گاهی، از دست غیر هم کاری ساخته نیست و می‌بایست به مبدایی غیر متناهی چشم بدوزد و از وی استمداد طلبد. اعتماد به خداوند متعال در کلیه امور جزئی و کلی و اطمینان به یاری او، اصطلاحاً توکل نامیده می‌شود.

چنین صفتی همانند هر وصف دیگر که موجب قرب الهی شود، از اهمیت خاصی در اخبار و احادیث برخوردار است. خوشبختانه پیرامون توکل آیات و روایات زیادی وارد شده است، به طوری که مشتقات این ماده بیش از شصت بار در قرآن کریم آمده است. و در بسیاری از موارد، ایمان و توکل با هم ذکر شده است، گویی این دو لازم و ملزوم یکدیگرند.

۱۹- دوست

انسان از همان مراحل آغازین حیات بر کره خاکی، متوجه این نکته شده بود که برای رفع حوائج و نیازهایش بایستی به صورت اجتماعی زندگی کند و خود تنها قادر به حل همه مشکلات خویش نیست.

زندگی اجتماعی، گروه‌های اجتماعی را ایجاد کردند، و بین هر گروه اجتماعی طبیعتاً می‌بایست علقه‌هایی که موجب تشکیل آن اجتماع شده است، وجود می‌داشت. و بر همین اساس گروه‌های خرد و کلان در جوامع با محوری خاص و مطابق نیازهای مختلف گردهم آمدند.

ولی فطرت انسانی به این نوع از زندگی اجتماعی ارضاء نمی‌گردد، او را مونسی لازم است که گره‌های ظریف زندگی به وسیله او گشوده شود.

این نیاز در سنین مختلف عمر به یک صورت نمایان نمی‌شود به عنوان مثال، کودک خردسال محتاج به همبازی است، و این احتیاج موجب دوستی وی با کودکی دیگر می‌شود. جوان، طالب کسی است که با او درد دل کند و مشکلات خود را باز گوید و راه حل پیدا نماید، پیران جامعه کسانی را می‌طلبند که زندگی طاقت‌فرسای پیری را در کنار آنان به راحتی سپری نمایند.

بهداشت

مقدمه

یکی از مسائلی که در قرآن و اسلام به آن توجه کرده بهداشت است و تذکرات بسیار زیبایی در قرآن آورده است علاوه بر آنکه احادیث بسیاری در این مورد موجود است .

ما در این تحقیق به بحث و بررسی بهداشت و درمان از دیدگاه قرآن می‌پردازیم تا به جامعیت قرآن در این موضوع پی ببریم .

قرآن و بهداشت

در این بخش سه مسئله کلی مورد بررسی قرار می‌گیرد:

الف) بهداشت مسائل غذایی .

ب) بهداشت جسمی .

ج) بهداشت مسائل جنسی .

الف) بهداشت مسائل غذایی :

۱- ۱ دعوت به غذاهای پاک و طیب :

غذای طیب به چیزهای خوراکی پاکیزه‌ای گفته می‌شود که انسان از خوردن آنها لذت می‌برد .

راغب در مفردات می‌گوید: اصل الطیب ما تستلذه الحواس و ما تستلذه النفس. مفردات الالفاظ القرآن.^۱ خدا در قرآن می‌فرماید :

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ... بقره، ۱۷۲ .

^۱ ، راغب اصفهانی؛ دارالقلم، دمشق ۱۴۱۶ق، ص ۵۲۷ .

يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا... بقره، ۱۶۸ .

در قرآن مسائل زیر در مورد غذا ذکر شده است

الف) از غذای طیب و پاک بخورید.

ب) غذای طیب را بر خود حرام نکنید. اعراف، ۳۲ .

ج) غذای طیب را معرفی می‌کند مثل گوشت، شیر، عسل و...

د) غذاهای خبیث را بر انسان حرام کرده است. اعراف، ۵۷ .

ه) مواردی خاص از غذاهای خبیث و حرام را نام می‌برد و تحریم کرده است.

انسان به صورت طبیعی از برخی غذاها لذت می‌برد و از آنجا که اسلام بر اساس فطرت انسان بنا نهاده شده است به ما دستور می‌دهد که از غذاهای طیب بخورد اما برخی مکاتب دچار انحراف شده و خوردن غذای طیب را ممنوع اعلام کرده‌اند: بودائیسیم به طور مطلق خوردن گوشت را برای پیروان خود منع کرده و هندوهانی نیز به خاطر مقدس شمردن گاو، گوشت آن را نمی‌خورند.^۱

۲ - ممنوعیت غذاهای غیر بهداشتی (خبیث):

خبثت به چیزهایی گفته می‌شود که پلید است یعنی امور پست و فاسد و متعفن است به طوری که طبع انسان آنها را نمی‌پسندد .

راغب در مفردات می‌گوید: الخبیث ما یکره رداءة و خساسة محسوساً کان او معقولاً.^۲

در قرآن در آیه ۱۵۷ اعراف آمده است :

وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ...

علامه طباطبایی ذیل این آیه می‌فرماید :

^۱ طب در قرآن، عبدالحمید دیاب، ترجمه علی چراغی، ص ۱۶۳.

^۲ مفردات راغب، ص ۲۷۲.

آیه یکی از وظایف و اهداف انبیاء را بیان می‌کند که آنها آمده‌اند تا چیزهای پاکیزه را حلال و امور پلید را حرام اعلام کنند این مسئله از فطریاتی است که همه ادیان الهی آن را پذیرفته‌اند.^۱

بعضی از مواردی که از خبائث هستند عبارتند از :

نجاسات، آب دماغ خاک، چیزهایی که موجب مرگ شود، چیزهایی که برای انسان ضرر کلی دارد، اجزاء حیوان حلال گوشت مثل: خون، فضله، نری، فرج، تخم، مثانه و...

خوردن خون، مردار، گوشت خوک و شراب و...

تذکر: اختلاف فتوای مختصری در این مورد است مثلاً حرام بودن برخی از این امور به صورت فتوا و برخی به صورت احتیاط واجب است. رساله علمیه، مبحث خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها علت حرام بودن خبائث فساد غذا و گندیدن و کپک زدن آنها به واسطه‌ی تأثیر میکروب‌ها و قارچ‌های سمی است که روی غذا نشسته و آن را مسموم کرده است روشن است که این گونه غذاها موجب ابتلاء به بیماری‌های گوناگون می‌شود غذا در بدن تبدیل به سلول زنده می‌شود از غذای نجس و آلوده و پلید، سلول پلید به وجود می‌آید و چون سلول‌ها عمری کوتاه دارند از هفت روز تا چهل روز و احیاناً تا هفت سال هم ممکن است سلولی در بدن زنده بماند. فلسفه احکام،

۳- ممنوعیت اسراف در غذا :

اسراف به معنای تجاوز از حد هر چیزی است و این مطلب در تغذیه به معنای پرخوری می‌آید که مورد نکوهش قرآن قرار گرفته است.^۲

خدا در قرآن می‌فرماید :

كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ اعراف،

کلمه‌ی اسراف کلمه‌ی بسیار جامعی است که هرگونه زیاده روی در کمیت و کیفیت و بیهوده گرایی و اتلاف و مانند آن را شامل می‌شود .

^۱ تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۲۹۴.

^۲ مفردات راغب، ص ۴۰۷.

نیازهای طبیعی بدن انسان به عناصر اصلی غذایی با توجه به سن، جنس، نوع فعالیت و حالت غریزی برای افراد مختلف، متفاوت است اگر تغذیه از حالت اعتدال خارج شود برای انسان ضرر دارد. زیاد خوردن و کم خوردن هر دو ضرر دارد و اعتدال مناسب است. اسراف از گناهان کبیره شمرده شده است و آیاتی در مذمت آن نازل شده است از جمله همین آیه *لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ* زیرا عدم حب الهی دال بر مبعوضیت است به خصوص در این مقام که به منزله علت تحریم است.^۱

این نیز از طرف عده‌ای از صاحب نظران در زمره گناهان کبیره شمرده شده است.^۲

علت تحریم اسراف

غذا وسیله‌ای برای تأمین احتیاجات بدن است اما با اسراف، این غذا باعث عوارض و بیماری‌های می‌شود.

صاحب نظران ضررهای پرخوری را این گونه می‌نویسند:

۱- سوء هاضمه و گشاد شدن معده که بزرگ شدن شکم را در پی دارد.

۲- پیچ خوردن معده بر اثر پرخوری.

۳- احتمال پاره شدن معده در اثر ضربه یا فشار ناگهانی.

۴- چاقی که خود یک بیماری است.

۵- پوسیدگی دندان در اثر ضربه یا فشار ناگهانی.

۶- سنگ کلیه، افرادی که بیشتر غذای آنان را گوشت یا شیر و پنیر تشکیل می‌دهد بیش از دیگران در معرض ابتلا به سنگ کلیه هستند.

۷- پرخوری، آثار روحی و روانی هم دارد مثل سستی اراده و کودنی و میل به خواب و...

مفسران می‌گویند:

^۱ اطیب البیان، ج ۵، ص ۳۰۶ به نقل از پژوهشی در اعجاز علمی قرآن.

^۲ گناهان کبیره، کانون ابلاغ اندیشه‌های اسلامی، ۱۳۶۱، ج ۲، ص ۷۵.

یک دستور مهم بهداشتی جمله کلوا واشربوا و لا تسرفوا است که ساده به نظر می‌آید ولی امروزه ثابت شده که سرچشمه بسیاری از بیماری‌ها، غذاهای اضافی است که به صورت جذب نشده در بدن انسان باقی می‌ماند.^۱

۴- ممنوعیت خوردن گوشت مردار :

مردار عبارتست از جسم انسان یا حیوان مرده و در شریعت به جسم حیوانی گفته می‌شود که یا خود مرده باشد یا برخلاف دستور شرعی کشته شده باشد .

خدا در قرآن می‌فرماید: اِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَ... بقره، ۱۷۳ .

مردار یکی از غذاهای ممنوع است و خوردن آن حرام و گناه محسوب می‌شود، مردار حیوانی که خون جهنده دارد نجس است، دفن کردن مرده انسان مسلمان واجب کفایی است، غسل مس میت، واجب است.

علت تحریم

در روایات آمده است که :

امام صادق علیه السلام

اما مردار را هیچ کس از آن نمی‌خورد مگر اینکه بدنش ضعیف و رنجور می‌شود نیروی او را می‌کاهد و نسل او را قطع می‌کند و آن کس که این کار را می‌کند با مرگ ناگهانی از بین می‌رود.^۲

در تفسیر نمونه آمده :

دستگاه گوارش نمی‌تواند از مردار، خون سالم و زنده بسازد، بعلاوه مردار کانونی است از انواع میکروبها .

اسلام علاوه بر آنکه خوردن گوشت مردار را تحریم نموده آن را نجس هم اعلام کرده تا مسلمانان کاملاً از آن دوری کنند .

۵- ممنوعیت خوردن گوشت خوک :

^۱ تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۱۵۲ .

^۲ وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۳۱۰ .

خوک یکی از حیوانات پستان دار است که در خشکی زندگی می‌کند و گوشت و شیر آن مورد استفاده قرار می‌گیرد ولی از نظر اسلام این حیوان در لیست غذاهای ممنوع قرار دارد .

خدا در قرآن می‌فرماید:

أِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنزِيرِ... بقره، ۱۷۳ .

استفاده از خوک در بین یهودیان نیز حرام است و یکی از غذاهای حرام در شریعت موسی علیه السلام است .

۶- ممنوعیت خوردن خون:

خدا در قرآن می‌فرماید:

أِنَّمَا عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ... نحل/۱۱۵.

قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُحْيِيَ إِلَىٰ مُحَرَّمًا عَلَىٰ طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ...
انعام/۱۴۵.

حکمت و اسرار علمی:

امام صادق علیه السلام: مردی از امام پرسید: چرا خداوند خوردن خون را حرام کرده است؟ امام فرمود: زیرا خوردن خون باعث قساوت قلب و از بین رفتن مهر و عاطفه است و خون خواری تعفن بدن و تغییر رنگ چهره و بدن می‌شود.^۱

کسی که خون را از طریق دهان بخورد به میزان زیادی از این مواد و سموم را وارد بدن خود کرده است خون محیط مناسبی برای رشد انواع میکروبها است که این میکروبها را از ابزار کشتن، دستها، هوا، مگسها، و ظرفی که خون در آن ریخته می‌شود جذب می‌کند و علاوه بر آن گاهی حیوانی که خون ما در دست ماست بیمار است و این خطرناک تر است.^۲

^۱ بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۱۶۲ .

^۲ طب در قرآن، عبدالحمید دیاب، ص ۱۴۴ و ۱۴۵.

از سوی دیگر در علم غذاشناسی ثابت شده که غذاها از نظر تأثیر در غده‌ها و ایجاد هورمون‌ها، در روحيات و اخلاق انسان اثر می‌گذارند. از قدیم نیز تأثیر خونخواری در قساوت قلب به تجربه رسیده و ضرب المثل شده است.^۱

۷- ممنوعیت نوشیدن حرام

خمر به معنای پوشش است و هر چیزی که چیز دیگر را بپوشاند و مخفی کند خمار است ولی در اصطلاح شریعت به هر مایع مسکو(مست کننده)خمر گفته می‌شود.^۲

آثار زیانبار خمر از نظر علوم پزشکی :

۱- مصرف زیاد الکل انسان را دچار گیجی می‌کند و اثرات زیان باری بر مغز می‌گذارد. حالت مستی که در پی نوشیدن الکل رخ می‌دهد در صورتی است که درصد الکل موجود در خون ۱۵ درصد باشد با افزایش این مقدار، بیهوشی و سپس مرگ در انتظار آن فرد خواهد بود.

۲- مرگ در اثر تنگی نفس و متوقف شدن قلب.

۳- زخم معده حاد که ممکن است منجر به مرگ شود .

۴- التهاب لوزالمعده حاد، که بیماری خطرناکی است و ممکن است منجر به مرگ شود .

۵- ایجاد اختلال در کار اعصاب (مثلاً التهاب عصب بینایی که سبب کاهش قدرت دید می‌شود و منجر به کوری می‌شود)

۶- تخریب و فساد دستگاه گوارش، التهاب مری، استفراغ‌های شدید، سرطان مری و...

۷- پیدا شدن پلاک‌های سفید رنگ بر روی زبان که باعث سرطان زبان می‌شود و باعث بیماریهای کبدی می‌شود .

۸- الکل باعث ایجاد بیماریهای قلبی می‌شود، ضعف ماهیچه‌های قلب را در پی دارد.

^۱ تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۵۸۶.

^۲ تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۷۳.

۹- الکل سبب کاهش آهن خون، کاهش اسید فولیک خون، بیماری همو سدرین و... می‌شود.

۱۰- الکل سبب بیماری‌های عفونی مثل: سل، سفلیس، التهاب ریه، مالاریا و... می‌شود.

۱۱- تأثیر زیادی بر روی فعالیت‌های جنسی دارد و دگرگونی‌هایی را در نطفه بوجود می‌آورد و باعث تولد کودکان ناقص می‌شود. و باعث معلولیت حدود ۳۳٪ از فرزندان می‌شود که مادران آنها الکلی بوده‌اند.

۱۲- الکل بیماری خای ذهنی و روانی بسیاری دارد مثل: هذیان ارتعاشی، جنون کورساکوف، بیماری مغزی ورنیک و...

نکته :

قبل از آنکه به بحث بعدی بپردازیم باید به مطلبی در مورد آب و نقش آن در پاکیزگی انسان در اسلام بپردازیم . کلمه آب ۶۳ مرتبه در قرآن کریم تکرار شده است و آیه ۳۰ سوره انبیاء بیش از همه به نقش مهم آب در زندگی اشاره دارد :

أولم يرأ الذين كَفَرُوا إِنَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا.

بیشترین آیاتی که ماء در آنها آمده به نزول باران که زنده کننده زمین و رویاننده گیاهان است اشاره دارد .

نکته‌ای که در این آیات باید دقت نمود تشبیه زنده شدن مردگان و برخاستن آنها از گور به زنده شدن زمین و سرسبزی بعد از ریزش باران است و این امر نشان می‌دهد که آب نه تنها در دنیا بلکه در آخرت هم دارای نقش اساسی است.^۲

در مورد آب چند حدیث را ذکر می‌کنیم:

امام موسی کاظم علیه السلام:

آب جوشیده سودمند است و ضرری ندارد.

^۱ پژوهشی در اعجاز علمی قرآن، ج ۲، ص ۳۳۸ تا ۳۴۷.

^۲ آب و بهداشت در اسلام، ص ۲۲.

امام رضا علیه السلام:

آب باران بدن را پاک و بیماریها را برطرف می‌کند .

پیامبر صلی الله علیه وآله:

هر وقت غذای چربی می‌خورید کمتر آب بنوشید در چنین حالتی غذا گواراتر است .

خداوند به خاطر خواص آب حتی بیشترین بخش میوه‌ها را هم مملو از آب کرده به آمار زیر توجه کنید :

مواد غذایی :

از ۱۰۰ گرم به، ۷۸ گرم آب

از ۱۰۰ گرم ترب، ۷۸ گرم آب

از ۱۰۰ گرم خرما، ۳۴ گرم آب

از ۱۰۰ گرم گلابی، ۸۰ گرم آب

از ۱۰۰ گرم موز، ۱/۷۳ گرم آب.^۱

ب) بهداشت شخصی (جسمی)

۱- وضو:

وضو یعنی شستن صورت و دو دست و مسح سر و پا.

قرآن در مورد وضو می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ... مائده/ ۶ .

^۱ همان، ص ۱۹۸.

حکمت وضو:

یکی از پزشکان می‌گوید: شاید نظافت و پاکیزگی نزد برخی افراد مسأله‌ای ذوقی و شخصی و یا بستگی به وضع اقتصادی فرد یا دولت داشته باشد اما در قرآن نظافت امری است تحت نظام و ضابطه، به طوری که فرد مسلمان خود را ملزم می‌داند به عنوان یک واجب شرعی آن را در هر حال و مستمر انجام دهد.^۱

وضوی اسلامی عیناً همان خاصیت ماساژ را داراست زیرا وقتی آب سرد روی اعضا ریخته می‌شود و سرد شد قهراً جریان خون به آن سمت شدت یافته و برای حفظ درجه ۳۷ از حرارت طبیعی بدن و جبران حرارت از دست رفته اعضا وضو تا به حال طبیعی برسد دستگاه گردش خون به فعالیت سریع مشغول و سلامتی و تعدیل در دستگاه دوران خون که مهمترین جهازات بدن است بوجود آید و بهداشت بدن را تأمین نماید.^۲

۲- غسل:

غسل یعنی شستن بدن با شرایط خاص که یک عبادت محسوب می‌شود .

خداوند در آیات ۶ مائده و ۲۲۲ بقره در مورد غسل بیاناتی می‌فرماید :

وَأَنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَرُوا...

حکمت و اسرار غسل:

امام رضا علیه السلام فرمود: علت غسل جنابت نظافت است و آدمی خود را از کثافتاتی که به او رسیده پاکیزه کند و سایر بدن را پاک گرداند زیرا منی از تمام بدن بیرون می‌آید پس لازم است تمام بدن پاکیزه گردد. فلسفه احکام، ص ۲۵۲ .

فواید طهارت بعد از مقاربت:

۱- نشاط بخشیدن به بدن و ورزیده شدن آن.

^۱ طب در قرآن، ص ۱۲۸.

^۲ فلسفه احکام، ص ۲۳۲ .

۲- کاهش احتقان خون در پوست و دستگاه تناسلی و دفع خون‌های جمع شده.

۳- نشاط قلب و حسن جریان خون.

۴- زدودن سلولهای مرده، مواد چربی زائد و سایر آلودگی‌ها از پوست. طب در قرآن، ص ۱۳۰.

برخی از نویسندگان در مورد غسل مس میت می‌نویسند:

در سطح پوست انسان بیمار تعداد زیادی میکروب وجود دارد و از دکتر صدرالدین نصیری نقل می‌کند که:

در هر سانتی متر مربع تقریباً ۴۰/۰۰۰ میکروب وجود دارد بعضی از میکروبها هم پس از مرگ بیمار قوی شده و افزایش می‌یابند لذا کسانی که بدن میت را مس کرده‌اند توسط شارع مقدس اسلام ملزم به غسل شده‌اند.^۱

۳- طهارت لباس و محیط زیست:

پاکیزه بودن لباس یکی از خواسته‌های طبیعی انسان است که اسلام نیز بر آن تأکید کرده:

وَيَبَايِكَ فَطَهِّرْ مَدْرًا/۴.

در مورد پاکیزه بودن محیط زیست می‌فرماید:

وَطَهِّرْ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ حج/۲۶.

حکمتها و اسرار علمی:

برخی از پزشکان می‌نویسند:

در اسلام طهارت لباس یکی از شرایط صحت عبادت است همین امر انسان مسلمان را ملزم کرده تا برای طهارت پوشاک خود اهمیت قائل شود اهمیت این مسئله در حفظ انسان در برابر آلودگی‌ها بر کسی پوشیده نیست.^۲

پیامبر صلی الله علیه وآله در مورد نظافت محیط زیست و خانه می‌فرماید:

^۱ قرآن و علوم روز، ص ۲۸ و ۲۹.

^۲ طب در قرآن، ص ۱۳۰.

زباله را در خانه و محیط زندگی خود نگه ندارید که محل آرامگاه شیطان است .

غبار را حرکت و انگیزش ندهید چرا که باعث تولید تنگی نفس می شود .

تذکر: در یک گرم غبار بین ۷۵۰۰۰۰ تا ۲۱۰۰۰۰ میکروب در زیر میکروسکپ دیده می شود.^۱

ج) بهداشت مسائل جنسی:

۱ - ممنوعیت آمیزش با زنان در حالت عادت ماهیانه:

قرآن می فرماید :

يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذَىٌّ فَاعْتَرِزُوا النِّسَاءَ

زنان به صورت عادی در هر ماه چند روز خون می بینند (حداقل ۳ روز و حداکثر ۱۰ روز) که اگر با اوصاف خاص همراه باشد به آن خون حیض، قاعدگی یا عادت ماهیانه می گویند .

حکمتها و اسرار علمی:

در مورد ممنوعیت آمیزش با زنان حائض در روایات اهل بیت علیهما السلام مطالبی آمده و این امر منشأ برخی بیماریها می باشد .

یکی از پزشکان می نویسد:

در شرایط طبیعی مهبل زن به وسیله ترشحاتی نرم می شود و از آسیب محفوظ می ماند و این ترشحات که خاصیت اسیدی دارند مهبل را از آلودگی توسط میکروبها مصون می دارد. وجود خون در مهبل باعث تغییر این حالت می شود و نزدیکی با زنان در هنگام قاعدگی، میزان آلودگی را افزایش می دهد که ضررهایی برای مرد و زن دارد چون از طرفی باعث خراش هایی در مهبل زن می شود و غشای مخاطی رحم محل نفوذ میکروبها از مهبل می شود رحم نیز دچار التهاب می شود و باعث پیدایش دردهای شدید در رحم و احساس سنگینی آن و بالا رفتن تب می شود.^۲

^۱ فلسفه احکام، ص ۲۲۳ .

^۲ طب در قرآن، ص ۵۰.

۲- ممنوعیت زنا:

زنا عرفاً عبارت است از ارتباط نامشروع و غیر قانونی مرد و زن، که در قرآن از آن به عنوان فاحشه یاد شده است.

قرآن می‌فرماید:

وَلَا تَقْرَبُوا الزَّانِيْنَ اِنَّهٗ كَانَ فَاحِشَةً وَّسَاءَ سَبِيْلًا اَسْرَاءُ، ۳۲ .

وَلَا يَزْنُوْنَ وَّ مَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ يَلْقَ اَثٰمًا فَرَقَانَ، ۶۸ .

الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوْهُمَا كُلًّا وَّاحِدًا مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةً... نور، ۲ .

الزَّانِي لَا يَنْكِحُ اِلَّا زَانِيَةً اَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا اِلَّا زَانٍ اَوْ مُشْرِكَةً نور، ۳ .

این عمل باعث انتشار بیماری‌های مقاربتی می‌شود:

۱- سفلیس

۲- سوزاک

۳- شانک یا آتشک

۴- گراندم یا گرانلوم آمیزشی

۵- التهاب مهبل طب در قرآن، ص ۱۸۰ .

انتشار بیماری ایدز:

ایدز از بیماری‌هایی است که یکی از راه‌های عمده انتقال آن ارتباط‌های جنسی است .

این بیماری در یک دهه گذشته در سطح جهان به ویژه کشورهای اروپایی و آمریکایی شیوع قابل توجهی یافته است.^۱

۳- ممنوعیت هم جنس بازی:

هم جنس بازی عملی زشت و ناپسند که بر خلاف طبیعت و غریزه انسانی است. قوم لوط اولین کسانی بودند که به این کار دست زدند .

وَلَوْطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ اعراف، ۸۰ و ۸۱ .

در سوره عنکبوت آیات ۲۸ و ۲۹ مشابه این آیات آمده است.

در سوره شعراء آمده است:

أَتَأْتُونَ الذَّكَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ وَ تَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ هود، ۷۷ .

لواط چه مفعول مرد باشد چه زن، زیانهای بهداشتی زیر را ناشی می‌شود:

الف) انتقال کلیه امراض آمیزش که در بحث زنا بیان گردید یعنی سفلیس، سوزاک، آتشک و...

ب) سست شدن عضلات مقعد و از دست دادن کنترل قضای حاجت.

ج) پیدایش ناراحتی روانی بین زن و شوهر.

ث) این عمل همچنین باعث از هم پاشیدن کانون خانوادگی به دلیل عدم تمایل مرد به آمیزش با همسر خود.

پ) پیدایش بیماری ایدز در اثر لواط.^۲

۴- ممنوعیت استمناء (خودارضایی)

^۱ پژوهش هایی در اعجاز علمی قرآن، ج ۲، ص ۳۸۲.

^۲ طب در قرآن، ص ۱۹۱.

استمناء: یعنی اینکه کسی کاری کند که از خودش منی بیرون آید.

قرآن می‌فرماید:

وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ أَلَا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرَ مَلُومِينَ فَمَنْ ابْتِغَاءَ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ مَوْمَنُونَ، ۵ تا ۷ .

حکمتها و اسرار علمی:

متخصصان علوم پزشکی در مورد عوارض این عمل می‌گویند:

۱- آثار زیانبار روانی و اخلاقی و اجتماعی: این عمل باعث ضعف قوای شهوانی می‌باشد ترسو و بی حال می‌کند و چه بسا افرادی در جوانی چنان دچار ضعف شوند که معتادین به تریاک و شیره در مقابل آنان شیری نر به حساب آیند. گناهان کبیره، ج ۲، ص ۳۱۲ .

۲- آثار زیانبار آن از نظر جسمی:

یکی از صاحب نظران می‌گوید :

اشخاصی که سن آنها از چهل سال کمتر باشد استمناء نور چشم آنها را کم و ضعیف می‌کند و صدای آنها را می‌کند و طراوت جوانی و حسن صورت را کم می‌کند و مداومت بر آن موجب عنین شدن می‌باشد. موها را سفید و به پیری زودرس مبتلا می‌گردند و سرعت انزال از عوارض حتمی آن خواهد بود.^۱

قرآن و درمان بیماریها

الف) قرآن و درمان بیماری‌های روانی و روحی

قرآن کریم بیماری‌ها را منحصر به بیماری جسمی نمی‌داند بلکه می‌فرماید که گاهی دل و قلب و روح انسان بیمار می‌شود. و در این هنگام خداوند یک نسخه شفابخش و طبیب حاذق فرستاده تا انسان را از بیماری نجات بخشد خداوند قرآن را به عنوان شفا معرفی می‌کند:

^۱ فلسفه احکام، ص ۲۷۲.

وَنَزَّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ آسَاءَ، ۸۲ .

قرآن چگونه شفابخش دردهاست؟

برخی مفسران قرآن در این زمینه می‌نویسند:

بدون شک بیماری‌های روحی و اخلاقی انسان، شباهت به بیماری‌های جسمی او دارد. هر دو کشنده است، هر دو نیاز به طیب و درمان و پرهیز دارد هر دو گاهی باعث سرایت به دیگران می‌شود. چه تشبیه جالب و پرمعنا و پرمایه‌ای؟ آری قرآن نسخه حیات بخش است برای آنها که می‌خواهند با جهل و کبر و غرور و حسد و نفاق به مبارزه برخیزند. قرآن نسخه شفابخشی است برای برطرف ساختن ضعفها و زبونی‌ها و ترس‌های بی دلیل، اختلاف‌ها و پراکندگی‌ها، برای آنها که از بیماری عشق به دنیا، وابستگی به مادیات و تسلیم بی قید و شرط در برابر شهوت‌ها رنج می‌برند.^۱

در بعضی روایات نیز به شفابخش بودن قرآن اشاره شده:

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

فَاسْتَشْفَوْهُ مِنْ ادْوَائِكُمْ وَاسْتَعِينُوا بِهِ عَلَى لادْوَائِكُمْ فَان فِيهِ شِفَاءٌ مِنْ اكْبَرِ الدَّاءِ وَهُوَ الْكُفُورُ النِّفَاقُ وَالْغِي وَالضَّلَالُ.^۲

ب) قرآن و درمان بیماری‌های جسمی

قال الله تعالى:

و اوحى ربك الى النحل ان اتخذى من الجبال بيوتاً و من الشجر و ما يعرشون ثم كلى من كل الثمرات فاسلكى سبل ربك ذللاً يخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فيه شفاؤ للناس نحل/ ۶۸ و ۶۹ .

عسل

^۱ تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۲۳۶ و ۲۳۷.

^۲ نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶ .

عسل غذای شیرینی است که اغلب به صورت مایع بوده و از زنبور عسل به دست می‌آید. در قرآن از مواد غذایی مختلفی نام برده شده اما تنها در مورد عسل است که آن را شفا نامیده است .

آیات فوق نکات ارزنده‌ای را در مورد زنبور عسل یادآور می‌شود مثل وحی به آنان که در این جا با توجه به ریشه لغوی (اشاره مخفی سریع) آمده است و یا مسئله خانه سازی زنبوران که از موضوع بحث ما خارج است.^۱ ترکیب عسل

در واقع در ترکیب عسل بیش از ۱۸۱ ماده مختلف وجود دارد در اساس عسل از گلوکز، فروکتوز و مونوساکاریدها ساخته شده است میزان اسیدیته عسل به پایداری و خاصیت میکروب کشی آن می‌افزاید .

عسل محتوای نمک‌های سدیم، کلسیم، پتاسیم، منیزیم، آهن، کالر، گوگرد و ید است در بعضی عسل‌ها حتی رادیوم وجود دارد این مواد به مقدار جزئی در تن دارای نقش زیست‌شناسی و مهمی هستند و یا آنزیمهای گوناگون، ویتامین‌ها و هورمون‌ها روی دستگاه اعصاب، تنفس، بافت‌ها بر پدیده‌های گویچه سازی و غیره اثر می‌کند.^۲ در درمان بیماری‌های زیر از عسل می‌توان استفاده کرد

سل، سیاه سرفه، التهاب ریه، آسم و ذات‌الریه.^۳

عسل و درمان بیماری‌های چشم

امروزه پژوهش‌ها تأثیر عسل را در بیماریهای زیر نشان داده:

التهاب پلک‌ها، انواع التهاب قرنیه، آلودگی و زخم قرنیه، انواع سوزش‌های چشم.

روزه

^۱ تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۲۵۹ .

^۲ اثرات دارویی - درمانی محصولات زنبور، محمد رضا نیاکان، ص ۲۷ .

^۳ طب در قرآن، ص ۲۰۵ و ۲۰۶ .

روزه عبارت است از غذا نخوردن از صبحگاهان تا اول شب که این عمل تأثیرات روحی و جسمی فراوانی بر انسان می‌گذارد. در قرآن در مرحله اول روزه داران را وعده بخشش و اجر عظیم می‌دهد.

وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمَ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيراً وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُم مَغْفِرَةً وَأَجْراً عَظِماً
احزاب، ۳۵ .

یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم... بقره/۱۸۳ تا ۱۸۵ .

حکمتها و اسرار علمی روزه

۱- روزه در روایات:

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله: صوموا تصحوا روزه بگیرید تا سالم بمانید. بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۲۵۵ .

۲- روزه موجب تقویت اراده و قوای روحی انسان می‌شود.

۳- تأثیر مثبت روزه بر بیماری‌ها

مهمترین این بیماریها عبارتند از:

امراض دستگاہ گوارش از قبیل التهاب حاد معده، چاقی، تصلب شرائین، بالا رفتن فشار خون و خناق سینه، التهاب مزمن کلیه، آسم، اختلافات روانی و اخلاقی، دفع فضولات و سموم متراکم بدن، فرصت دادن به سلول‌ها و غدد بدن برای تجدید قوا و...

نماز

قرآن در آیات متعددی مسلمانان را در صبح، ظهر، عصر، مغرب، عشاء به نماز دعوت می‌کند نماز علاوه بر آنکه یاد خداست شامل حرکاتی مثل ایستادن، خم شدن و به خاک افتادن است .

حرکات اجباری که در نمازهای شبانه روز است ۱۱۹ عدد است و آن حرکات از بیماری‌هایی نظیر دوالی الساقین از طریق حرکت سریع‌تر خون و تقویت دیواره‌های ضعیف ساق‌های پا جلوگیری می‌کند. همچنین باعث تحریک عضلات بدن، نشاط قلب، گردش خون، تقویت عضلات رگ‌ها و تقویت مغز می‌شود.^۱

^۱ پژوهشی در اعجاز علمی قرآن، ج ۲، ص ۴۲۶.